



حوزه علمیه قم
مؤسسه امام صادق (سلام الله علیه)
معاونت پژوهش مرکز تخصصی علم کلام

موضوع تحقیق: بررسی شبهات مطرح شده پیرامون ولایت فقیه

محقق و نویسنده: حسین محمدی نژاد

صلى الله عليه وسلم

فهرست مطالب

- ۱..... مقدمه و پیشگفتار
- ۲..... چکیده مطالب
- ۳..... مضموم شناسی ولایت
- ۵..... انواع ولایت های تشریحی
- ۸..... مضموم شناسی قنابست (فقیه کیست؟)
- ۹..... شبهه اول: چه دلایل عقلی، قرآنی و روایی بر ولایت فقیه دارید؟
- ۲۱..... شبهه دوم: آیا در طول تاریخ همه علما و فقها بحث ولایت فقیه را قبول داشته اند و منکر ندانسته است؟
- ۲۷..... شبهه سوم: با وجود روایات نبی کننده از قیام و تشکیل حکومت قبل از ظهور امام زمان (عج) چه می کنید؟
- ۳۶..... شبهه چهارم: نقش مردم و نظر آنها در حکومت اسلامی و به ویژه ولایت فقیه در چیست؟ آیا در اسلام دموکراسی وجود دارد یا نه؟
- ۳۸..... شبهه پنجم: آیا ولایت فقیه، جزء اصول دین و تحقیقی است یا جزء فروع دین و تقلیدی؟
- ۳۹..... شبهه ششم: ولی فقیه چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟ اگر در بین مراجع تقلید از او عالم تر و فقیه تر بود چه؟
- ۴۱..... شبهه هفتم: جایگاه بقیه مراجع تقلید و فقها در حکومت اسلامی چیست؟
- ۴۲..... شبهه هشتم: آیا شورای رهبری و داشتن چند ولی فقیه بهتر از یک نفر نیست؟
- ۴۳..... شبهه نهم: اختیارات و وظایف رهبر و ولی فقیه در چه می باشد؟
- ۴۵..... مضموم شناسی ولایت مطلقه فقیه و ولایت مشیته و امور حسبی
- ۵۰..... شبهه دهم: تفاوت ولایت مطلقه فقیه با کیتاتوری در چه می باشد؟
- ۵۱..... شبهه یازدهم: شبهه دور قانون اساسی در خبرگان رهبری را چه می کنید؟
- ۵۴..... شبهه دوازدهم: اگر ولی فقیه خبرگان رهبری را قبول نداشت و خبرگان رهبری هم ولی فقیه را، چه باید نمود؟
- ۵۴..... شبهه سیزدهم: اگر ولی فقیه خطا و اشتباه نماید، چه کنیم؟ آیا می شود به ولی فقیه انتقاد نمود؟
- ۵۶..... شبهه چهاردهم: جامع شرایط بودن آقا (حضرت آیت الله امام سید علی خامنه ای) و رفع شبهات مربوط به ایشان را چگونه اثبات می کنید؟
- ۶۸..... شبهه پانزدهم: چرا با وجود حاکمیت ولایت فقیه، هنوز در کشور مشکلات داریم و کشور ما اسلامی نشده است؟

معارف و عقاید اسلام ناب، که همان مذهب تشیع ۱۲ امامی است، پیروان و میدان خود را بر اساس تعقل و فکر کردن، تربیت و هدایت می‌کند و این مطلب را از مفاد آیات قرآن و روایات زیادی می‌توان استخراج نمود و اینگونه است که همه فقههای شیعه، در اول رساله توضیح المسائل خویش فرموده‌اند که، تقلید در اصول دین جایز نمی‌باشد و مکلف می‌بایست که از روی علم و یقین به معارف حقّه برسد.

بحث ولایت فقیه را از دو نوع نگاه می‌توان نگریست: کلامی و فقهی. آنچه که از میان علای سابق و قدیم بیشتر در این زمینه مطرح بوده است، پرداختن به بحث فقهی آن بوده است، اما از آنجا که این بحث به نوعی ادامه امامت است، کلامی و اعتقادی نیز می‌باشد و ما در این تحقیق به آن اشاره می‌کنیم.

از آنجا که موضوع تحقیق، شبهات مربوط به ولایت فقیه است، پیش فرض ما این است که قبل موضوع مورد نظر، مقدماتی نظیر توحید، نبوت و سایر مباحثی که به نوعی با ولایت فقیه در ارتباط است مثل: لزوم جدایی ناپذیری دین از سیاست ثابت شده باشد زیرا تا این مقدمات نباشد، بحث کردن و پرداختن به بررسی شبهات لزوماً میسر نشده است و حداقل به ثمره مطلوبی نمی‌رسد پس ما با توجه به اینکه بگویی این پیش فرض ما موجود است، بحث را به فضل خدای متعال آغاز می‌نماییم و خواهیم دید که تحقیق از اول تا آخر به ترتیب مطالعه کرده تا به نتیجه مطلوب برسیم. شبهه، اسم مصدر از ماده (شبه) می‌باشد، که این ماده در تمامی ابواب ثلاثی مزید به معنای شیه شدن و تشبیه کردن به چیزی، می‌باشد و خود (شبهه) به معنای: نامشخص بودن، مانند بودن، التباس و نامعلومی می‌باشد.^۱ شبهه چون که شبهت به حق و حقیقت دارد، از مواد شبهه ناک (شبهات) در صنعت بلاغی مثل مغالطه استقاده می‌شود.^۲ شبهات پیرامون ولایت فقیه، بیشتر بعد از غیبت کبری امام عصر (ارواحناضه) و بالخصوص، بعد از انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت الله العظمی امام خمینی (ره) پدیدار شده است، که قسمتی از آنها قدیمی است، مثل: نفی قیام کردن، پیش از ظهور امام زمان (عج) و برخی از آنها هم جدیدتر است، مثل: شبهه دور در خبرگان رهبری. بنای ما در این تحقیق این می‌باشد، که بگویی شبهات را به تقدیر و بررسی بگذاریم.

طرح این بحث از این جهات ضرورت دارد که: اولاً ما ادعا داریم که سیستم حکومت ولایت فقیه، تنها و بهترین نوع حکومت مشروع در عصر غیبت است، زیرا انقلابی از جانب امام معصوم (ع) و در طول اذن و اجازه الهی است، پس بالذات بخشی دینی و اعتقادی می‌باشد و رفع شبهات از این بحث، برای ما که ادعای خاتمیت ادیان و منتخب آنها را داریم، بسیار ضروری و مهم می‌باشد. ثانیاً با توجه به شرایط فعلی جهان امروز و گسترده شدن علم و تکنولوژی و نیز پرکنندگی و تشویش اذهان بشر و سردرگمی وی در مسائل سیاسی، اجتماعی و همچنین تاثیرگذاری جمهوری اسلامی ایران در تمامی جهان، تقدیر و بررسی شبهات و سوالات مطرح شده از سوی دوستان و دشمنان، بسیار ضروری و حائز اهمیت فراوانی می‌باشد. در جهان امروز چه نخواهیم و چه نه، نظام کشور ایران به برکت انقلاب اسلامی و مردمی، معادلات و محاسبات ابرقدرت‌های مادی و اومانیتی را به هم ریخته است و بسیار مهم و تاثیرگذار در تصمیم‌گیری‌ها شده است. رکن و پایه اصلی این نظام، ولایت فقیه است، پس ضرورت دارد که نسل امروز جوانان و نوجوانان ایرانی و حتی سایر کشورهای اسلامی با این موضوع مهم و شبهات مطرح شده آشنا شوند، همانگونه که دین شناسی و شناخت تکالیف دینی بر آنها ضرورت دارد. ولایت فقیه، بخشی نبوده که از سوی امام خمینی (ره) یا از سوی فقیه بزرگوار و استاد شیخ مرتضی انصاری (ره) یعنی ملا احمد زرقانی (ره) در یک قرن

۱. المعجم الوسیط، جلد اول، ترجمه محمد بندر ریگی "محدث"

۲. المنطق، مرحوم آیت الله مظفر، باب صناعات خمس

۳. بشر محوری و اینکه همه کاره عالم و مدبّر فعلی جهان، بشر است و نه خدای متعال

و نیم پیش به وجود آمده باشد و این بحث اختراع و ابداع کسی جز شارع مقدس نبوده است و عقل قطعی و نیز نقل معتبر (روایات متقن و دلالت بعض آیات) و اجماع و سخنان علما، گواه بر وجود ولایت داشتن و در صورت امکان تحقق حکومت، برای فقیه جامع الشرایط است و حتی برخی فقها مثل حاج شیخ محمد حسن نجفی (ره) در کتاب مهم و ارزشمند خویش (جواهر الکلام، ج ۲۰) میفرماید: مگر ولایت فقیه طبعی از فقه را نپسیده است و از کفایت و رموز معصومین (ع) چیزی نفهمیده است. با ذکر این سخن، مقصود ما این است که با توجه به سابقه و قدمت بحث ولایت فقیه که بالاجماع از عصر غیبت کبری شروع شده، طبعاً سوالات و شبهات مطرح شده در این زمینه زیاد جدید نیست، حتی بین خود فقها بر سر محدوده اختیارات، بحث و تبادل نظر بوده و عده ای قائل به ولایت مطلقه و برخی نیز قائل به امور حسیه بوده اند، که ذکر آن نخواهد آمد، صد البته که بعد از تشکیل جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی، شاید این شبهات بیشتر شده باشد.

حسین محمدی نژاد، تابستان ۹۵ - ۹۱۶۸۷۶۴۴۸

چکیده مطالب

از آنجا که اسلام، ختم کننده تمام ادیان آسمانی و الهی است، لازمه این قضیه، مطلب مهمی می باشد و آن مطلب، پاسخگو بودن این دین، در نیازهای اعتقادی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و خلاصه همه شئون زندگی بشر تا روز قیامت می باشد و بنابراین دینی غنی و کامل نسبت به همه ادیان می باشد. اسلام ناب و شارع مقدس دارای ۲ بازو و ابزار برای دستیابی به نیازهای مطرح شده می باشد و آنها عبارتند از: عقل و وحی (قرآن و روایات معصومین)؛^۱ از آنجا که بنا بر ضرورت عقلی در هر زمینه ای متخصص آن، بایستی اظهار نظر نماید، برای استخراج این نیازها، باید اسلام شناسان حقیقی و علما، که از آنها به عنوان «فقیه» یاد می شود، دست به کار شده و این وظیفه خطیر را انجام دهند.

در عصر غیبت، که دسترس ظاهر بی معصوم (ع) کوتاه است، برای مدیریت و رهبری حکومت جامعه اسلامی، سیستم ولایت فقیه تعریف شده است و در این خصوص بالطبع سوالات و شبهاتی مطرح می گردد، که با توجه به جامعیت دین، اکثریت قریب به اتفاق چالش ها و شبهات رفع شدنی است.

شبهات مطرح شده به صورت اجمال و مختصر، ابتدا از اصل وجود ولایت داشتن برای فقها در دو بازوی دینی گفته شده، شروع می شود تا محدوده اختیارات فقها و اینکه آیا جایز است که فقیه برای ایجاد حکومت اسلامی اقدام و در صورت لزوم قیام نماید و بعد در رأس حکومت قرار گرفته و جامعه و امت را رهبری نماید؟ تفاوت ولایت مطلقه فقیه با دیکتاتوری در چیست؟ در قانون اساسی برای انتخاب ولی فقیه شبهه ای به نام دور است! ولی فقیه که معصوم نیست او هم احتمال خطا دارد، چه باید نمود؟ مگر بگویی فقها نایب عام امام زمان نیستند، پس یعنی آنها بروند گوشه ای و اظهار نظر نکنند؟ شورای رهبری بهتر از یک رهبر نیست؟... که در جواب اجمالی باید گفت که لازم است بحث ولایت فقیه را به خوبی درک و تصور کنیم و حدود و وظایف رهبر و سایر مسائل مرتبط را تحلیل نماییم که شبهات رفع شوند، مثلاً معنای دیکتاتوری و ولایت مطلقه را بفهمیم و مثلاً برای درک بهتر دلالت آیات و روایات، به فقها رجوع نماییم که متخصص این کار هستند. داشتن شک و شبهه خیلی خوب است! ولی نقص کار در این است که در آنها بنایم و به دنبال حل مسأله نرویم. امیدواریم که انتقال دهنده خوبی از شک و شبهه به یقین و اطمینان، که مایه

^۱ اجماع به قرائت خاص شیعه نیز هست که عملاً به این دو برمی گردد

آسایش روح و روان است، بوده باشیم. قبل ورود به بحث ثببات، ذکر مقدماتی تحت عنوان مفهوم شناسی ضروری می باشد.

مفهوم شناسی ولایت

ولایت که از ماده (ولی) می باشد و با (مولی) نیز هم معنی می باشد، تا ۲۷ معنی در کتب لغوی برای آن ذکر کرده اند. مانند: دوستی، خویشاوندی، یاری، نزدیکی، سرپرستی، تصدی امر دیگران و سلطه. البته بدی است که این لفظ برای ۲۷ معنای جداگانه وضع شده است، بلکه یک معنای اصلی بیشتر ندارد و در سایر موارد به عنایت همان معنای اصلی استعمال می شود و از روی قرآن لفظی و حالی باید تشخیص داده شود.^۵ با دقت در عبارات لغوی ما می فهمیم که اگر مبدأ اشتقاق (ولی) به فتح واو و سکون لام باشد، به معنای قرب و نزدیکی است، ولی اگر مبدأ از (ول ای ق) به فتح یا کسر او باشد، به معنای سلطه می باشد.

کلمه (ولایت) در اصطلاح قرآن و احادیث و تاریخ اسلام به صورت زیادی وجود دارد، به گونه ای که گفته شده است در قرآن کریم به صورت اسمی در ۱۲۴ مورد و در قالب فعل در ۱۱۲ مورد به کار رفته است.^۶ در حدیث و تاریخ نیز کلمه (والی، والی بلد، ولی امر، اولیاء امور...) بسیار به کار رفته است، که هر فرد مسلمانی باید تا حدی به مفهوم این کلمه آشنا شود.

ولایت در اصطلاح فقها به معنای سلطه بر غیر، به حکم عقل یا نقل بر بدن یا مال یا هر دو، ذاتاً یا عرضاً می باشد.^۷ منظور از ولایت عرضی این است که ولایت از دیگری به شخصی انتقال یافته باشد. مانند: ولایت قیم از طرف پدر. باید دانسته شود که مقابل (ولی)، (مولی علیه) وجود دارد، که این ولایت در جهت مصالح و هدایت شخص مولی علیه می باشد.

ولایت دو نوع می باشد: تکوینی و تشریحی. ولایت تکوینی عبارتست از سلطه و سرپرستی و تصرف در موجودات هستی، که در این نوع ولایت میان ولی و مولی علیه رابطه ای حقیقی و غیر اعتباری برقرار می باشد و بازگشت این ولایت به رابطه علت و معلول است، که غیر قابل تعلیک است، زیرا در فلسفه الهی ثابت شده است که معلول عین ربط و وابستگی به علت خویش است. در ولایت تکوینی وجود (مولی علیه) عین نیاز و احتیاج به (ولی) خویش می باشد. ولایت تکوینی نیز خود به دو نوع مطلق (ذاتی) و مقید (عرضی) می باشد. نوع اول ولایت خدای متعال بر همه موجودات هستی، از هر نوعی که باشد، هست. ولایت تکوینی عرضی یا مقید هم، چیزی جز ولایت مطلق نیست، الا اینکه خدای متعال آن را از طریق برخی از مخلوقاتش مثل انبیا و ائمان معصوم، بر سایر مخلوقات جاری می سازد، که البته به معنای واگذاری یا تفویض (که شرک باشد) نیست، زیرا که تمامی مخلوقات عین ربط و احتیاج به خدای هستی هستند. نتی که خداوند بر بعضی از بندگان خود از طریق این ولایت (ولایت تکوینی عرضی) می گذارد، تنها از طریق بندگی و معرفت و میزان قرب آنها به پروردگار است. پس به نوعی این ولایت تسلیکی و دارایی شدت و ضعف است. بنا بر آنچه که در کلام فلسفی اسلامی اثبات می شود، قوی ترین این ولایت تکوینی، برای اول شخص خلقت حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله) است و بعد از ایشان برای مولی المومنین حضرت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) و برای سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) و در مراتب بعدی برای رسولان و انبیاء الهی (علیهم السلام) و بعد از آن برای اولیاء

^۵ الفدیر علامه امینی، ج ۱، ص ۳۶۲

^۶ ولاءها و ولایتها، شهید مرتضی مطهری، ص ۱

^۷ بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۰

^۸ کسی را گویند که شخص ولی، بر او ولایت دارد. (به فتح واو و مشهد خواندن لام مقصور)

خدا می باشد. به اذن و فعل الهی، صاحبان ولایت تکوینی در نفوس و عالم خلقت دارای تصرفاتی هستند. مانند آیه شریفه (إِنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) یعنی اینکه حضرت عیسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل میفرماید: من از گل برای شما چیزی همانند پرنده می سازم و در آن می دمم و آن به اذن خداوند متعال پرنده ای می شود و کور مادر زاد و کسی که دچار میمی و برص است، بهبودی می بخشم و به اجازه خداوند مرده گان رازنده می کنم. همچنین مانند این حدیث شریف امام باقر (سلام الله علیه) به جابر بن عبدالله انصاری که: (إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرْنَا عَلَى مَا نُرِيدُ وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسْوِقَ الْأَرْضَ بِأَزْمَتِهَا لَسَقْنَاهَا) یعنی اینکه خداوند این قدرت را به ما داده است، تا هر چه را بخواهیم که البته آنقدر آنها فانی در خدا هستند، که غیر خواست خدا را نمی خواهند، ذکرش ماند انجام بدیم و اگر بخواهیم تمام زمین را به حرکت در آوریم، می توانیم.

اما نوع دیگر ولایت، که تشریحی نام دارد، اینگونه است که سلطه داشتن بر مخلوقات در قرارداد و جعل و صدور قوانین و شریعت نامی باشد. این نوع ولایت هم می تواند مطلق و متبدل باشد، البته ناکفته نماند که انبیا و اولیاء به دلیل بالاترین درجه عصمت که دارند، نمودار آن از روی هواهای نضانی حکم و دستوری را به عنوان دین، به مردم نمی دهند و هر چه که هست، حکم الله است. ولایت تشریحی خود می تواند دارای انواع متعددی باشد که به صورت مختصر توضیح آن خواهد آمد.

نکته قابل توجه این است که هیچ گونه ملازمه عقلی و حقیقی بین ولایت تکوینی و تشریحی وجود ندارد، یعنی ممکن است کسی صاحب ولایت تکوینی باشد، اما فاقد ولایت تشریحی باشد و بالعکس زیرا که ولایت تکوینی از صفات حقیقی و باطنی است، اما ولایت تشریحی تماماً اعتباری و قراردادی عقل یا نقل است، بنابراین نباید این دو نوع ولایت با هم خلط شوند. ولایت تشریحی می تواند به ۱۰ نوع تقسیم گردد، که مثلاً یک نوع آن ولایت در حکومت کردن و حاکم جامعه شدن است، با توجه به نکته مذکور حضرت زهرا (سلام الله علیها) دارای ولایت تکوینی از جانب خدای متعال هستند، اما به هیچ وجه دارای این نوع از ولایت تشریحی، که حاکم جامعه اسلامی شدن است، نمی باشند. یا مثلاً ولی فقیه که محل بحث ماست دارای ولایت تکوینی حضرت (س) نیست و اساساً مقایسه نمودن اشتباه است، (زیرا آنقدر مقام صدیقه کبری و اولاد است که انبیا هم با ایشان از حیث مقامات معنوی قابل قیاس نیستند، که این مطلب اخراق نیست و نقل های معتبر دارد) هر چند فقیه هم می تواند مراتبی از ولایت تکوینی را به حسب جایگاهش که نیت عام امام زمان (ع) است و به خاطر میزان قربش به خدا داشته باشد، زیرا همانطور که گفتیم این نوع ولایت تشکیلی است، اما بالاخره ولی فقیه دارای این منصب از ولایت تشریحی است، که حضرت زهرا (س) نیستند. پس بنابراین این مقامات جدای از بحث حکومتی و ولایت تشریحی است. حضرت امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه شان به این نکته اشاره می کنند و با این مضامین می گویند: این که می گوئیم مثلاً حضرت صدیقه (سلام الله علیها) قاضی و خلیفه نیستند لازمه اش آن نمی باشد که مثل من و تو و فلان فقیه است، سخن بر سر وظیفه است و سخن بر سر مقام نیست و اینکه می گوئیم ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است، بحث بر سر مقام و رتبه نیست، که کسی با آنها قابل قیاس نیست. بحث بر سر این است که هر آنچه برای معصومین در اجرای احکام و حکومت داری است برای فقیه نیز می باشد. آیا در اجرای حد زنا که ۱۰۰ تازیانه است بین رسول الله (ص) و بین امام معصوم (ع) و بین فقیه امتیازی است؟ به این صورت که چون امام از پیغمبر اکرم پامین تر است ۸۰ تازیانه بزند و فقیه که پامین تر از امام معصوم و غیر قابل قیاس است مثلاً ۲۰ تازیانه بزند؟! نتیجه گیری که از این بحث می گیریم آن است که رابطه بین دو نوع ولایت تکوینی و تشریحی، عموم و خصوص من وجه می باشد.

۹. آیه ۴۹ از سوره آل عمران

۱۰. بحار الأنوار علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۲۴۰

در اسلام ولایت های ده گانه تشریحی، محل و قرارداد ولایت از سوی خدای متعال برای پیغمبر اکرم (ص) و دوازده جانشین، خلیفه و امام بعد از ایشان است. اهمیت این بحث به این خاطر است، که ما می خواهیم بدانیم که چه مقدار از این ولایت ها برای فقیه جامع الشرایط که در رأس حکومت قرار می گیرد، ثابت است، تا بتوانیم اختیارات ولی فقیه را تشخیص دهیم و ثمره این بحث در داشتن ولایت مطلقه یا مقیده برای فقیه جامع الشرایط، مشخص می گردد.

مراحل ده گانه ولایت تشریحی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) عبارتند از:

- ۱- ولایت در تشریح و وضع نمودن احکام و مسائل شرعی، مثل نماز و روزه
- ۲- ولایت تبلیغ (بیان مسائل دین، یعنی عقاید، احکام و اخلاق اسلامی)
- ۳- ولایت در قضاوت کردن و حکم نمودن بین مردم
- ۴- ولایت در اجرای حدود و قصاص و تعزیرات
- ۵- ولایت در اطاعت کردن امت از آنها در اواخر شرعی
- ۶- ولایت در جان ها و اموال و سایر امور اجتماعی است
- ۷- ولایت در اذن دادن و نظارت بر امور اجتماعی
- ۸- ولایت در پیشوایی و امامت است
- ۹- ولایت امر در حکومت و خلیفه سیاسی-مذهب است

ولایت های ۱۰ گانه محصور نیستند، بلکه استمراری می باشد، این ده مورد جزء و اصحات است، که برای تک تک آنها ادله عقلی و آیات قرآن و روایات فراوانی هست، که اینجا مجال نیست. اکنون می خواهیم به صورت بسیار خلاصه و ابره به تمییز آنها بپردازیم، که مفصل آن در کتاب (حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، تألیف آیت الله سید موسی خلیلی، صص ۱۹۶-۱۹۵) می باشد.

توضیح مورد اول: به این معناست که رسول اکرم (ص) و امامان معصوم دوازده گانه (ع)، از طرف خدای منان دارای اختیارات تام می باشند، به طوری که می توانند در قانون و احکام اسلام، طبق صلاح دید خود تصرفاتی بفرمایند. مرحوم کلینی احادیثی به این مضمون دارند، من جمله: امر دین به رسول اکرم و سپس به امامان و گذار شده است. "در آیه شریفه داریم: (... ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا...)".^{۱۱} یعنی هر چه را که رسول خدا (ص) برای شما آورد، بگیری و عمل نمایید و از هر چیزی که شما را نمی فرمود، خودداری نمایید. امام صادق (ع) به چند نمونه از مواردی که پیغمبر طبق اختیارات خود عمل نموده است، اشاره می کنند. من جمله: اضافه فرض النبی در نمازهای یومیه، یعنی اضافه دو رکعت در نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت به نماز مغرب و نیز، تشریح نوافل روزانه و روزه مستحبی ماه شعبان و سه روز در حرماه و تحریم کل مسکرات (مست کننده ها)، در حالیکه خداوند فقط شراب را حرام کرده بود و موارد دیگر که در این حدیث یاد شده است. آنگاه رئیس مذهب می فرماید: تمامی این امور را خداوند نیز اجازه داد و عمل رسول خدا را امضا فرمود، که بالآخره جزء دین قرار گرفت.^{۱۲}

به حکم عقل و نقل های معتبر همین اختیارات به امامان دوازده گانه معصوم نیز منتقل شده است. باید دانست که رسول اکرم و امامان (علیهم صلوات الله) دارای کمال عقل و علم و دین می باشند و دارای کامل ترین درجات عصمت هستند و این اختیارات را خداوند به آنها اعطا فرموده است و لذا هیچ مانع عقلی و نقلی معتبری برای جعل قانون از سوی آنها در دین وجود ندارد.

^{۱۱} اصول کافی مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۲۶۵

^{۱۲} آیه ۷ سوره حشر

^{۱۳} اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، حدیث ۴

ولایت تشریح در دین به این معنا نیست که پیغمبر و ائمه اطهار در عرض و مقابل خداوند سبحان در احکام تصرف نمایند و چیزی بگویند که برخلاف اراده و حکمت الهی باشد، نظیر همین بحث در شفاعت و توسل به آنها نیز هست.

توضیح مورد دوم: تبلیغ دین که از وظایف بدیعی و اساسی تمامی انبیاء، پیغمبر اکرم و ائمه اطهار است و از دلایل اصلی ارسال آنها از سوی خداوند برای هدایت بندگانش است، بحث بر سر حجّت و اتقان کردار، گفتار و تقریر آنها برای امت است و بحث پذیرفتن و عمل کردن مردم است، که این ولایت و سلطه را خداوند قرار داده است. ابلاغی که حجت و لازم الاجراء نباشد، لغو و بی فایده است. در آیات قرآن به آن اشاره شده است: (... أَنَا نَبِيُّ الْكِتَابِ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا)^{۱۴} یعنی خداوند کتاب را به سوی من فرستاد و مرا پیامبر نمود. نیز (... قَالَ ابْنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...) ^{۱۵} یعنی خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.

توضیح مورد سوم و چهارم: این نوع ولایت برای کسی است که دارای صلاحیت فوّا است و از همه سزاوارتر، پیغمبر و ائمه است. (فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...) ^{۱۶} یعنی اگر در چیزی کاتان به گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول بازگردید. به اتفاق نظر علمای اسلام منصب قهناوت و اجرای حدود و تعزیرات از سوی خداوند که حاکم علی الاطلاق است، ابتدائاً به پیغمبر و ائمه و گذار شده و سپس با اذن ایشان دیگران نیز می توانند به آن سپردارند.

توضیح مورد پنجم: در وجود چنین سلطه و ولایتی برای پیغمبر و امام معصوم نیز، جایی تردید نیست، بلکه از واجبات عقلی است و اطاعت از ایشان به اطاعت از خدای متعال بازمی گردد و نافرمانی از آنها، نافرمانی و مخالفت با خداست. (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...) ^{۱۷} و (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) ^{۱۸}

توضیح مورد ششم: منظور از اوامر عرفی این است که پیامبر یا امام از لحاظ مصالح شخصی خود و سوراتی صادر می کنند و فرمان خصوصی یا عمومی بدهند، به گونه ای که ارتباطی به مصالح مسلمین نداشته باشد، تا بتوان از طریق عناوین ثانوی، حکم الهی را کشف نمود، بلکه تنها به عنوان فرموده ایشان. البته وجود این نوع ولایت به خاطر تجلیل از مقام آنها که حق حیات معنوی بر بشر دارند، نزدیک به نظری رسد، زیرا به دلیل ولایت تکوینی که دارند و تقرب آنها به خدای متعال، کمترین حق ایشان ادا شده است.

توضیح مورد هفتم: این نوع از ولایت، شامل دو قسمت می باشد: ولایت بر نفوس (جان ها) و اموال مردم - ولایت در امور اجتماعی و سیاسی. مورد اول آن یعنی سلطه و احاطه ولی بر جان و مال مولی علیه، همانگونه که هر کسی دارای چنین ولایتی بر جان و مال خود می باشد، مگر در تجزیه ^{۱۹} (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...) یعنی پیغمبر اکرم (ص) بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. مفهوم این آیه آن است که سلطه رسول خدا بر افراد، بیش از سلطه آنان بر خودشان می باشد و حال آنکه هیچ سلطه ای بالاتر از سلطه و ولایت انسان بر خودش نیست. در شان

^{۱۴}. آیه ۳۰ از سوره مریم

^{۱۵}. آیه ۱۲۴ از سوره بقره

^{۱۶}. آیه ۵۹ از سوره نساء

^{۱۷}. آیه ۸۰ از سوره نساء

^{۱۸}. آیه ۵۹ از سوره نساء

^{۱۹}. به کسی گویند که ممنوع از تصرف در مال خودش می باشد، مثل طفل نابالغ یا مجنون یا ورشکسته

^{۲۰}. آیه ۶ از سوره احزاب

نزول این آیه، چنین آمده است که: وقتی در غزوه و جنگ تبوک، رسول خدا فرمان جبار صادر فرمودند، گروهی گفتند که ما بایستی از پدران و مادانان اجازه بگیریم و این آیه در رد آنان نازل شد که رسول خدا از خود شایسته‌تر است، چه رسد به پدر و مادانتان. سلطه و ولایت بر اموال هم فرع بر سلطه نفوس است، زیرا که مال از متعلقات نفس در این دنیایم باشد. در قسمتی از حدیث غدیر است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ. آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری فرمود: هر کس که من مولای او هستم، علی (ع) مولای او است. عقل هم این نوع ولایت را درک می‌کند، زیرا پیغمبر و امام، ولی نعمت بشر هستند و سکر نعمت واجب عقلی است، سکر نعمت هم به این است که آن را در جهت هدف خلقت مصرف نماییم، یعنی نعمت را در اختیار ولی خدا قرار داده، تا با اراده خود درباره آن تصمیم بگیرد. مورد دوم هم که واضح است و با توجه به توضیح موارد قبلی، کاملاً روشن می‌باشد

توضیح مورد هشتم و نهم: منظور از ولایت اذن و نظارت حق مرجعیت در امور و حوادثی است که با شرکت خود مردم قابل اجرا می‌باشد، اما بایستی زیر نظر ولی خدا انجام گیرد و مورد نهم یعنی حق زعامت سیاسی و اجتماعی و رهبری کشور و امت اسلامی است که از مناصب قطعی رسول اکرم و سپس امامان معصوم است. در روز عیدانته اکبر یعنی غدیر خم، خلیفه اول و دوم ضمن تبریک به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) گفتند: بَخَّ بَخَّ يَا بَنَ ابِطَالِبِ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^{۲۱} یعنی مبارک باد مبارک باد ای فرزند ابوطالب (ع) که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. که طبق نقل های معتبر قطعی، ۵ نفر در ظاهر زودتر از بقیه بیعت کردند: ابوبکر بن ابی قحافه (خلیفه اول)، عمر بن خطاب (خلیفه دوم)، عثمان بن عفان (خلیفه سوم)، طلحه و زبیر. بدی است که تبریک با این عبارات جز با ولایت، زعامت و رهبری و خلافت سازگار نیست، زیرا رسول خدا (ص) امر به بیعت با امیرالمؤمنین فرموده و کلمه مولا که هم معنی با ولی است (در اول تحقیق ذکر شد، که معنای سلطه و ولایت می‌دهد)، در اینجا هرگز معنای حب و دوستی را نمی‌دهد. به حسب نقل صد و بیست هزار نفر کرد رسول خدا (ص) نیامدند که دوستی امام علی (ع) با پیغمبر (ص) را بدانند، زیرا حضرت امیر در دامان پیغمبر بزرگ شدند و حتی یک لحظه مشرک نبودند و اولین ایمان آورنده به آن حضرت بوده‌اند و پیامبر همواره ایشان را از کودکی دوست داشته‌اند، مسأله خلافت حضرت امیر حتی قبل غدیر در دعوت اقوام و خویشان پیامبر مطرح بوده. اگر کلمه مولا در غدیر به معنای دوستی باشد، در سخنان آخر حیات خلیفه اول، وی گفت که بعد از من عمر بن خطاب مولای شماست، پس در آنجا هم باید به معنای دوستی و محبت باشد و نیز باید جناب ابوبکر پیامبر می‌شد، زیرا از حضرت محمد (صلوات الله و سلامه علیه و آله)، دوراندیش‌تر و نفیم‌تر بوده‌اند، که او بعد خود خلیفه و جانشین تعیین کرد اما پیامبر کسی را تعیین نکرده و امت را به حال خود واگذار کرده است. حقیقت مثل روز واضح است و خداوند انسان را با همین حقایق در قیامت مواخذه خواهد کرد.

توضیح مورد آخر: این نوع ولایت مثل مورد قبل نیست که صرف بحث مادی و دنیوی و سیاسی باشد، بلکه به معنای رهبری معنوی و دینی است. آیات ۱۲۴ بقره، ۷ حشر، ۱۷۳ انبیاء، ۲۱ حزاب... دلالت به این معنا دارند. ولایت به این معنای نوعی سلطه و شایسته بر اعمال و انفعال مردم می‌باشد و آن را تحت نفوذ و تبعیت خود درمی‌آورد، این نوع ولایت است که اگر انسانی از لحاظ قلبی، محبتی، معرفتی و اطاعتی به آن نزدیک شد، سلوکش به خدا بیشتر خواهد شد. این نوع از ولایت است که اگر کسی اعتقاد، الزام و محبت آن را نداشته باشد، به مرگ جاهلیت

مرده است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: مَنْ مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة^{۲۲} و در آیه شریفه داریم که در قیامت هر کسی با امامی که در دنیا انتخاب کرده و با او مانوس بوده، مشغور می شود: یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِإِمامِهِمْ^{۲۳}. بنابراین مفهوم امامت، ملازم با زعامت و خلافت سیاسی نیست، یعنی ممکن است به کسی امام گفته شود، ولی رئیس و رهبر سیاسی جامعه نباشد مثل امام صادق (سلام الله علیه) که امام بود و خلیفه غاصب وقت، منصور و ابی موسی هم خلیفه بود و می تواند هر دو نیز با هم جمع شود مثل شخص امیرالمؤمنین (ع) و مثل مدت کوتاهی از خلافت امام مجتبی (ع). امامت به این معنا ۱۲ فرد بیشتر در شیعه ندارد، البته لفظ امام، به معنای پیشوا و مقتدا است^{۲۴} و از این جهت به کسی که در نماز جلومی ایستد، امام جماعت می گویند و بالاتر از آن به رهبر و پیشوای جامعه و در محل بحث ما به ولی فقیه، امام می گویند. مثل: امام خمینی یا امام خامنه ای، فلذا این بحث بدیهی برای برخی نباید توهم شود، که وقتی ایگنوند می گویم یعنی ما قائل به بیشتر از دوازده امام شده ایم. صد البته بحث نیات امام زمان (عج)، صرف یک مسأله سیاسی و حکومتی نیست، بلکه کلاً اعتقادی و مشروع و در ادامه امامت معصومین است و کسی که با علم و یتقن با ولی فقیه مخالفت می کند، طبق حدیث امام صادق (ع) با امام معصوم مخالفت کرده و چنین کسی در حد شرک به خدا پیش رفته است و قطعاً مواخذه و عقوبت خواهد شد. آنچه گفته شد خلاصه ای از ولایت تشریحی در پنجمین کرم (ص) و امامان معصوم (ع) بود و بحث بنام تا شباهت مربوط به اختیارات ولی فقیه. ۱

مفهوم شناسی قهاهت (فقیه کیست؟)

مفهوم قهاهت و فقیه برای بسیاری از افراد نامعلوم می باشد و مثلاً فکر می کنند که با خواندن چندین کتاب اسلامی یا قرآن و صرف حدیث خوانی و نقل آن و یا حوزوی بودن شخص می توان به وی فقیه گفت. در لغت از ماده (فقه، یفقه، فقهاً) می باشد، که به معنای خوب فهمیدن و فهم عمیق مطلبی می باشد^{۲۵}. واژه های (فقه، قهاهت، فقیه، تفتق) و افعال از آن راد آیات و روایات، زیاد می یابیم. معنای اصطلاحی فقه و قهاهت در آیات و روایات، نیز شبیه معنای لغوی آن است و به نوعی فهمیدن و درک عمیق از دین اسلام گویند، به گونه ای که تمامی ریز و دشت دین را به خوبی فهمیده باشد و چیزی از مسائل دین بروی پوشیده نمانده باشد و به چنین شخصی در اصطلاح آیات و روایات، فقیه گویند.

با آنکه می دانیم، حداقل تقسیمی که برای مسائل و گزاره های دینی گفته اند، عبارتند از: ۱- اعتقادات (جهان بینی)، ۲- حکام (ایدئولوژی، بایدها و نبایدها) ۳- اخلاق و رفتارها فقیه به کسی گویند که در این سه قسمت، جامع الاطراف و متخصص و صاحب نظر بر اساس اصول و ضوابط باشد. در قرون اخیر و بالانص در زمان ما به کسی فقیه می گویند که بیشتر در زمینه احکام صاحب نظر یا اصطلاحاً مجتهد و مرجع تقلید شده باشد و بنابراین واژه فقه بیشتر متعین در همین احکام و مسائل شرعی شده است پس ممکن است کسی مجتهد یا خاص تر از آن، مرجع تقلید باشد اما مثلاً در مسائل توحیدی یا سیر و سلوک و... صاحب نظر نباشد و به عبارت دقیق تر فقیه در دین نشده باشد. باید توجه داشت که مفهوم فقیه انحصار از اجتهاد و مرجعیت است و صد البته که لازمه قهاهت اجتهاد است. خود مجتهد شدن، کار آسان و راحتی نیست که با چند سال حوزه علمیه بودن، شخص صاحب این قوه شود. طلاب علوم دینی سالها با خواندن ادبیات عربی که حداقل شامل: صرف

^{۲۲} کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۹، ص ۹ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳ - صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱ و ۲۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۱۵۵

^{۲۳} آیه ۷۱ از سوره اسراء

^{۲۴} المعجم الوسیط، ج ۱، باب الف

^{۲۵} همان، ج ۲، باب فقه

نحو، بلاغت و لغت، می باشد، خواندن علم رجال و درایه حدیث و اجلاً علم تفسیر، خواندن علوم عقلی مثل منطق و اصول فقه و حتی فلسفه و علوم زیاد دیگری که در فقه ما از آیات و روایات مؤثر است، مثل تاریخ و... به عنایت خداوند حکیم می توانند مجتهد شوند و می توانند احکام الهی را در جاهایی که یا نصی وجود ندارد یا مجمل است و یا تعارض نص با وجود دارد، استخراج نمایند. ضمناً مجتهدین طراز اولی می بایست دارا بودن این ملکه و قوه اجتهاد را در طلب تحصیل کرده، تشخیص داده و آن وقت حکم به اجتهاد آنها نمایند. بعد طی این مراحل نیز از هر مجتهدی نمی توان در احکام و مسائل شرعی، تقلید نمود، بلکه از آنهایی که حلال زاده، شیعه ۱۲ امامی، با تقوا (تقدیر بر ترک محرمات و انجام واجبات)، بنابر احتیاط واجب نداشتن هوای نفس و... باشند می توان تنها در احکام و مسائل شرعی تقلید نمود. البته شرط تقوا نداشتن هوای نفس مربوط به عمل است، نه مسائل نظری، فلذا ممکن است مجتهد، مرجع تقلید و حتی فقهایی باشند، که بر سر نفس آلوده خویش کار نکرده اند و خود خون به دل امام زمان (عج) کنند و در روایات مأثوره و رسیده از معصومین داریم، که بدترین جای جهنم مخصوص اینهاست، که از بوی تعفن آنها جنینان در عذاب هستند. امام حسن عسکری (سلام الله علیه) می فرماید: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِلْأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ...^{۲۶}. یعنی: فقهایی که از گناه خودداری کرده و دشمنان را حفظ می نمایند و با هوای نفس مخالفت نموده و امر مولایشان را اطاعت می کنند، بر عموم مردم لازم است، که از ایشان تقلید و پیروی نمایند و این چنین اشخاصی بعضی از فقههای شیعه هستند، نه همه آنها (بگذریم که در زمان مابرنی هوای نفس آنها در خوارشان کرده، که به دنبال مرجعیت اند و بیشترین ضربه را هم همین با اسلام و تشیع می زنند) حال که معنای «ولایت» و «فقاہت» گذشت میگویم: ولایت فقیه در یک کلمه یعنی حکومت کردن و رهبری یک فقیه جامع الشرائط بر جامعه و کشور اسلامی

شبهه اول: چه دلایل عقلی، قرآنی و روایی بر ولایت فقیه دارید؟

برای اثبات ولایت فقیه هم دلایل عقلی محض (که هیچ آیه یا روایتی در آن نباشد) داریم و هم دلیل مرکب از عقل و نقل و هم دلیل نقلی. بمانند که در مقدمه و پیشگفتار کتیم، پیش زمینه یابی قبل از ورود به بحث ولایت فقیه نیاز است، مثل توحید و لزوم ارسال انبیاء و امانان، زیرا که عقایدینی مثل زنجیر به یکدیگر متصل هستند و ما در این تحقیق، با فرض تحقق آنها در اولین دلیل عقلی محض می گوئیم: ۱- انسان موجودی اجتماعی و در تعال و زندگی با دیگران است و از طرفی نیز دارای نیازهای (مادی و معنوی) می باشد، که برای رفع نیازها، ناچار به ارتباط با دیگران است و بسیاری از موارد هم عالم و آشنا به رفع نیازهای خویش نمی باشد. ۲- اجتماع و جامعه انسانی، محل اختلاف سلیقه ها، نظرات و رفتارهای متفاوت و متضادی با یکدیگر می باشد، از طرفی می دانیم که در جوامع بشری همواره انسانهای سرکش، خودخواه و ظالمی هستند که حاضرند به هر قیمتی تمامی منافع را خود صاحب شده و دیگران را تحت سیطره و قدرت خود داشته باشند و تمامی ارزش های انسانی را برای رسیدن به مقصودشان زیر پا بگذارند. ۳- برپایی نظم و به تعادل رساندن جامعه و ایجاد آزادی مطابق با فطرت انسانی برای همه افراد، میسر نمی شود مگر با وجود یک حکومت مرکزی معتد که در آن، قانون و رهبری الهی باشد، که اولاً خود قانون بی نقص بوده و ناظر به تمامی جنبه های مادی و معنوی بشر باشد و ثانیاً مجری و رهبر جامعه خود، به دور از هر گونه فساد و خطا و گناه و نیز عالم به تمام معنا باشد و البته کارگزاران شایسته نیز داشته باشد. (۴) اینجا اثبات لزوم وجود انبیاء و امانان معصوم و قانونی مثل قرآن هست) ۳- اگر ما به هر دلیلی از وجود چنین مجری و حاکمی که تماماً خیر و برکت است و مصداقاً جز انسان کامل و معصوم نمی تواند باشد، محروم شدیم، آیا می بایست که جامعه را به حال خود رها کرده و بگذاریم که هر چه و مرج، فساد، تباهی و ظلم جوامع بشری را نابود کند؟

در چنین حالتی بنا بر قاعده و اصل تنزل تدریجی^{۲۷} می‌بایست به شیبه‌ترین فرد به انبیا یا ائمه اطهار رجوع نمود، به فردی که ویژگی‌های معصوم را از علم، دین‌شناسی و قناعت و نیر عدالت، ترک معاصی و نداشتن هواهای نفسانی و نیردیریت و زمان‌شناسی و بصیرت و توانایی اداره نظام و جامعه اسلامی، داشته باشد و این همان ولی فقیه جامع‌الشرایط است، که عقل لزوم وجود آن را در صورت نبود و غیبت معصوم (ع) با تجویز می‌نماید. (آب دریا را گر نتوان چشید هم به قدر تشنگی باید چشید)

دلیل دوم عقلی محض: براساس مبانی اعتقادی شیعه، سکوت و بی‌تفاوتی پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) بالانحصار در بحث ما امام زمان (عج)، نسبت به آینده رهبری و سرنوشت سیاسی-اجتماعی جامعه، جایز نبوده و بر آنان که از طرف خدای متعال مأمور به هدایت و امامت نمودن تکوینی و اقسام امامت تشریحی امت هستند، لازم است همچون دیگر احکام و فروع فقهی مورد نیاز مردم تکلیف امور سیاسی، رهبری و هدایت جامعه را مشخص کنند، زیرا سکوت و بی‌تفاوتی آنان مستلزم عدم صلاحیت آنها برای امامت است. از نظر عقلی، موجب حکمانه نیست کسی که سرپرستی و اداره جمعی را بر عهده دارد، در صورتی که می‌خواهد برای مدتی هر چند کوتاه از میان آنان غائب شود، جانشینی برای خود تعیین نکند.

علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: حرانسانی با نهاد خداوادی خود، دگ می‌کند که هر کار ضروری که مقصدی معینی ندارد، باید برای آن سرپرستی بگارد. اسلام نیز که دینی فطری و قوانین آن براساس آفرینش است، مسأله ولایت و رهبری را که مسأله فطری است، انشاء و ایهال ننموده است. براساس همین، مسلمین از اصل لزوم انتصاب رهبری از پیغمبر اکرم (ص) سوا می‌نگرند و پس از ایشان همه سراخ جانشین او را گرفتند، (هر چند به نظر ما در مصداق آن اشتباه نمودند، ولی بالآخره در این منهوم جانشینی کسی سهوت نماند پس از رسول اکرم، سازمان ولایت و رهبری تا روز قیامت، باید زنده ماند و جامعه اسلامی حکومتی برپا داشته باشد. در صورت غیبت امام (ع) نباید جامعه بی‌سرپرست و مانند کله بی‌شان و چوپان، متفرق و پراکنده شود، چگونه مقصود است، که روزی این مقام به علل و عواملی انشاء شود؟ در حالی که از راه پدیدگزار فطری، اسلام به ثبوت رسیده است.^{۲۸} حضرت امام خمینی (ره) نیز می‌فرماید: ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌دنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینک امروزه ولایت فقیه احتیاج به استدلال پیدا کرده است، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان است که آقلاً از دو علت ناشی می‌شود:

۱- نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست به اسلام ۲- خودباختگی افراد جامعه در برابر مشرف‌های مادی دنیای غرب.^{۲۹}

دلیل مرکب: اسلام دین خاتم است و احکامش هرگز نسخ و تعطیل نمی‌گردد. این دین دارای دستورات اجتماعی و احکام مربوط به اخذ مالیات، سیاست، حقوق، حفظ مرزها، امنیت مسلمین و نوامیس آنها، اجرای حدود و تعزیرات، حفظ منافع مالی و اقتصادی، پنش میت المال، امور حکومتی و اموری از این قبیل می‌باشد. ترک اینها تا عصر ظهور، که معلوم نیست کی تحقق یابد، موجب فلج شدن جامعه و عسرو سختی برای مردم می‌گردد و مستلزم این است، که اسلام فعلاً در خصوص اجرای احکام سیاسی و اجتماعی ناکارآمد است و پانگنوی نیازهای بشری نیست.

^{۲۷} یک اصل عقلایی می‌باشد و اینگونه است که اگر کار و مسأله ای مطلوب و مهم بود و بنا بر دلایلی آن کار متحقق نشد یا مشکل و ناممکن بود، به صورت کلی آن را رها نمی‌کنند، بلکه به مرتبه نازل تر و پایین تر از همان امر توجه و روی می‌آورند و به عبارت دیگر به خاطر نبود اهم به مهم متمسک می‌شوند. این اصل عقلایی مورد تأیید اسلام است و در فقه نمونه‌هایی از آن را داریم. مثلاً کسی که نماز گزار است در حالت عادی می‌بایست ایستاده و بدون تکیه به چیزی باشد، حال اگر نتوانست دیگر نماز را ترک نمی‌کند، بلکه با تکیه دادن و... نماز را می‌خواند.

^{۲۸} معنویت تشیع، علامه طباطبائی، صص ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۸۶.

^{۲۹} ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۹.

بنابراین حفظ یک نظام حکومتی که در آن احکام اسلامی و دینی اجراء شود، مطلوب شارع مقدس و هر عقل سلیمی می باشد که باید در رأس و حاکمیت آن کسی باشد که اولاً آشنا به مسائل اسلامی و دینی باشد (بحث با بر سر جامعه و کشور اسلامی است و برای کسانی که حکومت کردن دین را اساساً قبول ندارند و اجزای احکام الهی را در میان انسانها به جد نمی گیرند، محتاج استدلال و مقدمات دیگری خواهیم بود) و نیز حاکمی با تقوا و خداترس بوده، که از اصلاح خویش شروع کرده و سپس به اصلاح جامعه بپردازد و در دنیای پیچیده امروز زمان شناسی، بصیرت، مدیریت و سایر شاخصه های مورد نیاز وی، در حد اعلا باشد و این همان مطلوب ماکه لزوم وجود حکومت ولایت فقیه است، می باشد.

مرحوم حضرت امام خمینی می فرمایند: از غیبت صغری تاکنون که بیش از هزار سال می گذرد و ممکن است خدایی ناکرده صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتصاء نکند که حضرت سلام الله علیه تشریف بیاورد، در طول این مدت مید، آیا احکام اسلامی باید زمین باند و اجراء نشود و هر کسی حرکاتی که خواست نماید؟! قوانینی که پیغمبر اسلام (ص) در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجزای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرساکشید، فقط برای مدت محدودی بود؟! آیا خداوند اجزای احکاش را محدود کرده دو سست سال (مدت زندگی اند) و پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟! در چنین زمانی که دوران غیبت کبری پیش آمده است، اگر بناست که احکام اسلامی باقی بماند و استمرار پیدا کند و هر چه و هر چه پیش نیاید، تشکیل حکومت لازم می آید عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است، تا اگر بر ما هجوم آورند، بتوانیم جلوی کسری کنیم، اگر به نوائس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع هم به ما دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می خواهند به ما تجاوز کنند، برای دفاع آماده باشد، که بنابراین هم حکومت و هم دستگاه قضایی-اجرائی لازم است، چون این امور به خودی خود صورت نمی گیرند.^{۳۰} در دلیلی دیگر باید گفت که غالب انسانها تأثیر پذیر از اجتماع خود هستند و اجتماع و توده های مردمی متأثر از حاکمان و والیان خود هستند. پس اهمیت و ویژگی های حاکم جامعه، مشخص می گردد که چقدر در زندگی انسانها مؤثر است و در یک جامعه و کشور اسلامی برای اینکه مردم و اجتماعات آنان، دارای زندگی سعادت مند و الهی باشند، باید دارای حاکمی الهی و دارای ویژگی های انبیاء و اولیاء خدا باشد. نکته قابل توجه این است که دلایل عقلی، چه محض و چه مرکب، محدود به آنچه گفته شد نمی باشد، علما و بزرگان فن دلایل زیادی مطرح کرده اند، اما از آنجا که بنامی با بر اختصار است، به همین اکتفا کرده و به بیان دلایل نقلی می پردازیم. دلایل نقلی شامل: قرآن و احادیث معصومین (ع) و تاریخ اسلام می باشد، که بحث تاریخی ولایت فقیه را در شبهه بعدی بررسی می نمایم، اما در قرآن کریم به صراحت لفظی، اسمی از ولایت فقیه نیامده است، با گونگی که نامی از دوازده امام (ع) و جانشینان بعد پیغمبر اکرم به صراحت لفظی که بگوید اولین آنها علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) و دوازدهمین آنها حضرت مهدی (ع) است، نیامده است. از اینجا شاید سؤال متداولی مطرح گردد که قرآن کتابی الهی است و هر مسأله ای را که مربوط به هدایت و کمال انسانها باشد، در خود آورده است (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ)^{۳۱} و در این مسأله، اتفاق نظر تمامی علمای اسلام وجود دارد، چرا و به چه دلیل از ذکر امامان معصوم (ع) و خلفاء بعد پیغمبر (ص) که مسأله بسیار مهمی است به صراحتی که گفتیم، سخنی به میان نیامده است، در جواب این سؤال مهم باید گفت که بر سر این قضیه قطعاً حکمت های الهی وجود دارد که خدای متعال به صراحت اسم نیامده، ولی دلایلی از حکم عقل و بعضاً روایات به دست می آید که علت را تا حدی برای ما روشن می سازد. ناگفته نماند که آیات زیادی بر جانشینی، ولایت و امامت امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت عصمت و طهارت داریم که قدری از آنها را ذکر خواهیم کرد و منسیرین مقصود اصلی این آیات را با شواهد قطعی عقلی، حدیثی، تاریخی و از خود قرآن مشخص نموده اند.

^{۳۰} ولایت فقیه، صص ۲۷ و ۵۰

^{۳۱} آیه ۸۹ از سوره نحل

قرآن کتابی است که در مقام بیان کلیات است و این کتاب آسمانی دارای آیات محکم و متشابه، عام و خاص و... است و دارای بطن بیانی است و در بعض آیات مانع از معنای ظاهر را ملامتاً اخذ نمایم، مثل: **يَذُ اللّٰه فَوْقَ اَيْدِيهِمْ**^{۳۲}، ظاهر معنای این آیه شریفه می فرماید که دست خداوند بالاتر از همه دستهاست و این کنایه از تسلط الهی است، نه اینکه خداوند نمودار باشد دست داشته باشد و دارای جسمی که سر تا سر محدودیت است، باشد. قرآن کریم «دست است که کتاب جامع هدایت است، اما در مقام اختصار و بیان کلیات است و قرار نیست که همه جزئیات مثل نام املمان، جزئیات تمامی احکام و عقاید... را بیان کند، که کتابی چند جلدی گردد، بلکه تفسیر، تبیین، تاویل و تطبیق آیات را بر عمده پنجمبر (ص) گذاشته است. در آیه شریفه داریم که: **وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ**^{۳۳} نام دیگر قرآن «ذکر» است و در اینجا می گوید که ای پنجمبر! ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آنچه را که برای مردم نازل نموده ایم (یعنی قرآن) تبیین و واضح بنایی و مقصود اصلی آیات را برایشان مشخص کنی. پس سنت پنجمبر و املمان بعد ایشان کُلّ قرآن و در ادامه وحی الهی است. پیامبر اکرم (ص) تمامی تفاسیر، تاویلات، تطبیقات و خلاصه مدلول تمامی آیات از اول خلقت تا قیامت را برای امیرالمؤمنین امام علی (ع) اِلا فرمودند و حضرت امیر قسمتی از آن را در زمان حیات مبارک خود رسول الله (ص) و قسمتی نهایی آن را بعد آن حضرت، در کتاب یا کتابهایی مکتوب نمودند و قصد داشتند که این قرآن کامل از همه جهت را، در اختیار امت اسلامی قرار دهند، که خلیفه اول مانعت کرد و خلاصه نگذاشتند که این قرآن جامع به دست ما برسد (علت این کار چه بود، باشد و این قرآن به حسب روایات یکی یکی به دست املمان معصوم می رسید و هم اکنون هم در اختیار امام زمان (عج) است تا زمان ظهور ایشان ان شاء الله. شایان توجه است که این قرآن جامع از لحاظ تمامی سوره ها و آیات پنج چیز کمتری یا بیشتر از قرآن کنونی که در دست ماست، ندارد و ما روایات معتبر از معصومین داریم که پنج تحریفی در خود آیات شده و اجماع تمامی محققین و علما و فقیه شیعه هم، عدم تحریف چه به زیاده و چه به نقصان است، فقط به منظور هم که ذکر شد در این قرآن جامع ترتیب آیات (شان نزول، یکی یامنی و...) آن فرق دارد، نیز تفسیر، تاویل، بطون و تطبیق هر آیه را مقابل آن ذکر نموده اند.

کسانی که این امثال را می کنند که چنان نام املمان در قرآن نیامده، باید توجه داشته باشند که هم تر از ذکر نام آنها، بیان ویژگی ها، صفات و افعال خدای متعال است که خود قرآن چیزی از آنها را بیان نکرده و یا لا اقل مجمل است، مثلاً اینکه صفات خدا متحد با ذات متعین یا زائد بر ذات؟ در صورت وحدت، کیفیت آن به چه صورت است؟ کلام خداوند آیا حادث است یا قدیم؟ آیاتی هستند که دلالت ظاهری شان به جبر است و آیات دیگر به تفویض و... چرا اینها دقیق و موثقاله در ظاهر الفاظ قرآن کریم نیامده که اینقدر اختلافات کلامی (معتزل، جبریه، خواجه و...) و نیز اختلافات فقهی (شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و شیعه و...) ایجاد نشود؟ در جواب باید گفت که قرآن منهای پنجمبر و بعد ایشان ۱۲ امام و عترت، عاقبتش بهین می شود. در حدیث قطعی الصدور و متواتر نقلین که تمامی محدثین شیعه و همچنین در نسخه های اصلی و دست نخورده صحاح برادران اهل سنت آمده است، که پنجمبر اکرم (ص) فرموده اند: **اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِيْنَ كِتَابَ اللّٰهِ وَ عَتْرَتِيْ اَهْلَ بَيْتِيْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا اَبَدًا وَ اِنَّهْمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلٰى الْحَوْضِ** یعنی: من دو چیز کرانها را نرود شما (امت) می گذارم: کتاب خدا قرآن و اهل بیت و عترتم، تا زمانی که به این دو تمسک بجوید، هرگز گمراه نخواهید شد و به تحقیق که این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

پس چنین باید توجه داشته باشیم با توجه به تاریخ اسلام بعد از پنجمبر اکرم (ص)، متاسفانه انواع عداوت ها، بغض ها، آزارها، شکنجه ها و قتل ها را در خصوص اهل بیت پیامبر (ص) و پیروان آنها روا

^{۳۲} آیه ۱۰ از سوره فتح

^{۳۳} آیه ۴۴ از سوره نحل

داشته اند، از کجا معلوم که اگر نام امامان معصوم به صراحت در قرآن ذکر می شد، دشمنان و منافقان عصر پنجمبر (ص) و بعد ایشان از سردشمنی و حسادشان دست به تحریف قرآن نمی زدند. دست است که خود خداوند متعال حافظ قرآن و نگهبان آن از تحریف است: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*^{۳۴}، اما خداوند کارها و افعال خویش را با حکمت و در نظام علت و معلول انجام می دهد و شاید قرآنش را با عدم ذکر صریح نام ائمه اطهار (ع) حفظ می کند. از دشمنانی که در جعل احادیث و بستن اقربا به پنجمبر و قتل و آزار اهل بیت و میدان آنها بیچ گونه دریغی نداشتند، بعد نبود که با تحریف قرآن و اقدامات بعدی چنان ضربه ای می زدند که اساساً نامی از اسلام باقی نمی ماند و همان ایرادی که به یهودیت و مسیحیت بر اثر تحریف تورات و انجیل وارد شده بود، بر مسلمین و اسلام هم وارد می گشت.

اما آیاتی که به بیان امامت و خلافت حضرت امیر و ۱۱ فرزند ایشان و نیز به محبت آنها و بیان عصمت و عظمت آنها باشد، آقدر زیادند که در این تحقیق مجالی برای بیان آنها نیست، اما مختصراً برای تبرک به چند آیه اشاره می کنیم: ۱- حضرت موسی (ع) برای مدت کوتاهی که از بین قوم خویش رفتند، جانشین برای خود تعیین نمودند، چگونه پنجمبر اکرم (ص) بعد خود خلیفه ای منصوب نگرداند: *وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاخِيهِ هَارُونَ اِخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ*

سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ^{۳۵} و در حدیث منزلت که جابرن عبدالله انصاری ناقل آن است، پنجمبر به امیرالمؤمنین فرمودند: *أَنْتَ مَتَى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي*

۲- آیه تبلیغ و بیان خلافت و امامت حضرت علی (سلام الله علیه) در غیر ختم که عدم انجام آن توسط پنجمبر اکرم (سلام الله و صلواته علیه) سبب در رفتن رسالت پنجمبر و نقص آن می شد: *يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ*^{۳۶} ۳- با اعلام خلافت، وصایت و جانشینی حیدر کرار در غیر ختم آیه

إِكْمَالِ دِينِ إِسْلَامٍ نَازِلٍ شَد: *الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا*^{۳۷}

۴- ولایت و امامت امیرالمؤمنین در هنگامی که در رکوع به فقیر زکات (انگشتر) داد: *إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ*

رَاجِعُونَ^{۳۸} ۵- آیه تطهیر و عصمت اهل بیت پیامبر (ص) از هر رجس و آلودگی: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*^{۳۹} و... حتی آیاتی که

پیرامون امام دوازدهم شیعیان حضرت صاحب الزمان (ع) مفسرین بیان نموده اند، نزدیک به ۲۶۵ آیه می باشد. و...

بیان این مقدمات به خاطر این بود که اگر به صراحت از مطلبی، در آیات قرآن چیزی نبود، دلیل بر نبود آن مطلب در قرآن نیست. پس می توان از آیات قرآن، دلیل و شاهد بر ولایت فقیه آورد و بر آن استدلال نمود. از این آیاتی که منحصر به آنچه در این تحقیق آورده می شود نیست، می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

^{۳۴} آیه ۹ از سوره حجر

^{۳۵} آیه ۱۴۲ از سوره اعراف

^{۳۶} آیه ۶۷ از سوره مائده

^{۳۷} آیه ۳ از سوره مائده

^{۳۸} آیه ۵۶ از سوره مائده

^{۳۹} آیه ۳۳ از سوره احزاب

^{۴۰} معجم الأحادیث الإمام المهدي، نجم الدين طبعی، ج ۷

۱- یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^{۴۱} یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند و رسول و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. در این آیه شریفه خدا و رسول مشخص هستند، اکنون به سراغ معنا و مقصود اولی الامر می‌رویم. نکته اول این است که اولی الامر با رسول و خداوند به سید حرف و اولی عطف شده و این یعنی اینکه اطاعت از اولی الامر، اطاعت از خدا و رسول است. نکته دوم این است که لفظ اولی الامر بدون هیچگونه قید و شرطی آمده است، یعنی مثل خدا و رسولش باید اطاعت محض در تمامی اولامر و دستورات، از اولی الامر نمود. نکته سوم با توجه به دو نکته قبل این است که حتماً برای اینکه آیه قرآن دچار اشکال معنایی نشود باید اولی الامر هم شیخ و هم مرتبه با خداوند متعال و رسول اکرم (ص) باشد، یعنی مثل رسول خدا دارای علم الهی و آشنایی به مسائل دینی و غیر آن باشد و مثل پنجمبر معصوم از تمامی گناهان و خطایان و نسیان ناو... باشد و همچنین باید مانند پنجمبر، خداوند او را منصوب و انتخاب کرده باشد و دارای مدیریت، سیاست، بصیرت و تدبیر پنجمبر باشد، زیرا که خداوند خالق همه موجودات و عالم به برترین آنها از حیث ویژگی‌های مذکور است. با توجه به این نکات فهمیده شده از آیات چه کسانی اولی الامر هستند؟ همه علما شیعه اتفاق نظر دارند که مصداق منحصر به فرد اولی الامر ۱۲ امام بعد از پنجمبر اکرم (ص) هستند که واجد تمامی این نکات سه‌گانه هستند. در زمان ما وجود نازنین حضرت بقیة الله (ع) اولی الامر بر ما است و حال که ایشان در غیبت به سر می‌برند، به حکم عقل (اصل تنزل تدریجی مذکور در پادرتی صفحه ۱۰) و به حکم احادیث وارد شده از خود امام زمان (ع) و سایر معصومین (ع) ولی فقیه جامع الشرائط نیات از این اولی الامر دارند و قائم مقام آنها هستند. آیا در زمان ماحاکمان و پادشاهان و ریاست جمهوری‌هایی مثل صدام معدوم یا بوش و اباما و بن لادن و نتانیاهو و پادشاه عربستان و... اولی امر و واجد نکات سه‌گانه مربوط به اولی الامر هستند؟ آیا حال که رسول الله (ص) بین ما نیستند و امام معصوم هم در غیبت است، اطاعت ما در امور دینی، سیاسی، حکومتی، اجتماعی و مسائل روز از چه کسی باید باشد؟ سایر آیه‌هایی که به خلافت و اطاعت از معصومین دلالت دارند، نیز می‌توانند در شرایط فعلی به نزدیک‌ترین فرد به معصوم در همه شئون علم، تقوا، بصیرت، مدیریت، زمان‌شناسی، دشمن‌شناسی، دلسوزی به آحاد مردم و... تسری و اشاره داشته باشند گویا که در احادیث پیش روی خوانیم که اطاعت از ولایت فقیه اطاعت از معصوم و بلکه اطاعت از خداست.

۲- هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون^{۴۲} استدلال به این آیه در بیانات رهبر معظم انقلاب (در جمع علما شیعه و سنی در اراک ۱۳۶۵/۱۲/۹) می‌باشد: از هر کسی که بآین آشناباشد این آیه را سؤال نمائید، که آیا کسانی که نمی‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند؟ جواب خواهد داد: لا (نه). بعد سؤال کنید که خوب، در این آیه (الذین یعلمون) مقدم و اولی هستند یا (الذین لا یعلمون)؟ قطعاً قسمت اول را خواهد گفت. کسی که می‌خواهد احکام الهی را در جامعه اسلامی اجراء کند، یعنی مجری احکام الهی و حاکم بر اجتماع باشد، علم به چه داشته باشد، خوب است؟ علم به هندسه، طب، آشنایی، میکروبی‌شناسی یا علم به کتاب (قرآن) و سنت؟ جواب واضح است. حالا اگر دو نفر عالم به کتاب و سنت داشتیم، اما یکی عمل‌کننده به قرآن و سنت باشد ولی دیگری اینطور نباشد، کدام مقدم است؟ قطعاً عمل‌کننده (رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ! چه بسیار تلاوت‌کننده قرآن، که قرآن او را لعنت می‌کند^{۴۳}) پس کسی که می‌داند و عمل می‌کند، مقدم است و این همان ولایت فقیه است. پس می‌بینید که اصل مورد قبول همه است، که مصداق توحید الهی است، یعنی اگر ما بنحوا هم موحد و خداپرست باشیم، باید در جامعه‌ای زندگی

۴۱. آیه ۵۹ از سوره نساء

۴۲. آیه ۹ از سوره زمر

۴۳. جامع الأخبار، ص ۴۸

کنیم که احکام خدا در آن جامعه اجرا شود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه که هم عادل و عال باشد، وجود داشته باشد. آیا این حقیقت را مسلمین جهان می دانند؟ اگر می دانند، چرا در رایش حرکتی و قیامی نمی کنند؟ این رسالت ماست، که آنها را بیدار کنیم.

۳_ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^{۴۴} یعنی

به آنان بگو: آیا از میان معبودانتان که آنها را شریک خدا قرار داده ای، کسی هست که پدیده های جهان هستی از جمله آدمیان را به سوی حق (هدف آفرینش آنها) راه نماید؟ خود در پاسخ بگو: فقط خداست که آفریده ها را به سوی حق رهنمون می کند، پس آیا کسی که پدیده های جهان را به اهدافشان هدایت می کند، سزاوارتر است که از او پیروی و اطاعت شود یا آن کسی که خود راه دست را نمی یابد، مگر اینکه او را راهنمایی کند؟ شماره چه شده است؟ چگونه حکم می کنید؟

بر طبق آیه شریف می بایست از کسی اطاعت و پیروی کرد که انسان را به هدف خلقتش که وصول به کالات است، رهنمون سازد، در زمان ما چه کسی و چه حکومتی که بر طبق آیه شریف از طرف خدا باشد و مورد رضای الهی، می تواند ما را به این امر رهنمون سازد؟ حکومت ولایت فقیه، هدف و مقصودش اجرا دین و احکام الهی در جامعه انسانی برای رسیدن انسان به غایت خلقتش است، زیرا که تنها راه رسیدن به حکمت و هدف خلقت اطاعت از دستورات انبیاء و اولیاء است و حکومتی که اکنون در زمان غیبت امام معصوم، راهبر انسان به اهداف عالی است، حکومت کردن فقیه دین شناس خداترس و شجاع در برابر دشمنان دین خداست.

از آیات دیگر که بر طبق همین استدلال، می توان ولایت فقیه را استنباط نمود، آیه ۴۴ از سوره مائده است که در آن علما و رهبانان حافظ و نگهبان دین و احکام الهی معرفی شده اند. همانگونه که تذکر دادیم آیات دلالت و راهنمایی کننده به موضوع بحث ما منحصراً بر ۴ مورد گفته شده نمی باشد و انسان با تعمق و تفکر هر چه بیشتر در این کتاب آسمانی، می تواند موارد بیشتری را بیابد. اکنون نوبت آن رسیده است که به سراغ احادیث و اخبار آل الله (ع) برویم و علم و یقین خود را بیشتر بنماییم.

در بیان احادیث مرتبط، آنچه که فقها به آن استناد کرده اند تقریباً شهرت بین آنها دارد، را بیان می کنیم و ممکن است فقهی احادیثی غیر از اینها را نیز کواه بر ولایت فقیه بیابند، که چه بهتر! ابتدائاً ما اصل احادیث را می آوریم و در ادامه به تبیین آنها می پردازیم:

۱_ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ بْنِ الْعَمْرِيِّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسْأَلِ أَشْكَلْتِ عَلَى فُورَدَ التَّوَقُّعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا

صاحب الزمان (ع): أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أُرْسِدَكَ اللَّهُ وَتَبْتَكَ ... وَ أَمَا ظَهَرُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ أَمَا الْوَأَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا

فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...^{۴۵} إسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان عمری (ناب خاص دوم) درخواست کردم، نامه ای را که مثل بر

مسائل دشوارم بود به حضرت (ع) برساند، که نامه حضرت حجت بن الحسن (سلام الله علیهم) به خط ایشان چنین آمد: از آنچه که سؤال نموده ای خداوند تو را ارشاد و ثابت قدم نماید (سخن حضرت در جواب سؤالات ادامه دارد تا اینجا) و اما ظهور، امری است که به دست خدا و فرمان اوست و تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ گو هستند و اما در حوادث ما و پیش آمد های روزگار که واقع می شوند به

^{۴۴} آیه ۳۵ از سوره یونس

^{۴۵} کمال الدین و تمام النعمة، تألیف شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۳- همین حدیث در کتاب غیبت شیخ طوسی و احتجاج شیخ طبرسی نیز آمده است

راویان حدیث ما (اہل بیت) رجوع کنید، زیرا کہ آنها حجت من بر شما و من ہم حجت خدا بر آنها (راویان حدیث) ہستم.

۲_ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَ يَرُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي ^{۴۶} امیرالمؤمنین امام علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کنند کہ حضرت پیغمبر (ص) فرمودند: خدایا خلفاء و جانشینان مرا رحمت کن (۳ مرتبہ) گفتہ شد چہ کسی جانشینان شاست؟ فرمودند: کسانی کہ بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند، پس مردم را بعد از من بہ آنها تعلیم می دہند.

۳_ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقَضَاءِ أَيْحَلْ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَ إِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ. قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادَ عَلَيْنَا، الرَّادَ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ ^{۴۷} عمر بن حنظله از امام صادق (سلام الله عليه) سؤالی نمود کہ دو نفر از یاران ما دباره قرض و دین و ارث و میراث با ہم اختلاف دارند و نزد و سلطان می روند، آیا این کار حلال و جایز است؟ حضرت فرمودند: هر کس در هر مورد حق یا باطلی نزد آنها بہ محاکمہ برود، چنان است کہ نزد طاغوت بہ محاکمہ می رود و آنچه را کہ طاغوت برایش حکم کند، برایش حرام است، گر چہ حق مسلم وی باشد، زیرا آن را بہ حکم طاغوت گرفته در حالی کہ خداوند دستور داده، بہ طاغوت کفر می ورزند (آیه ۶۰ سوره نساء) عرض کرد، پس چہ کار کنند؟ حضرت فرمودند: بہ کسی از خود شائبگی ندهد کہ حدیث ما اہل بیت را روایت می کند و بہ حلال و حرام ما نظر آنگذد و احکام و مسائل ما را می فهمد و آن دو نفر باید بہ حکم و داوری او راضی و نشود شوند. جانا من (امام صادق ع) چنین کسی را برای شما حاکم و داور قرار می دهم، پس اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن دو نفر نپذیرفت، حکم خداوند را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکہ ما را رد کند، خدای متعال را رد کرده است و چنین کسی در حد و مرز شرک بہ خداست.

۴_ قَالَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فِي الْمَعْنَى قَبْلَ الْحَرَكَةِ إِلَى الْكَرْبَلَاءِ: اِعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ تَنَائِيهِ... ذَلِكَ بَأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ... وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبِّئْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ^{۴۸} حضرت سیدالشهداء امام حسین (سلام الله عليه) در مسیر حرکتشان از منی (واقع در مکہ) بہ سمت کربلا برای مردم خطبہ مفصلی خوانند، کہ این خطبہ طولانی است و با این عبارت شروع می شود کہ: ای مردم از آنچه کہ خداوند دوستان و اولیائش را موعظہ می کند، نپذیرید... (و خطبہ ادامه دارد تا اینکہ حضرت می فرماید): در حقیقت، جریان کار ما و اجرای احکام و حکومت باید بہ دست علما دینی کہ این الهی بر حلال

^{۴۶} وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، باب ۸، حدیث ۵۰ - همین حدیث در معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا ج ۲، ص ۳۷ شیخ صدوق نیز آمده است

^{۴۷} اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۱، باب اختلاف حدیث، ص ۸۷، حدیث ۱۰

^{۴۸} تحف العقول عن آل الرسول، عربی فارسی، ترجمہ مرحوم محمد باقر کمره ای، ص ۲۹۸

و حرام خداوند هستند، باشد. تمامی متن خطبه در منبع ذکر شده موجود می باشد و ما به علت اختصار آن را ذکر نکردیم.

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَالَحَسَنَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعَ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ تَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا^{۴۹} ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ مِي كُوَيْدَ كَهْ از امام کاظم (سلام الله عليه) شنیدم که می فرمود: پنجاهمی که (فقیه) مؤمن وفات می کند، فرشتگان و جایگاه های زمینی که در آن خدا رابرش می کرده و درهای آسمان که با آن بالای رفته است (همه) گریه می کنند و در اسلام شکاف و رخنه ای ایجاد می شود که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند و نمی پوشاند، زیرا فقیهان مؤمن (شیعه) درها و قلعه های اسلام هستند، همانند درها و دیواره های کرداگرد شهر.

۶- عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النُّوفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: ابْتِغَاءُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَيَّ دِينِكُمْ^{۵۰} سکونی از امام صادق (ع) نقل می کند که پنجاهمراکرم (س) فرمودند: فقیهان اینان و مورد اعتماد پیامبراند، تا پنجاهمی که وارد دنیا شده باشند. گفته شد که وارد شدن به دنیا چیست؟ فرمودند: پیروی کردن و تبعیت از سلطان و قدرت حاکم (در حدیث سوم گذشت، که مقصود از سلطان، طاعت و حکومت ظلم است) بنابراین اگر چنین کردند، بایستی از آنان بر دستان ترید و بر حذر باشید.

۷- مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنِ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: قَالَ بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ. إِيَّاكُمْ بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ^{۵۱} أَبُو خَدِيجَةَ (أَبُو سَلَمَةَ) كَيْ كِي از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) می باشد، می گوید که حضرت صادق (ع) به من مأموریت دادند که به شیعیان و دوستان آن حضرت چنین پیام بدهم که: مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق افتاد، یا در مورد دیانت و پرداخت، اختلافی پیش آمد، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار و فاسق مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد، بین خودتان حاکم و داور سازید، زیرا من او را بر شما قاضی قرار دادم و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکم جور (طاعت) نکات برود.

۸- مَا رَوَاهُ فِي جَوَامِعِ الْأَخْبَارِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: أُنْتَخِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعْلَمَاءَ أُمَّتِي وَ عُلَمَاءَ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي^{۵۲} رسول خدا (ص)

فرمودند: در قیامت به علای اتم افتخار و مهابت می کنم و علای اتم مثل سایر انبیاء قبلی هستند.

^{۴۹} اصول کافی، ج ۱، باب فقد علماء، حدیث ۷۳، ص ۵۶

^{۵۰} اصول کافی، ج ۱، باب المستأكل بعلمه و المباهي به، حدیث ۵، ص ۶۶- مستدرک الوسائل الشیعه، محدث نوری، باب ۳۸، روایت ۸

^{۵۱} وسائل الشیعه، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۶

^{۵۲} جامع الأخبار، ص ۳۸، فصل ۲۰- آقا بزرگ تهرانی (ره) صاحب الذریعة إلى تصانیف الشیعه می فرماید: این کتاب که به نام شیخ صدوق شهرت یافته، اما به تحقیق از آن شخصی است به نام محمد بن محمد بن علی که در قرن ششم می زیسته است.

۹- المروى فى كنز الكراچكى عن مولانا الصادق عليه السلام أنه قال: الملوک حُکامٌ على الناس و العلماء حُکامٌ على الملوک^{۵۳} امام صادق (ع) می فرماید:

سلاطین و پادشاهان حاکم بر مردم هستند و علمای پادشاهان حاکم و فرمانروایند.

۱۰- قال مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب: العلماء حُکامٌ على الناس^{۵۴} حضرت امیر (ع) می فرماید: علما حاکمان و فرمانروایان بر مردم هستند.

۱۱- فى عوائد التراقى عن فقه الرضوى قال مولانا علی بن موسى الرضا: منزلة الفقيه فى هذا الوقت بمنزلة الأنبياء فى بنى إسرائيل^{۵۵} امام رضا (ع)

می فرماید: مقام و منزلت فقیه در این زمان مانند انبیاء در قوم بنی اسرائیل است.

۱۲- عن مُحَمَّد بن یحیی عن أحمد بن مُحَمَّد بن عیسی عن مُحَمَّد بن خالد عن أبی البختری عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن العلماء و رثة الأنبياء و

ذاک أن الأنبياء لم یورثوا درهماً و لا دیناراً و إنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم. فمن أخذ بشیء منها فقد أخذ حظاً و افرأ فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه،

فإن فینا أهل النبیت فى کل خلف عدولاً یفنون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطّلین و تأویل الجاهلین^{۵۶} ابوالبحرئى از امام صادق (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند:

علمای میراث بران پیامبرانند، زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند، بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می گذارند. بنابراین هر که بهره ای از احادیث آنها بگیرد، در حقیقت

بهره ای شایان و فراوان برده است. پس بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می گیرید، زیرا در میان ما اهل بیت (علای شیعه) که منصوب به آنهاست، در هر نسبی افراد عادل و در سخاری هستند که

تحریف مبالغه و رزان و روش سازی نادر و گران و تأویل نابخردان را از دین دور می سازند (دین را از تحریف نجات می دهند).

شرح احادیث:

در حدیث اول که نامه مشهور امام زمان (عج) است، دو مطلب مهم باید روشن گردد: اول آنکه مقصود از حوادث و آنچه در بیان امام معصوم (ع) چیست؟ دوم، راویان حدیث چه کسی

هستند، که امام به آنها رجوع داده است؟ منظور از حوادث و آنچه، قطعاً احکام و مسائل شرعی نیست، اسحاق بن یعقوب سؤالش در مورد اینها نیست، زیرا جزء مسلمات تاریخ شیعه و از واضحات

این مذهب، حتی در زمان خود امامان معصوم (ع)، بهواره این مطلب بوده است که در مسائل شرعی و احکام بایده فقهایی مثل زرارة بن أعین (ره)^{۵۷} رجوع نمود و ارجاع به فقها و مجتهدین در

مسائل شرعی، خود حکم عقل است و روایات متواتره دارد. حوادث و آنچه در لغت به معنای مسائل و احکام شرعی نیست بلکه شامل پیشه ها، ابتلائات، مسائل اجتماعی و سیاسی است و سؤال

اسحاق بن یعقوب از محضر امام عصر (ارواحنا فداه) در مورد مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی است، که در زمان غیبت رخ می دهد. مقصود از راوی حدیث هم قطعاً صرف ناقلین حدیث و

محدثین نیستند، بلکه فقها هستند که تعریف آن گذشت و آنها فهم عمیق تری به معارف اسلامی دارند و روایاتی داریم که لفظ فقیه را آورده اند و مقصود از راویان حدیث را شخص نموده اند، مثل

^{۵۳} بحار الأنوار لجامع الدرر الأخبار أئمه، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۳، حدیث ۹۲

^{۵۴} شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، فصل اول، حدیث ۵۹۹ - مستدرک الوسائل الشیعه، باب ۱۱، حدیث ۱۷

^{۵۵} بحار الأنوار مرحوم مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۴۶

^{۵۶} اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۳۲

^{۵۷} از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است

روایت امام عسکری (ع) در صفحه ۹. پس آنچه که از این توفیق شریف به دست می آید، این است که در مسائل اجتماعی و سیاسی (علاوه بر تعلید در مسائل شرعی و احکام، که مفروض است) باید به فقهای جامع الشرایط رجوع نمود. امام زمان (ع) فقها را حجت خود بر امت اسلامی و وجودنازنین خویش را حجت خدا دانسته اند و آنچه که فهمیده می شود، آن است که به نوعی فقها (حُجَّةَ اللَّهِ) هستند. حجة الله، صرف مسأله کوفی و بیان احکام شرعی نیست، اگر پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) حجت های خداوند بر بندگان بوده اند، یعنی در همه کارها و تمامی ولایات های ده گانه تشریحی برای مردم حجت بوده اند و تمامی کارها و گفته های آنها برای مردم حجت دارد. یکی از شئون معصومین (ع) تشکیل حکومت و اداره جامعه اسلامی بوده است، که با این نامه حضرت (ع) برای فقیه جامع الشرایط که ویژگی های آن را دقیق تر خواهیم گفت، متعین و مفروض می باشد.

در حدیث دوم که آن هم دارای سندی قوی است، چند نکته حائز اهمیت است: اولاً رسول خدا (ص) جانشینان و خلفانی دارد که در مرتبه تحت برای دوازده امام معصوم (ع) است و در مرتبه بعدی برای انسانهایی است که شبیه به معصومند و ما از آنها به فقهای جامع الشرایط یاد می نمایم. ثانیاً با توجه به خامت و جهانی بودن اسلام این روایت شامل همه اعصار بالانحصار زمان ما هم می شود. ثالثاً بناظر که کفایت جانشین پیغمبر صرف ناقل حدیث و محدث بودن نیست، راوی حدیث به کسی گویند که حدیث را بفهمد و مدلول و مقصود معصوم را تشخیص دهد، به اصول فقه که قاعده عقلاء در گفتارشان است، مسلط باشد، روایات فقهی ای را بتواند تشخیص دهد و خلاصه فقهی باشد. کسانی که صرفاً محدث هستند، اینها را متوجه نمی شوند، مگر اینکه فقهی محدث باشند. حضرت رسول (ص) در حق اینان دعا کرده است و در حدیث شریف آمده است که: (اللَّهُمَّ اِرْحَمْ خُلَفَائِي) مفهوم خلیفه از صدر اسلام چیز معمولی نبوده است و اگر کسی بگوید: فلانی خلیفه من است و ما او را در بیان احکام و مسائل شرعی جانشین بدانیم، خنده دار است، خلیفه یعنی حاکم جامعه و در رأس حرم سیاست و امت و به معنای سرپرستی و جانشینی می باشد.

در حدیث سوم که به مشوبه عربن حطله نزد فقها مشهور شده است، در آن امام صادق (ع) مراد از مقامات حکومتی ناروا، چه اجرائی و چه قضایی را نمی و حرام اعلام فرموده اند، زیرا طاغوت هستند و مشروعیت ندارند حتی اگر کسی لباس ثمارا در دیده باشد و ثابا رجوع به حکام جور و طاغوت آن را پس گرفت، نمی تواند در لباس خود تصرف نماید، زیرا به حکم خدا و از مجرای الهی و مشروع اقدام نکرده اید. بعد حضرت، فقیه جامع الشرایط را برای مسلمین قاضی، حاکم و فرمانروا قرار داده است (فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا) هاگمونه که امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومتان والی و قاضی تعیین می کردند. در روایت شریف حضرت از تعبیر و لفظ حاکم استفاده نموده اند که علاوه بر مقام قضاوت، شامل حکومت کردن ولی فقیه نیز می باشد.

حدیث چهارم از دو قسمت متشکل است: در قسمت اول روایتی از حضرت سیدالشهدا (ع) وجود دارد که از امیرالمؤمنین (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر نقل فرموده اند و قسمت دوم هم، روایت خود حضرت درباره ولایت فقیه و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با دستگاه ظلم و طاغوت، به منظور تحقق و تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند، می باشد. این نطق حضرت، در زمان حکومت طاغوتی نیز بدین معاویه (نست الله علیه) ایراد شده اند که وظایف علما و فقها را در مقابل حکومت های طاغوتی در هر زمانی بیان می کند. اگر بر امت اسلامی حاکم و رهبری فرمانروایی کند که حرام الهی را مرتکب شود و در دین بدعت بگذارد و منسوب از طرف خدا و رسولش نبوده باشد بر علما و مسلمین، در صورت امکان واجب است که جهاد و قیام کنند و حکومت را به کسی سپارند که الهی باشد. اگر امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا شود و به ثمره آن یعنی حکومت اسلامی برسد، دیگر فرایض و احکام دین قمرأ اجرا می شود. به منظور که در این خطبه طولانی که اصل آن در کتاب تحف العقول است، آمده که مجاری امور به دست علما دین است. اگر فقهای عادل حکم الهی را اجرا کنند و حدود و تخریفات را جاری سازند و حکومت و ولایت بر

مسلمین، به دست آنان جریان می افتاد، دیگر احکام تعطیل نمی شد و مسلمین خوار و ذلیل در نزد حکام مستکبر و کفاری مثل نزیذ ملعون نمی شدند.

در حدیث پنجم که اهمیت و نقش فقها را بیان می کند و آنها را به مثابه دژها و قلعه های اسلام معرفی می کند و این به این معناست که وظیفه خطیر و مهمی بر دوش آنهاست، وظیفه و مسوئلت آنها نگهبانی و حراست از معارف اسلامی است و این تفضیه از واجبات مطلق و اہم آنهاست. حفظ و حراست از اسلام و اجرای احکام و دستورات الهی، قطعاً نیازمند قدرت و داشتن حکومت برای آنها می باشد، همانطور که پنجمبر اکرم (ص) با ورودشان به مدینه تشکیل حکومت دادند تا بتوانند احکام و دستورات اسلامی را اجرا کنند و اسلام دارای قدرت باشد. بنابراین اہمیت این مسأله بسیار زیاد و از غار و روزه و... مهمتر است زیرا در سید ایجاد حکومت مرکزی اسلامی بارہبری حاکم الهی (چه معصوم و چه غیر آن یعنی ولایت فقیہ) است که سایر عبادات تحقق می یابد و در واقع بندگی و اطاعت خداوند صورت می پذیرد.

در حدیث ششم عبارتی مهم آمده است و آن (الفقہاء أمتاء الرسل) می باشد. مهمترین وظیفه انبیاء و رسولان برقراری یک نظام اجتماعی عادلانه و توحیدی، که در آن دستورات و فرامین الهی انجام شود، می باشد و در این راه چه خون دلهما خورده اند. در آیه شریفه داریم که: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^{۵۸} یعنی ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) فرود فرستادیم تا مردم قیام به عدالت کنند. این وظیفه رسولان الهی به طور تمام و کمال محقق نمی شود، مگر با حکومت کردن و سازماندهی یک است موحد و یکپارچه، که کارگزاران و مسولان آن بجای مورد تأیید رسولان و افرادی صالح و شایسته باشند. در این حکومت مالیات یا عادلانه اخذ می شود و امنیت، اقتصاد و عدالت سکونفا می شود و معنویت و علم هر چه بیشتر در جامعه به وجود می آید. اکنون برای این هدف مهم بر طبق این روایت شریف، فقها مورد اعتماد و این رسولان هستند، امانداری به این است که نگذارند، احکام الهی تعطیل شوند و سلطه کفار بر مسلمین پدید نیاید، نگذارند که میت المال حیف و میل شود و از حرج و مرج و بی قانونی جلوگیری نمایند، البته همانند روایت امام عسکری (ع)، فقها قید خورده اند، فقیہانی که برای مال اندوزی و حب دنیا، وارد دستگاه ظلمی که وجود دارد، نشوند و با طغوت همکاری نکنند، زیرا چنین کسانی تقوا و عدالت ندارند و نمی توانند این رسولان باشند، رسولانی که اگر هم مثل حضرت داوود و سلیمان (علیہما السلام) به عنایت خداوندی دارای ثروت و دنیای فراوانی بوده اند اما یک ذره به آن وابستگی نداشته اند و سراسر وجودشان از عشق و رضای الهی بوده و بیچ گاه از حق دور نمی شده اند.

حدیث هفتم شبیه به مقبوله عربن حطلمه می باشد، البته در اینجا بیشتر به مقام قضاوت فقها پرداخته است و در پایان حدیث از بردن نجات به حکومت جور و طاغوت منع فرموده و آن را حرام دانسته اند، علتش هم واضح است، زیرا باعث تقویت دستگاه و حکومت طاغوتی و ظالم می شود و بودن آنها مانع از ایجاد حکومت حق و الهی است.

در حدیث هشتم علما را شبیه انبیاء دانسته است که از شؤنات آنان حفظ و حراست از دین و برقراری حکومت عدل می باشد.

حدیث نهم و دهم به نوعی کلل یکدیگر هستند. در اسلام حکومت پادشاهی و استبدادی نداریم و حاکم جامعه باید منصوب الهی باشد، به عبارت دیگر باید پنجمبر باشد یا وصی او یا امام معصوم یا نائب خاص و در زمان ما هم، نائب عام امام معصوم که همان ولایت فقیہ است و در غیر این صورتها حکومت طاغوتی و نامشروع است، هر چند با رأی مردم و به اصطلاح حکومت دموکراسی

باشد البته نقش مردم را در حکومت اسلامی در شباهت بعدی بیان خواهیم نمود. به دست گرفتن حکومت بر خود فقیه و هم تبعیت کردن مردم از وی واجب شرعی است، حال گاهی بر اثر شرایط و موقعیت ها، امکان ایجاد حکومت و مبارزه با طاغوت و سیستم پادشاهی (مثل انقلاب اسلامی مردم ایران) وجود ندارد یا مردم اقبال نمی کنند، باز در این صورت هم این فقه های شیعه عادل هستند که علاوه بر حاکم بودنشان بر مردم بر سلاطین و پادشاهان هم حاکم اند.

حدیث یازدهم و دوازدهم با توجه به توضیحات قبلی واضح است و مقصود از شباهت به انبیاء و ارث بردن از آنها را مشخص نموده است.

شبهه دوم: آیا در طول تاریخ همه علما و فقها بحث ولایت فقیه را قبول داشته اند و منکری نداشته است؟

در طول تاریخ اسلام از زمان پنجمبراکرم (ع) تا بعد از ایشان و در مدت ۲۵۰ ساله زمان حضور امامان معصوم (ع) تا قبل غیبت کبری، همواره مسلمین با دو مسأله روبرو بوده اند: ۱- غیبت و حضور نداشتن پنجمبراکرم و ائمه اطهار در همه شهرها و سایر بلاد های اسلامی ۲- نیاز و احتیاج مسلمانان به مسائل و معارف اسلامی، که این نیاز با توجه به کسترش روز افزون اسلام و پیچیدگی مسائل روزمره فردی، سیاسی و اجتماعی، در حال افزایش بود. با توجه به دو مسأله مذکور معصومین (ع) نیازمند به علما و فقهها و مبلغ های بودند که بتوانند احکام الهی و سایر نیازهای آنان را بر طرف نمایند. این افراد کسانی مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابودواء و سایر اصحاب پنجمبر (ع) و بعد ایشان هم کسانی مانند: عمار یاسر، ابوبصیر، زرارة و... تا ۴ نایب خاص امام زمان (عج) در زمان غیبت صغری، بوده اند که ملجا و پناهگاه مسلمانان، با فرض عدم دسترسی به معصومین (ع) بوده اند.

اما با فرارسیدن غیبت کبری، که دیگر نایب خاصی هم در کار نیست، معصومین (ع) امور دینی و سیاسی- اجتماعی ما را راه نگه کرده اند، بلکه نایبان عاقی را که همان فقهها باشند برای مسلمین، منصوب و جایگزین از خودشان نموده اند. در نیت عام بر خلاف خاص، شخص خاصی مثل آن چهار فقیه و عالم در زمان غیبت صغری مشخص نشده است، اما معیار و ضابطه ای کلی با توجه به نصوص در اختیار داریم که در هر زمان، بر فقهی که جمیع آن ویژگی ها را داشته باشد، واجب است که مسئولیت حاکمیت و رهبری و زعامت مسلمین را بر عهده بگیرد و این غیر از مسئولیت فتوادادن و رسیدگی به مسائل شرعی مردم که امری بدیهی و ضروری است، می باشد.

بکلی فقهها در عصر غیبت کبری نایبان عام امام زمان (عج) هستند و وظیفه رسیدگی به امور دینی و مسائل شرعی مردم را دارند، اما از بین این نایبان یک نفر در هر زمان که علاوه بر فقه است که تعریف آن گذشت) و تقوای بالا، دارایی قدرت مدیریت، مقبولیت مردمی، مدبر، آشنا به مسائل سیاسی و حکومتی، شجاع و سایر فاکتورها را که مفصل تر آن می آید، دارا باشد به عنوان ولی فقیه و رهبر جامعه در رأس حکومت قرار می گیرد که بر مسلمین و حتی سایر فقهها دارایی ولایت می باشد.

وجود این فقهها از زمان غیبت کبری تا اکنون، زیاد بوده اند اشخاصی مانند: کلینی، ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی، ابن ادریس حلی، محقق و علامه حلی، مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، محمد تقی مجلسی، محمد باقر مجلسی، وحید بهبانی، سید محمد مدنی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، شیخ فضل الله نوری، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی (صاحب عروة الوثقی)، شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بروجردی، سید روح الله خمینی و سید علی خامنه ای. فقههای شیعه

منحصر به آنچه گفته شد، نمی باشد و افرادی مثل: سید رضی، شهید حکیم، سید محمد باقر صدر و... تا زمان ما ناصر مکارم شیرازی، حسین وحید خراسانی، جعفر سبحانی، عبدالله جوادی آملی، محمد تقی مصباح یزدی و... نیز می باشند. اما در مثال های قبلی نوعی زعامت و رهبری سیاسی- اجتماعی جامعه اسلامی و به عبارت دیگر بحث ولایت فقیه بوده، مانند: فتوای میرزای شیرازی در تحریم تباک، یا شیخ شهید فضل الله نوری در جریان مشروطه و... تا زمان ما حضرت امام خمینی، بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و حضرت امام خاتمه ای. در اینجا باید گفت انصافاً نقشی که مرحوم حضرت امام خمینی در تاسیس یک حکومت اسلامی و پربال دادن به بحث ولایت فقیه در میدان عمل داشته است، بیچ کس در طول تاریخ ایفا نکرده است، که البته نوع نگرش علمی- حوزوی، معنوی و سیاسی- اجتماعی ایشان در آن تأثیر به سزایی داشته است.

سؤال اساسی این است، که شما در اواسط صفحه ۹ از همین تحقیق، ولایت فقیه را در یک کلمه اینگونه تعریف کردید: حکومت کردن و رهبری یک فقیه جامع الشرایط بر جامعه و کشور اسلامی، اما چیزی که ما در طول تاریخ از فقهای شیعه دیده ایم، فقها حکومتی نکرده اند و شاید به عنوان مشاور در حکومت پادشاهی مثل زمان شاه عباس صفوی یا یک مرجع دینی صرف که بعضی اوقات اظهارات سیاسی نیز داشته، می یابیم و بعد از انقلاب اسلامی ایران بود که این تعریف از ولایت فقیه عملی شده است، چه جوابی دارید؟

در جواب این سؤال بسیار مهم ذکر مقدماتی لازم و ضروری به نظر می رسد. در بروز و ظهور ولایت فقیه، نقش زمان و موقعیت خیلی مهم است که ما این نقش را در زمان تاریخ پیغمبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) به خوبی در می یابیم. آیمانی که اوایل بعثت بر پیامبر اسلام (ص) نازل می شد، ابتدا در مقام انذار و بشارت دادن و دعوت به توحید و اینها بود تا مسائل سیاسی و اجتماعی و بعداً که کار فرهنگی شد، سایر آیات سیاسی و اجتماعی نازل می گشت و علت این کار هم به فرار شرایط زمانی و مکانی و موقعیت پیغمبر (ص) بود. در زمان امیرالمؤمنین (ع) سر و کار و مشغله های آن حضرت با مسائل حکومتی و سیاسی بیشتر از زمان پیامبر (ص) شد، فلذا آثار روایی و خطبه ها و رفتار آن حضرت، بیشتر در این زمینه است. آثار امام مجتبی و سیدالشهدا (علیهما السلام) نیز اینگونه اند و از جنگ های امام مجتبی (ع) با معاویه بن ابی سفیان و قتیله صلح تمیمی به آن حضرت و بعد هم که قیام خونین کربلا در سال ۶۱ هجری قمری اتفاق افتاد. اما به زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که می رسم، با توجه به نیاز زمانه و شرایط، آثار سیاسی- حکومتی کمتر در سیره آن بزرگواران به چشم می خورد و بیشتر روایات فقهی، حقوقی و عبادی دارند هر چند دارای آثار سیاسی هم بوده اند و یک دلیل آنها این بوده که اقبال و مقبولیت مردمی برای تشکیل حکومت وجود نداشته و شرایط اقتصادی نمی کرده است. در روایت مشهور است که سهل بن حسن خراسانی به امام صادق (ع) وارد شد و بعد از سلام عرض کرد: یا رسول الله چرا از حق خود دفاع نمی کنی با آنکه صد هزار شمشیر زن و یاور در خراسان داری و چرا قیام و تشکیل حکومت نمی دهی؟ حضرت به وی فرمودند: بر خیز و در تور نشین! گفت: یا رسول الله از من در گذر و مرا عذاب نکن، که حضرت فرمودند: از تو گذشتم. بعد هارون کلمی که از اصحاب خاص آن حضرت بود، وارد شد و سلام کرد، حضرت بعد جواب سلام به وی فرمودند: که برو در تور، هارون کلمی (خوش به حال معرفت و اطاعت از امام معصوم) بدون دنگ و بدون چون و چرا مستقیماً به داخل تور آتش رفت. مدتی گذشت و حضرت (ع) به سهل فرمودند که بیا و درون تور را بین، سهل بن حسن دید که هارون در میان زبانه های آتش به آسودگی نشسته! بعد حضرت (ع) به سهل فرمودند: که در خراسان چند نفر مثل این مرد هست؟ گفت: به خدا قسم که یک نفر نیست. امام صادق (ع) فرمودند: در زمانی که ۵ نفر یاور برای خود نداریم، قیام نمی کنیم ما و اناتیم به وقت خروج^{۵۹}.

این اصل که توجه کردن به شرایط زمانی و موقعیت مناسب و داشتن توان خود شخص و مقبولیت، پذیرش و فداکاری مردم، می باشد در زندگی فقهایی بزرگوار شیعه نیز بوده است. اگر ما به سوابق فقهایی مثل ملا احمد نراقی، شیخ شهید فضل الله نوری، میرزای نائینی، آخوند خراسانی و امام خمینی (ره) بنگریم، بیشتر در کسیر مسائل سیاسی، اجتماعی و حکومتی برای ایجاد حکومت اسلامی و قبضه حکومت در دستان پر خیر و برکت ولی فقیه بوده اند تا سایر فقها مثل سید محسن حکیم. بیج فقیهی را پیدا نخواهید کرد که اصل ولایت فقیه را انکار نماید و بکلی متفق هستند که حکومت باید در عصر غیبت امام زمان (ع) به دست فقیه جامع شرایط باشد و برای این مدعی کافی است که به کتب فقهی (غالباً) و کتب کلامی (آخر و نادراً) آنها سری بزنیم و ما از باب نمونه عباراتی از آنها را ذکر خواهیم کرد. شاید فقیهی به صراحت مطلبی را نگفته باشد، که دلیل آن هم درگیری و مشغله کمتر با این مسأله، یا بحث تئیه از حکومت وقت بوده است، اما منکری وجود ندارد، آن هم به خاطر دلایلی که در شبهه قبل عرض نمودیم. البته بر سراسر اقتدارات، مطلقه یا مقیده بودن ولایت فقیه بحث بوده است، که آن را نیز ان شاء الله بررسی می کنیم. ضمناً در مقام عمل این تنها حضرت امام خمینی (ره) بودند که با ویژگی های منحصر به فرد و دید عمیقی که از اسلام داشتند و نیز پشتوانه مردمی، که بسیار مهم است، حکومت مشروع و مقبول ولایت فقیه را با انقلاب اسلامی ایران به وجود آوردند، که این مایه افتخار و سربلندی ماست و ان شاء الله زمینه ای برای ظهور حضرت بعثت الله (ارواحناضاده) می باشد.

أقوال و نظرات بخشی از فقهاء راجع به ولایت فقیه:

- ۱- شیخ مفید (نگاردهی صدوق که ناش محمد بن محمد نمان است، ۴۱۳ هجری قمری): بهنگامی که سلطان عادل (مقصود از سلطان عادل در میان شیخ، امام معصوم است) برای ولایت در آنچه ذکر کردم، در این ابواب فقه وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل، صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آنچه را که بر عهده سلطان عادل است، بر عهده بگیرند و کسانی که از نظر قیاس و اداره امورات توانایی لازم را نداشته باشند، تصدی منصب ولایت حرام است، زیرا از جانب کسی که ولایت از آن اوست (امام معصوم و سلطان حق) دارایی اذن نمی باشد.^{۶۰}
- ۲- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (نگاردهی مفید، ۴۶۰ هجری) در کتب خود به ویژه بنیاد، مهمترین ارکان جامعه یعنی فتوا، جهاد، قضاوت، اقامه حدود و... راجع فقیهان دانسته و حکم غیر آنها بر مردم از طریق اقامه حدود و قضاوت و... جایز نیست مگر از سوی سلطان حق (امام معصوم)، که در این عصر بی تردید به فقیهان شیعه واگذار شده است.^{۶۱}
- ۳- نگاردهی شیخ مفید و شیخ طوسی، یعنی سید مرتضی و سید رضی علم الهدی در مقام عمل، خودشان یکی پس از دیگری به مدت سی و سه سال امارت حاجیان و حرین و منصب قاضی القضاتی را بر عهده داشته اند.

۴- محمد بن ادریس حلی (۵۹۸ هجری): شیعیان موظفند که به آنها (فقها) مراجعه نمایند و حقوق اموال خویش مثل خمس و زکات را به او تحویل دهند و حتی خود را برای اجرای حدود در اختیار وی قرار دهند، از حکم او روی برگرداندن حرام است و چنین کسی از حکم خدا سبوحی کرده و متحکم نزد طاغوت برده است. مقصود از احکام تبعیدی اجرای آنهاست، یعنی احکامی که خداوند متعال مقرر فرموده است، چنانچه اجرا نشود، لغو است. بنابراین مسئولی باید اجرای احکام را بر عهده بگیرد، البته هر کسی صلاحیت اجرای دستور را ندارد، مگر امام معصوم (ع) که در صورت

^{۶۰} المقتفه فی شرح من لا یحضره الفقیه، صص ۶۷۵ و ۸۱۲

^{۶۱} النهایه، ج ۲، ص ۱۷

غیبت یا عدم قدرت به جز فقیه شیعه ای که از جانب معصوم منصوب شده است، فرد دیگری حق تصدی این مقام را ندارد، شیعه ای که جامع شرایط ۷ گانه علم، عقل، رأی، جزم، علم، بردباری و بیع، بصیرت، امکان قیام به احکام و عدالت باشد، فقهای شیعه در حقیقت نایب از طرف ولی امر در امر حکومت هستند و اهلیت بر این امر دارند و به دلیل اثبات اذن در حکومت برای فقها از طرف امام زمان (عج) و سایر معصومین (ع)، بر عهده گرفتن امر حکومت برای آنها واجب است.^{۶۲}

۵- علامه حلی (حسن بن یوسف، ۷۲۶ هجری): مقبوله عمر بن حنظله و دیگر روایات در این زمینه، بر اطلاق و عموم ولایت فقیهان دلالت داشته و به ولایت در قضاوت و حدود، محدود نمی شود.^{۶۳} ایشان همچنین در باب زکات فطریه می فرمایند: مستحب است که زکات به امام یا نائب خاص او پرداخت شود، چرا که به جایگاه های مصرف آن آگاه ترند، ولی اگر امکان نداشت پس زکات فطره به فقهای شیعه امین و گذار می شود، زیرا که آنان بصیرت بیشتری به جایگاه های مصرف آن دارند و به دلیل آنکه فقهاء نمایان عام امام هستند.^{۶۴}

۶- فخر المحققین (فرزند علامه حلی، محمد بن حسن بن یوسف، ۷۷۱ هجری): از نظر شرع مقدس، قضاوت و ولایت بر حکم، برای کسی است که صلاحیت فتوادادن در مورد قوانین فرعی شرعی بر اشخاص معینی از انسانها را داشته باشد که حکم او یا برای اثبات حق و حقوقی و یا استیفای حقوق مستحق است. شروع این اعمال این ولایت، بمنزله با تحقق ریاست در امور دین و دنیا است.^{۶۵}

۷- شهید اول (محمد بن محمد کتلی، ۷۸۶ هجری، صاحب لمعه): در صورت حضور حاکم شرع (ولی فقیه) لازم است، اجازه ایشان کسب شود، زیرا که بر همه مناصب شرعی ولایت دارد.^{۶۶}

۸- شهید ثانی (زین الدین بن علی بن احمد عاملی): براسی که فقها نمایان امام (علیه السلام) هستند، به واسطه عمومیت این قول امام صادق (ع) که فرمودند: فَبَئِیْ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِمًا^{۶۷}

۹- محقق ثانی (علی بن الحسین بن کرکی): فقها شیعه، اتفاق کرده اند بر اینکه فقیه عادل شیعه که جامع شرایط فتوا باشد، نمایان امامان هدایت (علیم السلام) هستند و در حال غیبت، در تمام آنچه که قابلیت نیابت را داشته باشد.^{۶۸} ایشان در جایی دیگر می فرمایند: به دلیل که در شرح شرایع الإسلام محقق حلی آمده، فقیه نایب امام معصوم و منصوب از جانب اوست، و ولایت از طرف امام را در باقی اصناف بر عهده می گیرد و به مقتضای حدیث این نیابت به وجه کلی و در تمام امور است.^{۶۹}

۱۰- مقدس اردبیلی (احمد بن محمد اردبیلی): صدور حکم در روایت عمر بن حنظله و ابوحنیفه به فقها تفویض شده است و آنها حاکم قرار داده شده اند، مانند: اقامه حدود، علاوه بر اجماع و اقتضای ضرورت و وجود اخبار و روایات می توان به نیابت ولی فقیه از امام (ع) استناد کرد و باید دانست که این نیابت در تمامی امور است و تمام آنچه برای امام در حکومت کردن است برای او ثابت می باشد.^{۷۰}

^{۶۲}. السرائر الحاوی للتحریب الفتاوی، محمد بن ادریس، ج ۳، صص ۵۳۷ تا ۵۳۹

^{۶۳}. مختلف الشیعه، الجزء الرابع، ص ۴۶۳

^{۶۴}. نهاية الأحکام، ج ۲، ص ۴۱۷ - تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۴۰۱

^{۶۵}. إیضاح الفوائد، ج ۴، ص ۲۹۴

^{۶۶}. الذکری، ص ۵۷

^{۶۷}. رسائل شهید ثانی، ج ۱، ص ۲۳۱

^{۶۸}. رسائل محقق کرکی، ج ۱، ص ۱۳۲

^{۶۹}. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۴، ص ۳۵۹

^{۷۰}. همان، ج ۷، ص ۵۲۶، ج ۸، ص ۱۶۰ و ج ۱۲، ص ۱۰

۱۱- صاحب ریاض (علی بن محمد بن ابی المعالی): بیخ اختلافی نیست که مراد و مقصود از حاکم در عصر غیبت امام (ع) فقیه جامع الشرایط است.^{۷۱}

۱۲- میرزای قمی: چون ولایت در همه جهات برای امام (ع) است، پس باید برای فقیه جامع الشرایط که نائب اوست، ولایت ثابت باشد.^{۷۲}

۱۳- ملا احمد نراقی (احمد بن مدنی بن ابی ذر، استاد شیخ مرتضی انصاری، ۱۲۴۴ هجری) با صراحت تمام، فقیه (جامع الشرایط) را در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مبوط الید دانسته و

حاکمیتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه را به رسمیت نمی شناسد و می فرماید: به راستی از بدیهیاتی که هر انسانی می فهمد و بر آن صحه می گذارد این است، زمانی که هر پیامبری به کسی، موقع مسافرت یا وفات خود بگوید که فلانی وارث من، مثل من، به من مثل من، خلیفه من، امین، حجت، حاکم و مرجع از جانب من، برای شما مردم در جمیع حوادث است و نیز مجاری امور و احکام شما به دست اوست، چنین می فهمیم که هر آنچه درباره امور ائمه است، مخصوص پیامبر است، بی شک برای چنین شخصی نیز ثابت خواهد بود و چرا چنین نباشد؟! در حالی که اکثر نصوص وارده در حق امامان دوازده گانه، که بر اساس آنها به ولایت و امامت آنها استدلال می شود و مضمّن اثبات جمیع اختیارات پیامبر برای ائمه اطهار است، بیش از نصوص که در مورد فقهای عصر غیبت، آمده چیزی ندارد، به خصوص وقتی که در حق فقهای شیعه آمده که، آنان بهترین خلق خدا بعد از ائمه و انبیاء هستند. برای توضیح بیشتر به این مثال بگردید که حاکم منطقه ای بخوابد به مسافرتی برود و بگوید: فلان شخص خلیفه من، به من مثل من، حجت از جانب من و مرجع جمیع حوادث شماست، آیا شکلی باقی می ماند که قائم مقام او در جمیع اختیارات است.^{۷۳}

۱۴- محمد حسن نجفی (صاحب کتاب جواهر الکلام): نصب عام فقها در همه امور جاری است، به طوری که هر آنچه برای امام (ع) است، برای فقیه نیز هست، چنانکه مقتضی قول امام صادق (ع) فَبَئِیْ قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَیْکُمْ حَاکِمًا این است که ولی فقیه، متصرف در قضایات و غیر آن از قبیل ولایات و حکمرانی است، باگونه که مقتضی قول صاحب الزمان (ع) نیز آن را می رساند. پس فقیمان در جمیع آنچه امام (ع) حجت است، وی نیز حجت برای مردم می باشد، مگر آن چیزهایی که با دلیل خارج می شود، مثل اختیاراتی که به ولایت تکوینی امام (ع) مربوط است.^{۷۴}

۱۵- شیخ اعظم (مرتضی بن محمد انصاری، ۱۲۸۱ هجری): از روایات مذکور ظاهر می شود که حکم فقیه جامع الشرایط در تمامی خصوصیت های احکام شرعی و در تمام موضوعات خاص آنها، برای ترتیب دادن احکام بر آنها نافذ می باشد، زیرا تبادر از لفظ «حاکم» در مقبوله عمر بن حنظله و غیر آن، همان تسلط مطلق است، نظیر گفتار فرمانروا و حاکمی است که خود بگوید: من فلان شخص را حاکم بر شما قرار دادم، که از این تعبیر برمی آید که در جمیع امور کلی و جزئی بر شما و بدان تسلط است.^{۷۵}

۱۶- میرزای نائینی (محمد حسین نائینی): از جمله قطعیت مذہب ما امامیه (شیعه دوازده امامی) این است، که در عصر غیبت، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اجمال (مسئله و سستی) آن، حتی در این زمینه معلوم باشد، وظایف حسیه نامیده و نیات فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با فرض عدم ثبوت نیات عامه در جمیع مناصب.^{۷۶}

۱۷- آیت الله العظمی بروجردی (ید حسین بروجردی، ۱۳۲۹ هجری): در مجموع (ادله عقلی و نقلی) برمی آید که فقیه عادل در کارهای مهم عمومی که مورد ابتلای مردم است، از طرف ائمه اطهار

^{۷۱} ریاض المسائل، ج ۹، ص ۵۰۹.

^{۷۲} جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ج ۱، ص ۲۰۸.

^{۷۳} عوائد الأيام، ص ۱۸۸.

^{۷۴} جواهر الکلام، ج ۲۱، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.

^{۷۵} قضا و شهادات، مرتضی انصاری، طبع کنگره، شماره ۲۲، صص ۹ و ۸.

^{۷۶} تنبیه الامّة و تنزیه الیّة، ص ۴۶.

منسوب است و بانظور که ما روشن کردیم و اجمالاً اشکالی هم به آن وارد نیست، در اثبات این سخن، امثال مقبوله عمر بن حنظله مؤید مطلب است و نیازی به آنها نیست. امامان معصوم (ع) می دانسته اند که اغلب شیعیان در زمان حضور و جمیع آنها در زمان غیبت، امکان دسترسی به آنها را ندارند، پس آیا امکان دارد که آنها را از رجوع به طاعت و طاعتیان جور منع کنند و با وجود این، خود نیز کسی را برای رجوع در این امور معین نکنند؟ با قطع و یقین می یابیم که اصحاب ائمه از آنان «دباره کسی که مرجع شیعه در این مسائل باشد، پرسیده و امامان نیز در جواب آنها کسانی را برای شیعیان تعیین کرده اند که در صورت عدم تکلن از دسترسی به امامان به هنگام نیاز، به آنان مراجعه کنند. نیت اینکه این پرسش و پاسخ ها از کتابهای روایی موجود ساقط شده و به جز خذ روایت مثل: عمر بن حنظله و ابو خدیجه و... به دست ما نرسیده است. پس مراد از «حاکم» در «قلابی قد جعلته علیکم حاکماً» در مورد کلیه امور اجتماعی است، که شارع مقدس نیز به سستی در آنها رضایت نمی دهد و لو اینکه در عصر غیبت یا عدم امکان دسترسی به امامان معصوم (ع) باشد و البته منحصر در تفاوت هم نیست. (البدر الزاهر، صص ۷۴ و ۸۹)

آنچه که مطرح شد، گوشه ای از بیانات علما و فقههای شیعه در طول تاریخ بود و ما به همین ها اکتفا می کنیم، علما و فقههای زمان ماضیاً بعد انقلاب، سخنان و فتاوی میثرتی در این زمینه دارند، که می توان به راحتی آنها را مشاهده نمود. نکته ای اول که لازم به نظر می رسد، این می باشد که: در برخی از زمان ها، علما همچون امامان مظلومشان ناچار به رعایت تقیه بوده اند و به خاطر وجود پادشاهان ظالم و اینکه بطور بدذات اند، نمی توانستند به صراحت از حاکمیت فقهها و ولایت فقیه سخن بگویند، چه برسد به اینکه بخواهند اقدامی کنند. به عنوان مثال وقتی شیخ طوسی (ره) که در کتاب مصباح المجمعده خویش مطلبی بسیار کم اهمیت تر از ولایت فقیه را بیان می کند، به «دبار خلیفه غاصب و ظالم عباسی احضار می شود، همین بیان مطلب گفته شده از ایشان در تحقیق، در شرایط تقیه به سختی مطرح شده، حال فکر کنید که بیاوند و حاکمیت غیر ولی فقیه در عصر غیبت را طاعت بداند و ریاست و رهبر جامعه را منحصر در ولایت فقیه بداند و مردم را دعوت به جهاد و قیام نمایند، کاری که امام صادق (ع) با توجه به شرایط زمانه قادر به انجام آن نبوده اند. نکته دوم هم این است که: در طول تاریخ غیبت کبری بعضاً به خاطر نبودن رشد، علم و بهرایی کافی مردم و... شرایط برای حکومت کردن و ریاست فقهها ایجاد شده یا اینکه مثلاً فقهی دارای جسارت و شجاعت کافی یا پیش دست از زمانه و اسلام نبوده و اقدام به قیام و تشکیل حکومت و فراهم آوردن زمینه برای حکمرانی ولایت فقیه در میدان عمل نکرده است. در انقلاب الهی و اسلامی ملت ایران می بینیم که با اقبال، رشد و فداکاری مردم و وجود فقیه زمان شناس، عارف، دلسوز و اهل بیت (ع) و شجاعی مثل آیت الله العظمی امام خمینی (ره)، این نظریه از کتابها و متون حدیثی در میدان عمل اجراء شد و حضرت امام (ره) خدمتی به تشیع و بلکه اسلام نمود که قابل درک نمی باشد و کمترین آن قطع دست کفار و اجانب از سرمایه های مسلمین ایران و بیداری دنیای اسلام بود، که هم اکنون با آثار آن مواجه هستیم. با مراجعه به تاریخ می بینیم که برخی از علما به دلیل درک نادرست و بهتر بگوییم ناکافی از اسلام و شرایط زمانه و... به حضرت امام (ره) اشکال می کردند و ایشان را از ادامه نهضت باز می داشتند، اما ایشان به راه حق خود ادامه دادند.

بنابراین نتیجه گیری حاصل شده این می باشد که مبحث ولایت فقیه چیز جدید و متجدد ای نمی باشد و با توجه به پاسخ شبهه اول و دوم، ریشه در عمق معارف اسلامی دارد و مدلی جایگزین حکومت امام معصوم (ع) در عصر غیبت می باشد و جزء مسائل بدیهی عقل و نقل است و پیچیدگی از فقههای نامدار شیعه در اصل وجود آن، حداقل در زمان غیبت کبری (چون برخی در زمان حضور معصوم هم قائل به حکومت کردن فقیه اند) تردیدی ندارد و غیر این مدل را طاعت و حکومتی نامشروع می دانند هر چند حکومت دموکراسی و جمهوری صرف باشد. البته ناگفته نماند که مشروعیت غیر از مقبولیت است و در تحقق حکومت مشروع ولایت فقیه، مقبولیت و رأی مردم مهم است و ما این را در شبهه نقش مردم در حکومت اسلامی بیشتر تبیین می نماییم.

شبهه سوم: با وجود روایات نهی کننده از قیام و تشکیل حکومت قبل از ظهور امام زمان (عج) چه می کنید؟

حکومت در واقع به سبب و دستگای کویند که یک جامعه انسانی را به سمت اهداف خویش رهنمون می کند و بر اساس قوانین و حاکمان آن جامعه، به رفتارها و نظم عمومی و نگرش های مردم جهت خاصی می دهند، که معمولاً از سه نهاد و قسمت اساسی تشکیل می گردد: ۱- مجلس و قوای قانون گذار ۲- ریاست جمهوری و قوای مجریه ۳- دادگاه ها و قوای قضایی.

اصل وجود یک حکومت با هر قانون و کرایشی در جامعه انسانی، چیزی بدیهی و غیر قابل انکار است. مکتب و مکتبی در جوامع غربی به نام «آناشیم» منکر این اصل بدیهی اند و معتقدند که جامعه انسانی باید بر اساس اصول اخلاقی، اداره شود و نیازی به حکومت نمی باشد! باطل بودن این نظریه واضح است و کمترین دلیل برد آسان این است که، تجربه بشری نشان داده که همواره افرادی در جامعه هستند که به قوانین و اصول بشری، فطری و اخلاقی پایبند نیستند و اگر قدرتی آنان را کنترل نکند، جامعه را به حرج و مرج و بی نظمی می کشانند. پژوهش های تاریخی بیانگر این مطلب است که حتی در جوامع ابتدایی بشری، مقررات خاصی با چند ناظر و مسؤل وجود داشته است. برای این اصل بدیهی عقلی، حضرت امیر(ع) می فرماید: لا یذنب للناس من امیر یدر او فاجر^{۷۷} یعنی برای مردم حتماً باید امیر و فرمانروایی، چه خوب و چه بد باشد (حتی حاکم بد هم بهتر از بی حاکمی است!). شییه آناشیت با در اسلام خوارج بودند که شعارشان لا حکم الا لله بود، که امیر المؤمنین(ع) در جوابشان فرمود: سخن درستی است اما از آن براده و مقصود باطلی شده است؛ حاکم واقعی خداست، اما بالاتر از مجری قانون و حاکم جامعه چه کسی باید باشد؟

نکته بعدی ما با همین سوال آغاز می شود، که چه کسی حق حاکمیت بر مردم را دارد؟ بر اساس جهان بینی و بینش عقلی و توحیدی، ذاتاً حق حاکمیت بر نه تنها انسانها، بلکه همه هستی مخصوص خدای متعال است و اصالتاً مخصوص کسی نیست، زیرا او است که خالق ماست و بخلق به بخله به نعمت و جور می دهد، قادر مطلق است و ضمن اینکه او است که مسیر صحیح انسانها و راه کمالشان را می داند و به بندگانش رحمان و رحیم است و این خداوند است که بر روی زمین، این حق را به انبیاء الهی و رسولان و امانان و ولایت فقیه ارزانی داشته است. رکن اساسی در حکومت اسلامی همین است که حاکم باید از طرف خدا منصوب شده باشد و این انصاف، ملاک و میزان مشروعیت حکومت کردن در نزد مکتب اسلام ناب است و هر حکومتی که ملاک مذکور را نداشته باشد، چون که رنگ و بوی خدایی ندارد، طاغوت است. در شبه اول دلایل عقلی و نقلی اثبات ولایت فقیه را بررسی نمودیم و مختصراً آنها حکومت غیر طاغوتی در عصر غیبت امام زمان(ع) را این مدل حکومتی گفتیم. بنا بر آنچه گفته شد، لازم است ولایت فقیه تشکیل حکومت و جهاد و قیام کردن برای رسیدن به آن می باشد و حال آنکه ما روایات معدودی داریم که به ظاهر خلاف هر گونه جهاد و قیامی قبل ظهور است، علاوه بر آن بعضی با تمسک به سیره برخی معصومین(ع) هر گونه اقدام را خلاف شرع می دانند، برخی تکفلات منحرف مثل انجمن حجیه و امثال آنها معتقد بودند، که پیش از ظهور نباید کاری کرد و باید گذاشت تا حضرت سید و برخی از احمق ها و یا مغرضین که هر دو زبان دشمنان در جامعه بودند پارا از این فراتر گذاشته و معتقد بودند که باید خود و دیگران گناه و فساد کنیم و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نماییم تا زمینه برای ظهور امام زمان(ع) فراهم گردد. (زمینه ظهور را در عدم زمینه سازی دنبال می کردند)

در اشکال نوع اول می گویند که: امام حسین(ع) در وصیت نامه خود نفرمودند که: من برای تشکیل حکومت قیام می کنم و یا اینکه امام رضا(ع) از سیاست فرار کردند و ولایت عمدی را نپذیرفتند و بعد پذیرش هم به این شرط که در امور حکومتی دخالت نکنند و سایر ائمه اطهار هم که واضح است. در پاسخ باید گفت که اولاً پیغمبر اکرم(ص) و امیر المؤمنین(ع) و مدت کمی هم

امام مجتبی (ع) حکومت تشکیل دادند، ثانیاً سیدالشهدا (ع) در همان وصیت نامه شان بعد از آنکه فرمودند که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنم، ضمناً فرمودند: أُسیرٌ بسیرةِ جَدِّی وَ اَبِی، یعنی اینکه به سیره و روش جدم و پدرم عمل می‌کنم. ضمناً بیعت گرفتن آن حضرت توسط مسلم بن عقیل (ره) در کوفه، آيا جز برای حکومت کردن بوده؟ خطبه آن حضرت در مبنی که خود از دلایل ولایت فقیه است، بر ایجاد حکومت دلالت دارد. امام رضا (ع) نیز چون می‌دانستند که جریان ولایت عمده، خدعه و نیرنگ نامون عباسی است و نامون با این کار میخواست حکومت طاغوتی خویش را مشروع جلوه دهد. در مورد سایر ائمه اطهار هم طرح یک سوال کافی است و آن این می‌باشد که، چرا ایقدر حاکمان و خلیفه‌های اموی و عباسی، آنها و شیعیان را اذیت، تحریم و به شهادت می‌رسانند؟ چرا امام کاظم (ع) را به زندان انداختند و از امام عسکری (ع) مراقبت شدید می‌کردند و قصد داشتند حضرت مهدی (عج) را در کودکی به قتل برسانند؟ عالم و زاهدی که در گوشه‌ای نشیند و تنها احکام و مسائل شرعی بگوید و مردم را پند دهد و با سیاست کاری نداشته باشد، این شخص چه ضرر و تهدیدی برای حکام آن موقع داشته است؟! این امثال که سطحی و بدون عمق نگری به زوایای زندگی مصومین (ع) و اصول عقلی، قرآنی و روایی بود، اما امثال دوم که به ظاهر قومی تر از امثال اول است، تمسک نمودن به یک سببری از روایات است، این روایات را می‌توان در ۴ موضوع کلی جای داد:

- ۱- روایاتی که پرچم، سیرت و قیام‌های قبل ظهور امام عصر (عج) را طاغوتی می‌داند.
- ۲- روایاتی که امر به سکوت نمودن و خاندن‌نشینی و بی‌تفاوتی قبل ظهور حضرت (عج) دارد.
- ۳- روایاتی که قیام با وجود جادوهای پیش از ظهور را محکوم به شکست و باعث به وجود آمدن حوادث و اتفاقات ناگوار برای پیروان اهل بیت (ع) می‌داند.
- ۴- روایاتی که به نهی و سرزنش کردن از شتاب نمودن در قیام با وجود دشمنان خدا اشاره دارد.

موضوع اول روایات و بررسی آنها:

الف) مُحَمَّدَ بنِ یحیی عَن أَحْمَدَ بنِ مُحَمَّدَ عَن الْحُسَینِ بنِ سَعیدِ عَن حَمَّادِ بنِ عیسی عَن الْحُسَینِ بنِ الْمُختارِ عَن اَبی بصیرِ عَن اَبی عبدالله علیه السلام قال: کُلَّ رَایةٍ ترفعُ قِیامَ القائمِ فصاحبُها طاغوتٌ یُعَبِّدُ مِن دُونِ الله عَزَّ وَجَلَّ^{۷۸} جناب ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: هر پرچمی که قبل از قیام امام زمان (عج) برافراشته شود، علدار و صاحب آن طاغوت است که به جای خدای متعال پرستش می‌شود.

ب) این روایت را جناب ابن ابی زینب نعمانی (ره) که از محدثین کرامت‌دیده است در کتاب غیبتش، ص ۱۱۴، باب ۵، احادیث ۹، ۱۱ و ۱۲) به سه نقل مختلف از «مالک بن اعین الجهمی» از امام باقر (ع) حدیثی نقل می‌کند. **مورد اول** أَخْبَرَنَا عَبْدُ الوَاحِدِ بنِ عَبْدِالله قال: حَدَّثَنَا أحمدُ الزهري قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ العَبَّاسِ بنِ عیسی الحُسَینِ عَن الحسنِ بنِ عَلَی بنِ اَبی حمزة عَن اَبیه عَن مالکِ بنِ اَعینِ الجهنی عَن اَبی جعفرِ الباقرِ علیه السلام قال: ... / **مورد دوم** أَخْبَرَنَا عَلَی بنِ الحُسَینِ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ یحیی العطار بقم قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ حسانِ الرازی قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنِ عَلَی الكوفی عَن عَلَی بنِ الحُسَینِ عَن ابنِ مُسکان عَن مالکِ بنِ اَعینِ الجهنی قال: سَمِعْتُ

^{۷۸} روضه کافی (کتاب کافی شامل ۳ قسمت است: اصول، اعتقادات، و فروع، احکام، و روضات «مفترقه»، ج ۸، ص ۲۹۵، حدیث ۴۵۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲، حدیث ۶ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۳

أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... / **مورد سوم** وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدِينَجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْبِرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَعْيُنِ الْجَهْنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... / مالک بن اعین الجهنی از امام باقر (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند: کلّ رایة ترفع قبل رایة القائم صاحبها طاغوتٌ هر پرچمی که قبل از به اهتزاز در آمدن پرچم حضرت قائم (عج) برافراشته شود، صاحب و پرچم دارش طاغوت است. این حدیث دارای اطلاق بیشتری نسبت به حدیث (الف) می باشد.

در بررسی روایات (الف) و (ب) مناقشات سندی و رجالی وجود دارد که ما وارد آنها نمی شویم، به این صورت که: در روایت (الف) شخصی به نام (حسین بن مختار) است که عده ای مثل: شیخ طوسی، محقق و علامه علی و شیخ بهایی، وی را واقعی مذهب و در نتیجه حدیث را ضعیف دانسته اند و عده ای هم مثل: علامه مجلسی، ابن عثمه، آیت الله نخوی و... او را موثق دانسته اند و حدیث را صحیح دانسته اند، یا در مورد روایات (ب) در وثاقت به ترتیب «علی بن ابی حمزه بطائنی»، «محمد بن حسان رازی» و «علی بن احمد بن نجی» تسلیک و بحث شده است، که ما با فرض صحیح بودن احادیث می خواهیم آنها را بررسی نماییم.

مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم خویی می فرماید: اهتزاز پرچم با دعوت مردم به قیام به دو گونه است: ۱- دعوت به حق و بارضیات و طبق دستورات امامان و بازگرداندن زمام امور به انسان کامل (ع) است که قطعاً مراد این قسم روایات این نوع از قیام با دعوت با نیت و خارج از بحث طاغوت است. ۲- دعوت و قیام باطل، که در طول دستورات و رضیات اهل بیت (ع) نمی باشد، بلکه دعوت و قیام به خود و در عرض و مقابل آنهاست، که مراد و مقصود روایات، این قسم می باشد.^{۷۶} در اواخر روایت (الف) عبارت: يُعَيِّدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آمده است و طاغوت را بهتر تبیین کرده، به این صورت که دعوت با قیام باطلی که قبل از ظهور امام زمان (عج) در مقابل خدای عزوجل است و صاحب و هدف قیام، الهی نیست و برای حکومت کردن و پادشاهی به خاطر سیطره بر مردم و شوترانی می باشد.

شاید کسی بگوید که با این سخنان روایت (الف) توجیه می شود اما روایات (ب) مطلق هستند، یعنی کار ندارد که رایت و پرچم حق است یا باطل، بلکه هر قیامی تا قبل از ظهور حضرت، خودش و صاحبش طاغوتی است. در جواب این اشکال خوب باید گفت که همانطور که در مفهوم شناسی فقهیه و قضاوت گتیم، برای فهم دقیق و مقصود اصلی کلام معصومین می بایست یک سری علوم را که مقدمه اند مثل رجال، درایه (فقه الحدیث)، تاریخ، از همه ممتصر اصول فقه... را بگذرانیم و یک راست و بی نچ مقدمه ای مقصود و مراد حدیث را به معصومین (ع) نسبت ندیم که یک وقت مرتکب گناه کبیره ای به نام افتراء و کذب بستن به آنها نشویم. مقصود از این کلام این بود: انسانی که می خواهد دین شناسی عمیق شود باید فقه در دین (نه صرف حافظ حدیث یا قرآن خوان) گردد. درست است که این روایات و اسئال آن به گونه ای عام و مطلق هستند، اما دارای تخصیص با مقتضاتی می باشند، که از قاعده کلی خارج می شوند. پس باید روایات و آیات را مجموعاً با هم دید. ما قبل از ظهور امام زمان (عج) و در زمان خود اهل بیت (ع) دو قیام شاخص: ۱- زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیم صلوات الله) ۲- یحیی پسر زید، را داشته ایم

که هر دو مورد تأیید و حیات معصومین (ع) بوده اند، زیرا قیام آنها به حق و ممتصر اینکه با نام مهدویت نبوده، به خلاف قیام محمد بن عبدالله محض بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب و

برادرش ابراهیم، زیرا که محمد و برادرش ابراهیم با اینکه هر دو از نوادگان امام مجتبی (ع) بودند اما قیامی باطل و طاغوتی داشته‌اند و با نام مهدی موعود بوده است و آندهم آنها را نبی و مدّنت کرده‌اند.

عَنْ عِيصِ بْنِ قَاسِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُولُوا «خَرَجَ زَيْدٌ» فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)...^{۸۰} امام صادق (ع) فرمودند: قیام زید بن علی را به رخ نکشید، زیرا او مردی عالم و راستگو بود و شما را به سوی خود دعوت نکرد، بلکه به سوی خاندان پیغمبر (ایل بیت) و رضایت آنان دعوت نمود و اگر سپروزمی شد، قطعاً به وعده خود وفا می‌کرد. او در برابر سلطنت و حکومت طاغوتی محکم و یکپارچه قیام کرد، تا ارکان آن را متلاشی سازد.

شیهه محمد و ابراهیم، زید ثانی (زید النادر) بود، یعنی زید برادر امام رضا (ع) بود که قیام و اعمال او مورد رضایت حضرت (ع) نبود و زید را مؤاخذه فرمودند: چرا شتابانی فاطمه (س) به روایتی که از پیغمبر (ص) شنیده‌اید که: هر کسی از اولاد فاطمه (سلام الله علیها) باشد، بدنش بر جهنم حرام است، مغرور می‌شوید. این روایت اختصاص به امامان معصوم ۱۲ گانه دارد، تو نباید بی‌اذن امام و ولی خود دست به چنین کارهایی بزنی و چنین منفردهایی به بار بیاوری. نامون عباسی وقتی به این زید دست یافت قصد قتل او را داشت که به خاطر امام رضا (ع) او را بخشید و نامون عباسی ملعون به

حضرت رضا (ع) به گناهی گفت: یا ابا الحسن! لئن خرّج أخوک و فعل ما فعل لقد خرّج قبلة زید بن علی (علیهما السلام) فقتل و لولا مکاتک منی لقتلته! فلیس ما أتاه بصغیر یعنی: ای ابا حسن! اگر الان برادر تو خروج کرد و آن کار را در بصره کرد، قبل او هم زید بن علی همین کار را کرده بود، او هم خروج کرد و کشته شد و اگر مکان و مقام تو نبود، من هم برادرت را می‌کشم، زیرا کاری که او انجام داد، کوچک نبوده است. حضرت رضا (ع) به نامون فرمودند: لا تقس أخی زیداً إلى زید بن علی فإنه کان من غلماء آل محمد عَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ یعنی کار زید بن موسی را به زید بن علی مقایسه نکنید، زید بن علی از علماء آل محمد (ص) بود، برای خدا غضب کرد و با دشمنان جهاد نمود تا در راه خدا کشته شد.^{۸۱}

از بحث خود دور نشویم، در بحث تخصیص با و تقییدات بودیم. روایات قسمت (ب) همه از کتاب غیبت جناب نعمانی نقل شده که این کتاب جزء منابع اصلی حدیثی مهدویت به شمار می‌رود، جناب ابی زینب نعمانی روایات قسمت (ب) را در کتابش تحت عنوان [باب ما روى فیمن ادعى الإمامة و من زعم أنه إمام و لیس بإمام و أن کلّ رایة ترفع قبل قیام القائم فصالحیها طاغوت، یعنی باب مدعیان مهدویت و امامت و اینکه هر قیامی پیش از قیام صاحب الزمان (عج) باشد، طاغوت است] آورده است.

از روایات دیگر که احادیث (کلّ رایة قبل قیام القائم) را تخصیص می‌زنند، قیام یمانی است. همانطور که می‌دانیم، قیام یمانی جزء علائم حتمی ظهور است و این قیام قبل و نزدیک به ظهور حضرت (عج) رخ می‌دهد که اتفاقاً این قیام بدینگونه پرچم و رایته به قیام امام زمان (عج) می‌باشد و حدیث آن در باب دیگر همین کتاب غیبت نعمانی و آن هم از امام باقر (ع) است.

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةُ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِي هِيَ رَايَةُ الْهُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِي حَرَمَ بَيْعَ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِي فَانْهَضَ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَةَ رَايَةَ الْهُدَى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ. فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى

^{۸۰} کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، حدیث ۳۸۱

^{۸۱} ولایت فقیه، تألیف مرحوم علامه طهرانی، ج ۴، ص ۸۱

طریق المستقیم^{۸۲} امام باقر(ع) می فرماید: میان قیام با، قیامی هدایت کننده تر از پرچم و رایت یانی نیست، زیرا که پرچم هدایت است و مردم را به سوی حضرت قائم(ع) دعوت می کند بنابراین هرگاه یانی دست به قیام بزند، فروش سلاح را بر مردم و هر مسلمانی حرام می گرداند و باقیاش به سوی او بشناید، زیرا پرچم او، پرچم هدایت است و برپنج مسلمانی سرپچی و تحلف از او جایز نیست و هر کس نافرمانی کند، اهل دوزخ است، چرا که یانی مردم را به سوی حق و راه راست دعوت می کند.

بناظر که ملاحظه می کنید روایات قسمت (ب) از موضوع اول تخصیص خوردند، مثل اینکه کسی اول بگوید: پنج انسانی را تکریم نکن. بعداً در جایی دیگر بگوید: علما را تکریم کن، که آنچه شما می فهمید این است که: پنج انسانی غیر از علما را نباید تکریم نمود.

روایت دیگر از همین کتاب و امام همام(ع) که این روایت به احتمال ناظر به انقلاب اسلامی ایران می باشد. عَنْ أَبِي خَالِدٍ كَابَلِي عَنِ الْبَاقِرِ (ع): كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ إِذَا رَأَوْا ذَلِكَ، وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَعْطُونَ مَا سَلَوُهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقْرَأُوا وَ لَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا صَاحِبِكُمْ قَتْلَاهُمْ شُهَدَاءٌ...^{۸۳} ابوالخالد کابلی که از اصحاب خاص امام باقر(ع) است، از آن حضرت نقل می کند که فرمودند: کوی می بینم که قومی در مشرق زمین خروج کرده اند و خواستار حق اند ولی به ایشان داده نمی شود، باز خواستار آن می گردند و به آنها داده نمی شود، پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر گردن خویش می افکنند (آهاده جنگ و جهاد می شوند) و پذیرای آنچه هست نمی شوند که خواسته های آنان برآورده می شود (و به حق خود می رسند) و پرچم هدایت را به صاحب شما (حضرت بقیة الله) می دهند. کشته شدگان آنها شهید هستند و بدانند که اگر من خود را (در آن زمان) در می یافتم، حتماً خود را برای صاحب این امر نگه می داشتم.

بناظر که می بینیم در روایات، قیامیاتی قبل ظهور امام زمان(ع) هست که مورد تأیید ائمه اطهار می باشد. علاوه بر همه اینها باید سری هم به تاریخ زندگانی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بزنیم. زمان این دو امام (علیهم السلام) سرکونی و افول بنی امیه و سرکار آمدن بنی عباس توسط افرادی نظیر ابومسلم خراسانی است. بنی عباس به بهانه خون خواهی اهل بیت(ع)، حق طلبی و ظلم ستیزی با بنی امیه قیام کردند و بدون هائیکلی و رضایت معصومین(ع) و با انگیزه های باطل و شوانی حکومت را گرفته و قیام کردند و خود دست کمی از بنی امیه نداشتند. این روایات ناظر به زمان آنهاست، کجایکه قرآن زیادی در این مسأله وجود دارد و نمی تواند اصطلاحاً حقیه حقیقی باشد و برای تمامی زمان ها باشد. قطعاً هر قیامی عطلاً و شرعاً از هر کسی همیشه مورد تأیید نیست، هر چند علیه طاغوت و ظالمی باشد، بلکه علاوه بر داشتن شرایط زمانی و زینه بودن در صراط حق، باید دارای رهبر مشروع باشد همانند قیام برحق و مشروع ملت ایران علیه شاه طاغوتی بر رهبری نائب امام زمان(ع) و ولی فقیه حضرت آیت الله العظمی امام خمینی(ره).

امام صادق(سلام الله علیه) در پاسخ اصحاب که از حقانیت و لزوم حیات از قیام های بنی عباس سوال کردند، فرمود: اگر کسی از آل پیامبر(ص) [بنی عباس فرزندان عباس عموی پیامبر بودند که از خاندان پنجم محسوب می شدند] قیام کرد و شمارا به یاری و کمک طلبید، بنگرید که آن شخص هوش از قیام چیست؟ برای چه و به رهبری چه کسی قیام کرده است؟ هر قیامی را به قیام زید بن علی مقایسه نکنید و اینگونه نیست که هر قیامی مورد تأیید باشد. زید مردی عالم و راستگو بوده است و مردم را به خود دعوت نمی کرد، بلکه به رضای ما و در راه دین و اگر پیروز می شد، به وعده اش وفا

^{۸۲} غیبت نعمانی، تألیف محمد بن ابراهیم بن جعفر (معروف به ابن ابی زینب) باب ۱۴، قسمتی از حدیث ۱۳، ص ۲۵۵

^{۸۳} غیبت نعمانی، باب ۱۴، حدیث ۵۰، ص ۲۷۳ - بحار الأنوار علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۴۳ -- سنن ابن ماجه (از برادران اهل سنت)، ج ۲، ص ۱۳۶۶

می‌کرد و حق را به امام معصوم و گذار می‌نمود و خود شخصاً داعیه‌ای نداشت.^{۸۴}

حضرت امام خمینی (ره) در مصاحبه و سخنانی که از ایشان معروف است، فرموده‌اند که هدف از این انقلاب ۳ چیز است: ۱- نابودی و سرنگونی رژیم طاغوتی شاهنشاهی ۲- استقرار حکومت جمهوری اسلامی ۳- دادن پرچم و بیرق این انقلاب به دست صاحب اصلی‌اش، حضرت بقیة الله (ارواحناضاده).

نکته مهم دیگر این است که از دیگر مقصودهای روایات باب (کَلَّ رَايَةَ قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ...) قیام بانی است که رهبر قیام خود را صاحب الزمان و مهدی موعود معرفی می‌کند، زیرا به اعتقاد شیعه مهدی موعود یک شخص خاص است که هم اکنون زنده است و آن: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه اجمعین) یعنی امام دوازدهم شیعه است و هر کس با اسم آن حضرت قیام کند، قطعاً باطل و طاغوتی است و عبارت (قَبْلِ قِيَامِ الْقَائِمِ) یا نکر این مطلب می‌باشد.

محمد نواده امام مجتبی (ع) که ذکرش در اوایل صفحه ۳۰ گذشت، با نام مهدی موعود برای خود بیعت می‌گرفت. پدر همین محمد، یعنی عبدالله در مجلسی با حضور سقاح و منصور دوانیقی، خطبه‌ای خواند و گفت که پسر من همان مهدی موعود است (پناه بر خدا از این کفر کوفی و کذب) و عبدالله خان به سراغ امام صادق (ع) رفت، که از آن حضرت برای فرزندش بیعت بگیرد. امام (ع) فرمودند: اگر منظورت این است که محمد پسر من، همان مهدی موعود از آل محمد (ص) است و امروز او باید آن قیام جهانی را آغاز نماید، غلط و نادست است، زیرا نه پسر من آن مهدی موعود است و نه زمان آن رسیده است. اما اگر در راه خدا غضب می‌کنید و از جهت امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنید که من برای می‌کنم ولی باز با پسر من بیعت نخواهم کرد.^{۸۵}

حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید: این احادیث (کَلَّ رَايَةَ) و امثال آن به بیچ وجه مرتبط با تشکیل حکومت اسلامی که هر فردی لازم می‌داند نیست، بلکه دو احتمال است: یکی آنکه راجع به خبرهای ظهور ولی عصر ارواحناضاده باشد و مربوط به علامت ظهور باشد و بخوبی باید علم و بصیرت بانی که به عنوان امامت قبل از قیام قائم (ع) برپا می‌شود، باطل است، چنانکه در ذیل همین روایات علامت ظهور هم ذکر شده است و احتمال دیگر هم اینکه از قبیل پیشگویی بوده باشد، به این صورت که حکومت بانی قبل ظهور اکثراً به وظایف خود عمل نمی‌کنند که تاکنون هم به این صورت بوده است.^{۸۶}

موضوع دوم روایات و بررسی آنها:

الف) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هُوَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ... عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ جُعْفَى، قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! أَلْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَحْرَكْ يَدًا وَ لَا رَجُلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتِ اذْكَرُهَا لَكَ وَ مَا أَرَاكَ تَدْرِكُهَا اخْتِلَافِ بَنِي فُلَانٍ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يُجِئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ^{۸۷} جَابِرُ بْنُ يَزِيدٍ جُعْفَى (از اصحاب خاص امام) از امام باقر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ای جابر! بر زمین نشین (خاندنشینی) و دست و پانجه‌بان (داشتن فعالیت) تا نشانه بانی را که برایت یاد می‌کنم، ببینی و به آنها برسی. نخستین آنها اختلاف بنی فلان (بنی عباس) و من در تو نمی‌بینم که آن را دیبانی ولی پس از من آن را از من روایت کن

^{۸۴} وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۲۸، باب نهم از ابواب جهاد العدو، حدیث دوم

^{۸۵} الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، صص ۱۹۰ تا ۱۹۲

^{۸۶} کشف الأسرار، ص ۲۲۵

^{۸۷} غیبت نعمانی، ص ۲۷۹، حدیث ۶۷

به این صورت که: از آسمان ندایی باید و شمار صوتی از جانب دمشق به فتح برسد.

(ب) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عِيسَى بْنِ عُمَرَ بْنِ عَدِيٍّ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سَدِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَدِيرُ أَلْزِمَ بَيْتَكَ وَ كُنْ حَلِيسًا مِنْ أَحْلَاسِيهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السَّقِيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَى رَجْلِكَ^{۸۸} سَدِيرُ از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ای سَدِير! در خانه نشین و به زندگی بچسب و آرامش داشته باش، تا آن هنگامی که شب و روز آرام هستند، اما هنگامی که خبر رسید، سفیانی خروج کرده است، به سوی ما (اهل بیت) بیا، گرچه با پای پیاده باشی.

ظاهر این دو روایت که راجح به مداخله نکردن در امور سیاسی و حکومتی است و بحث خانه نشینی است، دارای خطاب شخصی به «سَدِير» و «جابر بن زید» می‌باشد و اینکه نخواهیم این فرمان امام (ع) برای همه اشخاص و همه زمان‌ها باشد (تفسیر حقیقی) نیازمند دلیل هستیم. وجود این چنین روایاتی با توجه به اوضاع سیاسی-اجتماعی زمان امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) و تشکیل قیام با روی کار آمدن بنی عباس، به‌نظر آنکه از اهداف، رهبران و شرایط آنان گفته شد، طبیعی بوده است. ضمن اینکه راجح به شخصیت «سَدِير» باید گفت که وی دارای ثبات شخصیتی و عقیدتی و دارای استقامت در هدف نبوده است.^{۸۹} سَدِير نیز مانند سهل بن حسن خراسانی که ذکر آن گذشت، به امام صادق (ع) اشکال می‌کند که چرا قیام نمی‌کنید، نشستن برای شما جایز نیست با اینکه صد هزار و بکصدویست هزار نفر یار دارید! حضرت بعد از سکوتی تا نزدیکی مدینه، به سَدِير فرمودند: اگر به اندازه این بزغاله یار داشتیم، سکوت و نشستن برایم جایز نبود و سَدِير دید که ۱۷ رأس بزغاله بودند.^{۹۰} ضمناً برخی از علما گفته‌اند، امثال روایات (الف) و (ب) ساخته پرداخته‌ای بنی عباس بوده است تا شیعیان را از قیام و شورش بر ضد فرمانروایان بر حذر دارند (که البته این نظریه را در حد احتمال می‌توان پذیرفت و به صورت قطعی نمی‌توان نظری داد، هر چند کشتی نیست که محل احادیث از سوی حاکمان عباسی و اموی امری رایج بوده است) به علاوه بزرگانگی مثل آیت الله نخوی این حدیث (ب) را ضعیف می‌داند، زیرا عثمان بن سعید (از رویان حدیث) جزء بزرگان و افسیه بوده و بعد از امام کاظم (ع)، امام رضا (ع) را انکار نمود و وجهی که از امام هفتم به دستش بوده به امام هشتم نداد^{۹۱}

موضوع سوم روایات و بررسی آنها:

(الف) عَنْ مُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامٍ قَائِمِنَا أَحَدًا لِيُدْفَعَ ظَلَمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتَهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِدْعَتِنَا^{۹۲} از امام صادق (ع) منقول است که حضرت فرمودند: هیچ کس از خاندان ما اهل بیت (ع) تا هنگام قیام قائم (ج) برای دور کردن ظلمی یا گرفتن حقیقی، به پانمی خیزد، مگر آنکه بلا و مصیبت او را از پای درمی‌آورد و قیام وی بر دشواری‌ها و ناگواری‌های ما و شیعیانمان می‌افزاید.

(ب) این روایت به دو نقل از امام زین العابدین و امام باقر (علیهم‌السلام) نقل شده است. **مورد اول:** علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ربيعة رفعه عن علي بن الحسين عليه السلام قال: والله لا يخرج احدٌ منا قبل خروج القائم إلا كان مثله مثل فرخ طار من وكره قبل أن يستوي جناحه فأخذ الصبيان

^{۸۸} روضه کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، حدیث ۳۸۳

^{۸۹} تنقیح المقال فی علم الرجال، عبدالله مامقانی، ج ۲، ص ۸

^{۹۰} کافی، باب قَلَّتْ عِدَّةُ مُؤْمِنِينَ، حدیث ۴

^{۹۱} معجم رجال، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱۲، ص ۸۴ و ۸۵

^{۹۲} صحیفه سجّادیه، ص ۹-۹-ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۱۸۸

فَعَبَّوْا بِهِ^{۹۳} امام زین العابدین (ع) می فرماید: به خدا سوگند! هر یک از ما (اهل بیت) پیش از ظهور حضرت قائم (ع) دست به قیام برند همانند جوجه پرنده ای می ماند که پیش از درآوردن بال و پر از لانه خود به پرواز درآید، که در این صورت کودکان آن را گرفته و ابزار بازی و سرگرمی خود قرار خواهند داد.

مورودوم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجُعْفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُتَنَّى الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ

عُثْمَانَ بْنِ زَيْدِ الْجَهَنِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَثَلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرخِ طَارٍ فَوْقَ مَنْ وَ كَرِهَ فِتْلَانَتِ بِهِ الصَّبِيَّانِ^{۹۴} امام باقر (ع) می فرماید: قیام قائم ما اهل بیت مانند نهضت رسول خدا (ص) است و مثال کسی که از ما

اهل بیت قبل قیام حضرت (ع) دست به قیام زند، به جوجه پرنده ای می ماند که از لانه خود به پرواز درآید و به زمین افتد و بازچه کودکان قرار گیرد. (مقصود این است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد،

همانند جمله ای که نامون عباسی به امام رضا (ع) در مورد قیام زید بن علی (ع) زد و قیام زید انار را به قیام حضرت زید متغایه نمود. اولسط ص ۳۰)

آنچه که از ظاهر این احادیث برمی آید، رد کردن و عدم جواز اصل قیام نیست، بلکه در این مقام است که معمول قیام های پیش از ظهور با توجه به فراموش نبودن شرایط با شکست مواجه

شده و موجب رنج و اندوه می گردند و اینکه این قیام ها مورد بازچه و سوء استفاده قرار می گیرند و این یک نوع پیشگویی از طرف حضرات (ع) با توجه به شرایط زمانه شان بوده که بر اساس

واقعیت ها بوده است. به نظر آنکه گفتیم باید در فهم دقیق احادیث، به همه جوانب مسأله رجوع نمود. روایت (الف) و (ب) با توجه به تاریخ، زمانی از ائمه معصومین نقل شده که خبر

شهادت زید بن علی (ع) و بعد از فرزندش، یحیی به حضرات (ع) رسید و ایشان گریسته و این جمله را فرمودند: یحیی نیز مانند پدرش زید مورد تأیید ائمه اطهار بود. او فردی عالم و صالح بود که دعوت

به خویشتن نمی کرد و در راه مبارزه و جهاد علیه حکومت طاغوتی، ظالم و فاسد وقت و به این جهت که در پایان قیام، حکومت را به دست صاحب اصلی اش یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام)

تحویل نماید، همچون پدر مظلومش زید، به شهادت رسید؛ یحیی و زید به دلیل بی وفایی یاران شان، همچون حضرت مسلم نهایتاً به شهادت می رسند. بدیهی است که هر قیام و جهاد هر چند به حق و مشروع،

سختی ها و مصائبی به همراه دارد، اما اگر شرایط و بهرایی مردم و یاران به همراه باشد، نهایتاً ثمره داده و منجر به پیروزی و موجب بروز حکومت اسلامی می گردد، همچون قیام ملت ایران. امام

صادق (ع) سر نوشت قیام را با توجه به همین نبودن شرایط محکوم به شکست می دانستند و به یحیی که وی را خیلی دوست می داشتند، فرمودند: که تونیز همچون پدر کشته می شوی و عمری ندارد، با اینکه

قیام به حق و در بهر آن هم فردی مورد رضایت ائمه (ع) بود.

قطعا هیچ قیامی از حیث گستردگی توحید و عدالت مانند قیام جهانی حضرت صاحب الزمان (ع) نمی شود. قیامی که امید و خون دل صد و بیست و چهار هزار پانزهر و ۱۱ امام شهید، می باشد و در

آن روز است که خداوند می فرماید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي

ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ^{۹۵} روزی که در تمامی کره زمین صاحبان حکومت

^{۹۳} کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، حدیث ۳۸۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۰، حدیث ۱، باب ۱۳

^{۹۴} غیبت نعمانی، ص ۹۹، باب ۱۱، حدیث ۱۴ - مستدرک الوسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷

^{۹۵} آیه ۵۵ از سوره نور

کرده و پنج اثری از اسرائیل و دولت آمریکا و پنج مستکبر عالمی نخواهد بود، در همه جا امانت برقرار است و دین حق اسلام ناب بر همه جا ظنین افکن است.

قطعا برای رسیدن به آن روز باید تلاش کرد و زمینه سازی نمود و این حکم عقل، قرآن و روایات است. به این بهانه که تا حضرت ناید کارها دست نمی شود، نباید دست روی دست گذاشت، حضرت هم که بیایند اینگونه نیست که همه چیز در صلح و صفا انجام شود، امام (ع) با سران کفر و ظلم بعد از اتمام حجت وارد جنگ می شوند و با جان فشانی یاران و اصحاب به پیروزی نهایی می رسند. امام خمینی (ره) می فرماید: اگر دشمن می رسد، باید تمامی ظلم ها و شرک را از عالم برداریم، تکلیف شرعی ماست. منتها منی توانیم و حضرت مهدی سلام الله علیه، عالم را پر از عدالت می کنند (و این به این معناست) و نباید دست از تکلیف برداریم، نه اینکه برخلاف آیه شریفه قرآن دست از منی از منکر برداریم و نعوذ بالله گناگان را توسعه بدسیم تا حضرت بیایند.^{۹۶}

موضوع چهارم روایات و بررسی آنها:

الحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ مَهْزَمٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ذَكَرْنَا عَنْهُ مَلُوكَ آلِ فُلَانٍ، فَقَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنْ اللَّهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ إِنْ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةَ يَنْتَهَى إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا^{۹۷} در محضر امام صادق (ع) از پادشاهان فلان خاندان (بنی عباس) یاد کردیم، حضرت فرمودند: مردم به جهت شتابزدگی در فراریدن زمان ظهور ما به وادی هلاکت افتادند، خداوند پنج گاه برای عجله (استعجال) مردم شتابزده عمل نمی کند. امر ظهور ما، خود زمانی معین دارد که بدان منتهی خواهد شد. اگر سلاطین (بنی عباس) آن زمان را درک کرده بودند، نابودی آنان یک سخط تقدیر و تاخیر نداشت.

امثال اینگونه از روایات، به نفعی استعجال (طلب عجله) پرداخته و ضمناً در معارف مهدوی هم با نگویش و رد استعجال مواجبه هستیم. اینجا شاید سوالی مطرح کرد که: مگر در ادعیه نداریم که برای تعجیل در ظهور امام زمان (ع) دعا کنیم یا اینکه باید برای ظهور حضرت در رفع موانع و ایجاد زمینه سازی عجله نمود، آیا این دو با هم در تناقض نیستند؟ در جواب بایستی گفته شود که میان «استعجال» و «تعجیل» تفاوت وجود دارد. در استعجال انسان بدون تدبیر و فرام کردن شرایط و زمینه ها، دعا و احیاناً اقدام به کاری در جهت ظهور امام زمان (ع) می کند و خلاصه با توجه به وظیفه پیش نمی رود، که احیاناً منجر به ناامیدی و افسردگی از رحمت خدا و بی ایمانی افراد می گردد، ولی در تعجیل، انسان با طرح و برنامه و فرام کردن شرایط و... اقدام به تسریع در کار خیر می کند که اتفاقاً بسیار نیک و پسندیده است. شتاب نمودن و عجله در خصوص نابودی دشمنان بدون تدبیر و بدون میا کردن شرایط، امری خلاف نقل و بلکه خلاف عقل است.

بنابراین هیچیک از اقسام روایات، نمی تواند مشروعیت قیام و حکومت در عصر غیبت را زیر سوال ببرد و این روایات در صد نفعی قیام ثانی است که یادارای شرایط لازم نیست و یا جهت، انگیزه و رهبران قیام دارای هوای نفس و فساد باشد. در روایات از انتظار فرج و ظهور امام زمان (ع) سخن به میان آمده است، که جزء برترین اعمال هم به حساب آمده است. تلقی صحیح و موافق با عقل و نقل از انتظار، داشتن تحرک و اقدام مناسب است نه صرف دعا کردن. شتا وقتی منظر مهمانی بستید، خانه را جارو می کنید، غذای پزید و... و فقط به درب خانه چشم

^{۹۶} صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۶

^{۹۷} کافی، ج ۱، ص ۳۶۹، حدیث ۷، باب کراهیه التوقیت

نمی‌دوزید. در قرآن کریم داریم که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**^{۹۸} یعنی اینکه خداوند سرنوشت پنج قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خود آن قوم اراده بر تغییر سرنوشت‌شان داشته باشند (نهی جبری‌گری). امام باقر (صلوات الله علیه) در پاسخ کسی که می‌پنداشت تمام امور قیام و پیروزی امام مهدی موعود (ع) خود به خود و با امداد الهی و بدون دخالت و تلاش انسانها محقق می‌شود، فرمود: هرگز چنین نیست، قسم به آنکس که جانم در دست اوست، اگر بنا بود برای کسی کارها خود به خودی در دست شود، هانا برای رسول خدا (ص) چنین می‌شد. امام صادق (ع) درباره حدائق آادگی است مظهری فرماید: باید هر کدام از شما در عصر غیبت، خود را برای قیام قائم (ع) آماده نماید حتی با تیه و تجزیک تیر، چون وقتی خداوند بسند کسی به بیت نصرت و یاری مهدی (ع) اسلحه تیه کرده است، شاید توفیق درک ظهور حضرت را به او بدهد و او را از یاوران آن حضرت قرار دهد.^{۹۹}

حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید: انقلاب مردم ایران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهانی اسلام به پرچم داری حضرت جت (ع) است که امیدواریم خداوند بر همه مسلمین و جهانیان منت نهد و ظهورش را در عصر حاضر قرار دهد.^{۱۰۰}

شبهه چهارم: نقش مردم و نظر آنها در حکومت اسلامی و به ویژه ولایت فقیه در چیست؟ آیا در اسلام دموکراسی وجود دارد، یا نه؟

بناطور که قبلاً گفتیم، از آن جهت که حق حاکمیت از آن خداست، او باید حاکم بر مردم را تعیین نماید و بر مردم هم عقلاً و شرعاً واجب است که از حاکم الهی تبعیت کنند و این از اساس ینش توحیدی است و اینکه در جهان امروز اینگونه نیست، به این خاطر است که از تعالیم انبیاء دور شده اند و گرفتار تفکرات پوچ و بی منطق غربی و غیر آن از قبیل: مدرنیته، اومانیسم، سکولاریسم و... شده اند و امروزه خودشان هم به پا نکلون بودن این تفکرات رسیده اند. در بررسی شبات (۲۰) ثابت نمودیم، ولی فقیه منصوب از جانب معصومین (ع) می‌باشد و نصب از جانب معصوم، نصب از جانب خدای متعال است، بنابراین مشروعیت حکومت ولی فقیه در عصر غیبت اثبات شد و غیر این نوع از حکومت را مگر با اذن ولی فقیه، طاغوتی دانستیم. اکنون سؤالی مطرح می‌گردد، پس نقش و جایگاه مردم در تعیین سرنوشت خودشان چه می‌شود؟ شاید آنها نه تنها حکومت ولایت فقیه، بلکه حکومت امام معصوم (ع) و یا پیامبران (ع) را نخواهند!

در جواب باید گفته شود، که پنج گونه اجباری در کار نیست، حکومت اسلامی که در رأس آن رهبر و حاکم مشروع اعم از پینمبر، امام یا ولی فقیه باشد، با مقبولیت و تصدیق مردمی سرکار می‌آید و حکومت می‌کند و اگر مردم نخواهند که اینگونه باشد، مشکلی نیست، هر چند رای و نظر مردم ربطی به مشروعیت ندارد. به عبارت دیگر اگر نخواهیم با مثالی تاریخی توضیح بدیم: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) حاکم و رهبر بلا فصل بعد از پینمبر (ص) به حکم خداست، اما بعد از وفات پینمبر اکرم (ص) مردم آن روز ایشان را نپذیرفتند و در واقع اقدامی در این جهت انجام ندادند، حضرت هم حاکم و خلیفه شد، حال آیا حضرت امیر دیگر مشروعیت ندارد؟ خیر اصلاً اینگونه نیست، بلکه اقبال و مقبولیت نداشتند. تمامی ۱۲۴۰۰۰ پینمبران و اوصیاء آنها و ۱۲ امام

^{۹۸} آیه ۱۱ از سوره رعد

^{۹۹} غیبت نعمانی، باب ۱۵، حدیث ۲ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۷۰

^{۱۰۰} غیبت نعمانی، ص ۳۳۵

^{۱۰۱} صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۲۷

معصوم و بعد آنها ولایت فقیه عتلاً و شرعاً حاکم و رهبر سیاسی-اجتماعی بر مردم هستند، حال چه مردم بخواهند و چه نخواهند! زیرا منصوب از جانب خدایند. اما اگر مردم نخواستند و مقبول آنها نباشند، بحث دیگری است و آنها پنج گاه با زور سرنیزه حاکمیت تحمیلی بر مردم نشده اند. از زمینها و شرایط مهم برای ظهور امام زمان (ع) همین مسأله است که مقبولیت مردمی و جهانی پیدا کند و همه مردم جهان از حکومت های غیرالهی خسته شوند و این میل فطری منجی گرایی آنان رشد کند، تا آماده پذیرش انسان کامل گردند. البته قطعاً روزی خواهد رسید که این مقبولیت عمومی در جهان حاصل شود و ما مسلمین هم باید وظیفه و تلاش خود را بنماییم.

با توجه به آنچه که گفتیم، پایه و اساس دموکراسی زده می شود. دموکراسی (democracy) از واژه ها و کلمات غربی بوده که بالانص در دوران اصلاحات و رشد به اصطلاح روشن فکرها وارد ایران شد که به معنی حکومت مردم بر مردم است. اساس دموکراسی در غرب زائیده تفکر سکولاریسم بود، به این صورت که بعد از رنسانس در قرن نوزدهم میلادی، تصمیم بر این شد که دین (میثت ...) باید از عرصه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بالانص سیاسی کنار برود و خود انسان برای خودش تصمیم بگیرد، زیرا بشر غربی به نظر خودشان، بعد رنسانس و پیشرفت تکنولوژی رشد کرده و نیازی به تعالیم الهی ادیان ندارد، البته دین تحریف شده میثت، یهود... و فسادهای امثال کثیش با دین تصمیم غلط بی تاثیر نبوده است.

از این جهت دموکراسی به معنای غربی آن غلط است، که ملاک مشروعیت حکومت را خود مردم می دانند، حتی این مردم اگر مثل بنی اسرائیل که در یک روز به حسب نقل با هفتاد و پنج نفر را بکشند، باز طبق دموکراسی حق با مردم است و میزان و اساس حکومت با نوع خواست مردم است. ما در نگرش توحیدی گفتیم که رأی و نظر مردم در تحقق و ایجاد حکومت اسلامی مهم است، یعنی اگر بهرایی و مقبولیت مردم نباشد، نه تنها حکومت ولایت فقیه، بلکه حاکمیت امام معصوم هم به ثمر نمی رسد، فلذا این رشد و اقبال ملت ایران بود که حکومت مشروع ولایت فقیه را به عمر رساند و به جمهوری اسلامی که رکن آن ولایت فقیه است با ۹۸ درصد رأی مثبت دادند و آن را به وجود آوردند. جمله امام خمینی هم که فرمودند: «میزان رأی ملت است» ناظر به این قضیه است و تا زمانی است که رأی و نظر مردم از قوانین الهی خارج نشود. آیه شریفه (وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^{۱۰۲}) در اینجا مد نظر نیست که مردم در همه چیز بتوانند، نظر بدهند و اجابت و محرمات الهی را با مشورت و گفتگو تغییر دهند، بلکه در اینجا این آیه کاربرد دارد: (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا^{۱۰۳}) در امور و دستوراتی که خداوند و رسولش برای مردان و زنان مؤمن می گیرند، آنها هیچ اختیاری از خود ندارند و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند در ضلالت و گمراهی آشکاری می باشد. دموکراسی مطلق است و کار ندارد که رأی مردم برخلاف قوانین الهی است یا نه، مشروعیت و میزان را همواره به نظر مردم می دهد. مراد و مقصود ما از «مشروعیت» حقانیت و صحیح بودن و طبق واقع بودن است و درست است که این کلمه از «شرع» گرفته شده، اما در اینجا معنای عامی دارد و بحث عقلی است، یعنی طبق عقل سلیم چه کسی حق حکومت کردن دارد؟ نقطه مقابل آن «مقبولیت» است که این دو گاه با هم خلط می شوند، مقبولیت یعنی پذیرش و تأیید عموم یک ملت. پس ۴ حالت رخ می دهد: ۱- حکومت غیر مشروع و طاغوتی اما مقبول ۲- حکومت مشروع و الهی اما غیر مقبول ۳- حکومت مشروع و الهی و مقبول ۴- حکومت غیر مشروع و طاغوتی و غیر مقبول مثل: حکومت دیکتاتوری رضاخان ملعون و فرزند نحش.

^{۱۰۲} آیه ۳۸ از سوره شوری

^{۱۰۳} آیه ۳۶ از سوره احزاب

حکومت اسلامی منحصراً مورد سوم است، هر چند در مورد دوم هم شخصی که حاکم و رهبر نیست، عدلانه و عندالغفل او رهبر و حاکم است. دموکراسی شامل مورد اول می شود، البته با توجه به نشانی‌های آن که ذکر شد، طرفداران و نظریه پردازان دموکراسی، مورد اول را منحصراً قبول دارند و کمترین دلیل این سخن، دشمنی‌های آمریکا و شرکاء غربی-عربی اش با جمهوری اسلامی ایران است. حکومت جمهوری اسلامی ایران دارای مقبولیت و حمایت مردمی و به ادعای خودشان دموکراسی است، اما پس چرا اینقدر دشمنی و تحریم علیه ایران دارند، دلیلش واضح است، چون ایران حکومتی مشروع و الهی به نام ولایت فقیه دارد و طرح بحث هسته‌ای و اینها همه بهانه‌ها می باشد. نکته‌ی بسیار مهم موجود این است که، ای کاش در کشورهایی مدعی دموکراسی هم واقعاً رأی و نظر مردم حاکم بود و لااقل مورد اول تحقق پیدا می کرد، اما واقعیت این است که هر انسان آزاده‌ای با تحقیق و بصیرت حداقلی هم می فهمد که حقیقتاً این رأی مردم مثلاً آمریکا نیست که رئیس جمهوری را انتخاب می کند، بلکه کسی که بیشتر منافع اسرائیل و شرکاء را داشته باشد، قطعاً هر نحوی شده باید از صندوق بایرون آید و واقعیت همان مورد چهارم است!

بنابراین در بحث ما مشروعیت و حقانیت فقها در ولایت فقیه، ثابت است و نقش مردم در این زمینه صفر است، اما در تحقق حکومت ولی فقیه و استقرار آن، دارای نقشی صد در صدی هستند. پس اگر مردم ایران به حمایت و مقبولیت از امام خمینی نمی پرداختند، چگونه بود که دیگر حضرت امام مشروع (به معنای ذکر نشده) نباشد، نهایتاً جمهوری اسلامی و این نظام پدید نمی آمد.

نکته دیگر این است، که به برکت انقلاب اسلامی ایران، نقش مردم بسیار بیشتر شده است، یعنی با ایجاد نهادی به نام خبرگان رهبری، مردم هم در انتخاب غیر مستقیم و بهتر بگوییم کشف و شناسایی ولی فقیه دارای نقش هستند، که این شاء الله در شبهه مربوط به خبرگان آن را بیشتر تبیین می نمایم.

شبهه پنجم: آیا ولایت فقیه، جزء اصول دین و تحقیقی است یا جزء فروع دین و تقلیدی؟

هر علمی دارای موضوعی می باشد (البته اگر تاز علوم را به موضوع آنها بدانیم). موضوع علم کلام را مشهور دو چیز گفته اند: ۱- الله تعالی و صفات و افعالش ۲- عقائد و اوضاع دینی؛ و موضوع علم فقه یا احکام، افعال متکلفین می باشد. باین بیان این مقدمه باید گفت که هر مسأله‌ای که به نوعی تحت عنوان موضوع یکی از این دو علم قرار گیرد، کلامی و یا فقهی می باشد.

محققین بر این باورند که بحث ولایت فقیه، دارای دو چهره است: کلامی و فقهی. در علم کلام بعد از اثبات نبوت و امامت، این سؤالات مطرح می شود که با عدم دسترسی به امام معصوم تکلیف مسلمانان در زمینه رهبری و هدایت جامعه چه می شود؟ ولایت فقیه ادامه بحث امامت و در طول آن می باشد و این را از دلایلی که برای اثباتش از عقل و نقل آوردیم می توان فهمید بنابراین داخل در موضوع این علم می باشد. در علم فقه هم از دو جنبه می توان به آن نگریست: ۱- بر فقیه جامع الشرایط در صورت امکان واجب است، که در رأس و رهبری جامعه قرار بگیرد و با مهتاد بودن شرایط حکومت را از طاغوت بازساند. ۲- بر مسلمین واجب شرعی است که ولایت داشتن فقیه جامع الشرایط را پذیرفته و از آن تبعیت نمایند. (واجب بر کردن فقیه و واجبی بر کردن مسلمانان است، همانگونه که در نبوت و امامت هم این بحث‌های فقهی مطرح می گردد). آنچه که فهمای سابق بیشتر از این بحث سخن گفته اند، در مباحث فقهی است اما علای جدید در کتب اعتقادی شان ذیل بحث غیبت امام زمان (ع) از آن به عنوان مسأله‌ای کلامی بحث می کنند.

سؤال دیگر آن است، که آیا با توجه به اینکه کلامی است، جزء اصول دین هم می باشد، یا نه؟ ابتدا باید دانست همانطور که گفتیم، موضوع علم کلام راجع به اعتقادات می باشد و با توجه به کلام جدید بهتر است بگوییم: هست و نیست و جهان بینی. هر مسأله اعتقادی جزء اصول دین نیست، مثلاً بحث از تولد و تبری با اینکه جزء مسائل اعتقادی مهم است، اما داخل در فروع

دین می‌باشد. تفاوت اصول دین و فروع دین در بحث تقلید کردن است، که در اولی تقلید جایز نیست، زیرا که تقلید ایجاد ظن و گمان می‌کند و حال اینکه در اصول دین انسان باید یقین داشته باشد. اصول دین اسلام بنا بر نظر محققین ۳ چیز است، که در همه ادیان ابراهیمی نیز همین می‌باشد: توحید- نبوت و معاد. اصول مذهب تبعی هم علاوه بر این سه تا، دو چیز دیگر نیز می‌باشد: امامت و عدل. از آنجا که بحث ولایت فقیه ادامه امامت است و امامت هم جزء اصول مذهب است از این حیث کلامی است و دقیقاً از فروع اصول مذهب می‌باشد و این گونه نیست که تقلید در آن جایز نباشد، همانگونه که از فروع معاد که خود جزء اصول دین است، معاد جسمانی یا کفایت شب اول قبر می‌باشد، اما اعتقاد به معاد جسمانی حتماً لازم نیست که از روی علم و یقین باشد، بلکه می‌توان آن را با تقلید و تکیه بر کلام فقها پذیرفت، هر چند تحقیق هم جایز است. مکلف در مسأله ولایت فقیه می‌تواند از گفته بزرگان و مراجع تقلید مبنی بر تبعیت و اطاعت و باور داشتن آن تقلید نماید، همچنین خود بایستین و علم بیشتر این مسأله را بپذیرد، که ماسی کردیم در این تحقیق از نوع دوم مسأله را بررسی نمایم.

شبهه ششم: ولی فقیه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ اگر در بین مراجع تقلید از او عالم‌تر و فقیه‌تر بود چه؟

در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین آمده است: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبر است که طبق اصل ۱۰۷ که شرح آن در بحث خبرگان می‌آید، عمده‌داری می‌گیرد. اصل ۱۰۹ هم که به بیان شرایط و صفات رهبر می‌پردازد: ۱- صلاحیت علمی لازم برای فتوادادن در ابواب مختلف فقه ۲- عدالت و تقوا لازم برای رهبری امت اسلامی ۳- مینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری، در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای مینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد، مقدم است.

شرط قهاست با تعریفی که از آن شد، بدیهی است، از موارد دیگر عدالت و تقواست، به این صورت که مرتکب هیچ‌گاه کبیره و صغیره‌ای نگردد و مانند برخی بی‌تقوا ساده لوح نباشد و الا از ولایت ساقط می‌گردد، همچنین به دلیل حساسیت جایگاه ولایت فقیه که بیش از مرجعیت صرف است، ولی فقیه نباید اتوال و انغاش از روی هوای نفس باشد و باید بی‌رغبت به اعتباریات دنیوی باشد. شرط اساسی دیگر، مورد سوم است که در اصل ۱۰۹ هم ذکر شده است. می‌دانیم که مقام ولایت فقیه علاوه بر مقام دینی، رهبری اجتماعی- سیاسی و... جامعه و کشور اسلامی است لازمه این مقام والا و مهم زمان شناسی، تدبیر امور کثوری، آگاهی قوی به شرایط بین‌المللی و اوضاع جهانی، دشمن شناسی و بصیرت بالا، شجاعت بسیار برای حفظ کبان اسلام و کشور می‌باشد که بعضی و خیلی از اینها برای شرایط مرجعیت تقلید اضافی است و در اول رساله مانیده، پیداست که ولایت فقیه دارای مسؤلیت سنگین تری می‌باشد و هر فقیه عادل نمی‌تواند عمده دار این سمت و مقام گردد. در مورد سایر تخصص‌ها مثل: نظامی، فزیک هسته‌ای و... ولی فقیه می‌تواند مشاورانی داشته باشد و امکان وجود همه تخصص‌ها در یک شخص محال است آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند: در رژیم منحوس و فاسد پهلوی، در بحبوحه گرفت و کیر با بعضی از آقایان، خدمت مراجع و فقهایی بزرگ می‌رفتند و با آنان مشورت می‌کردند و خواستار اطلاعاتی می‌شدند. من خدمت یکی از بزرگان فهارقم، خداوند غریق رحمتش کند که بر ما حق بزرگی داشت. در آن اوضاع بحرانی که امام می‌فرمودند: وقتی دین در خطر باشد، فقیه حرام است و برای حفظ دین از هیچ چیزی حتی جان نباید دریغ ورزید، من دیدم این فقهی که به علم و دانش او خیلی اعتماد داشتیم و داریم، بحار الانوار مرحوم مجلسی را جلوی خود گذاشته و بحث فقیه را مطالعه می‌کند. او به همه آنچه در کتاب و سنت نوشته شده، علم داشت و اگر اعلم از دیگران نبود، دیگران از او اعلم نبودند، اوق از دیگران بود، ولی بنر کشورداری و تدبیر و مدیریت در او نبود، که در تو

آن اگر به او بگویند: ۱۰ نفر یا ۱۰۰ نفر کشته شده اند، آن خون را در رفته نبیند و بلکه شهادت هزاران نفر را برای حفظ اسلام و زنده کردن دین و حیات انسانی در جامعه ضروری ببیند. وقتی خبر حکومت نظامی را در یکی از روزهای دهم دوم بهمن ۵۷ به امام خمینی (ره) دادند، امام هراسناک نبودند و فرمودند: بیرون بروید و حکومت نظامی را بشکنید! و آن زمان که خبر تجاوز رژیم عراق و توطئه استکبار بر ضد انقلاب اسلامی را به ایشان رساندند، تترسیدند و شجاعت خود را به دیگران نیز انتقال دادند.^{۱۴}

سوالی که شاید ذهن برسد، این است که ملاک و میزان برای تعیین ولی فقیه، چه می باشد؟ اگر بین فقهای احتمالی کسی انقدر و اعلم از بقیه بود، آیا باید او را نباید مقدم نایم؟ با توجه به آنچه که گفتیم ولی فقیه باید دارای سخصه ای باشد و برای تعیین نهایی بین کاندیدا، بایستی به حکم عقل به کسی که اولاً ۳ شرط را داشته باشد و ثانیاً در مجموع ویژگی ها رتبه اول را بیاید روی آورد. با این سخن جواب سوال مشخص می شود، پس اگر فقیهی در بین سایرین اعلم از بقیه بود و ضمناً با تقوا هم بود، اما از لحاظ مدیریتی و تدبیر، قدرت کنترل حتی میت و دقیر خود را هم نداشت، چون که یک شرط از سه شرط لازم را ندارد از کاندیدا توری اولیه کنار می رود و یا اگر کسی اعلم از سایرین بود، اما در مجموع دو امتیاز دیگر یعنی تقوا و مدیریت کمتر بود از کاندیدا توری ثانویه بر کنار می شود و مساله واضح می باشد.

بنابر تقسیم بندی حضرت آیت الله مصباح یزدی، می توان سوال را دقیق تر در سه فرض جواب داد:

۱- منظور این باشد که فقیهی اعلم و انقدر از سایرین است و به عبارت دیگر در استنباط مسائل و معارف شرعی از منابع، قدرتش بیش از سایر فقهاست ولی دو شرط دیگر (تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه) یا یکی از آنها را به کلی فاقد است، که در بحث پیشین جوابش مشخص کردید.

۲- منظور این باشد که فردی ضمن برخورداری از سه شرط فقاهت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، نمره و توانش در فقاهت بالاتر از سایرین است، که با توجه به آنچه گفته شد، باید دید که در مجموع امتیازات و با در نظر گرفتن تمامی معیارها، آیا فردی بهتر و شایسته تر از او وجود دارد یا خیر؟

۳- منظور این باشد که در میان فقها و مجتهدین موجود، چند نفر هستند که یکی آنها در دو شرط تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، در یک سطح و با هم مساویند، ولی یک نفر هفتادش قوی تر و بالاتر از دیگران است که با اقتضای مباحث قبلی، اینجا است که وی صلاحیت رهبری و ولایت فقیه را داراست.^{۱۵}

عده ای از ابوسل نونختی (از فقهای بزرگ شیعه در عصر غیبت صغری) پرسیدند: چطور شد امر نیات حضرت جت (ع) به ابوالقاسم حسین بن روح (ناب خاص سوم و برتر امام، که مثل سلمان فارسی، باعث افتخار ایرانیان است) رسید ولی به تو که از وی اعلم هستی، نرسید؟ ایشان فرمودند: انه معصومین (ع) بهتر از هر کسی می دانند که چه کسی را به این مقام برگزینند، من آدمی هستم که با دشمنان و مخالفان امامت مناظره دارم، اگر من جای حسین بن روح بودم برای اثبات وجود امام (ع) نهایتاً جای امام را به آنها نشان می دادم و در نتیجه امام را شهید می کردند، اما اگر حسین بن روح، امام را در زیر جامه و لباس خود پنهان کرده باشد و بدنش را قطعه قطعه کند، تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد نمود.^{۱۶}

^{۱۴} ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، ص ۱۴۰

^{۱۵} نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۰

^{۱۶} الغیبه مرحوم شیخ طوسی، ص ۳۹۱

بناظر که قبلاً اشاره شد، یکی فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت کبری نیات عامه از جانب امام عصر (ع) دارند اما یکی آنها شرایط و ویژگی‌هایی را که برای حکومت کردن و رهبری و در یک کلمه ولی فقیه بودن می‌باشد، ندارند (این ویژگی‌ها را در شبهه قبل بررسی نمودیم) و یک نفر از بین این فقها که بالاترین نمره را در ویژگی‌ها داشته باشد به عنوان ولی، رهبر و رئیس کشور در رأس جامعه قرار می‌گیرد تا در جامعه حرج و مرج و بی‌نظمی پدید نیاید و احکام اسلامی اجراء گردد.

مردم با توجه به شرایطی که در اول به رساله آمده در احکام شخصی و فردی از فقها تقلید می‌کنند، از ولی فقیه هم در خصوص احکام فردی می‌توان تقلید کرد، البته باید دید که چه کسی اعلم است؛ ممکن است فقیهی که اعلم از بقیه است و به خاطر نداشتن مثلاً کارآمدی و مدیریت در هدایت جامعه رهبر و ولی فقیه نشده است، در جامعه موجود باشد که واجب است با داشتن سایر شرایط مرجعیت، از احکام و مسائل شرعی فردی از وی تقلید نمود و امکان هم دارد که خود ولی فقیه اعلم باشد. پس با بودن ولی فقیه اینگونه نیست که بساط تقاضا و اجتهاد در علوم دینی برچیده شود، بلکه آنها همواره در کنار ولی فقیه و در جهت رفع نیازهای دینی مردم، خدمت می‌کنند و احیاناً عضو خبرگان می‌شوند.

آنچه که کفایت در مورد مسائل دینی و شرعی فردی محض بود اما در احکام و مسائل حکومتی و اجتماعی و غیر فردی می‌بایست به حکم عقل و نقل از ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی پیروی نمود و این تبعیت حتی شامل سایر فقها هم می‌شود و این تقلید و تبعیت در جایی واجب می‌شود که ولی فقیه حکمی صادر نماید. بنابراین اگر فقیهی در مقام نظر و مسائل علمی در حوزه مسائل اجتماعی و حکومتی با ولی فقیه هم مخالف بوده و اختلاف نظر داشته باشد که اشکالی هم ندارد و باعث شکوفایی علم می‌شود (در مقام عمل خودش و مقلدین وی واجب است از رهبر و ولی فقیه اطاعت کنند زیرا که در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و این مسأله علاوه بر اینکه دلایل نقلی در روایات و نظرات فقهی دارد، کمترین دلیل عقلی‌اش هم این است که سنگ روی سنگ در جامعه بند نمی‌شود و بی‌نظمی در مملکت را درمی‌آورد، البته فقهای می‌توانند با ولی فقیه مشورت نمایند و مقام ولایت فقیه، مقام اجرائی دستورات دین است نه سلیقه‌های شخصی، که دیکتاتوری بشود. در قضیه تحریم تنباکو به حکم شرعی آیت الله میرزای شیرازی (ره) در دوران قاجار، یکی فقها و همه مقلدین آنها لیک گفته و اطاعت کردند و نتیجه‌اش این شد که کمر استعمار و انگلیس خیمت شکست خورد و این رمز ماندگاری و پویا بودن شیعه در طول تاریخ است.

کار سایر فقها و مراجع تقلید افتاء (فتوا دادن) است که امری کلی است، اما وظیفه و اختیارات ولی فقیه علاوه بر افتاء و آنچه که در جلوتر می‌آید، صدور حکم است. مثلاً فقیه و مرجع تقلیدی می‌گوید: مبطلات روزه چیست؟ احکام حکومتی چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ شرایط جهاد چه می‌باشد؟... که یکی اینها کلی می‌باشد، اما اینکه الان در این شرایط باید جهاد کرد، فعلاً حج واجب باید تعطیل شود، قمه زنی حرام است و... همه اینها تطبیق حکم عام بر موضوع خاص است و به آن حکم حکومتی یا حکم شرعی می‌گویند که از کسی باید صادر و اجراء گردد که علم و بصر به دست اوست، یعنی ولی فقیه؛ و اگر بخواهد از چند فقیه در یک مسأله حکمی صادر شود و ولی فقیه هم حکمی دیگر بدهد، جدای از بحث اینکه کار و فعل حرامی به خاطر تضعیف ولی فقیه انجام شده، در کشور بی‌نظمی و حرج و مرج می‌شود و گویا اصلاً حکومتی وجود ندارد و هر کس هر کاری می‌کند (شبهه ملوک الطوائفی) مثلاً: در فرمان صلح یا جنگ.

خلاصه مطالب آن شد که اولاً با وجود ولی فقیه در جامعه، سایر مراجع تقلید و فقها جایگاه خاص خویش را دارند و هر کسی با توجه به شرایط می‌تواند از آنها تقلید نماید. ثانیاً امور اجتماعی، حکومتی

سیاسی جامعه باید تحت نظریک نفر (ولی فقیه) اداره گردد تا باین نظمی و حرج و مرج نگردد. مثلاً اگر در موردی ولی فقیه، حکمی داد پنج فقیه و مرجع تقلیدی (کر چه علم و افقه مجتهدی یا مطلق از ولی فقیه هم باشد) طبق فقه شیعه حق نقض و مخالفت علی با آن را ندارد و ملزم به تبعیت می باشد و در غیر این صورت آن فقیه و مجتهد مرتکب گناه کبیره شده، زیرا باعث تضعیف حکومت اسلام که اساس تمام امور است شده و دشمنان اسلام و کشور داری طمع می شوند. تبعیت فقها از حکم رهبر ملاک خوبی برای فهمیدن عدالت و نداشتن هوای نفس در مراجع تقلید است.

شبهه هشتم: آیا شورای رهبری و داشتن چند ولی فقیه بهتر از یک نفر نیست؟

برخی با قائلند که داشتن شورایی مثل از چند فقیه و چند رهبر بهتر از یک حاکم و رهبر است و در نتیجه تصمیمات، سنجیده تر و دقیق تر در راستای امورات حکومتی و سیاسی گرفته می شود. اصلی ترین دلیل بر رد این نظریه این است، که ما در اسلام پنج دلیل و مدرکی برای آن نداریم و بلکه برخلاف وجود دارد، وجود روایاتی از اهل بیت (ع) که رهبری شورایی را نفی می کند. حضرت امیر (ع) در کتاب شریف غرر الحکم و در الکلم می فرماید: التذکره فی الملک تؤدی الی الإضطراب^{۱۰۷} یعنی شراکت در حکومت، موجب اضطراب و تزلزل است. ضمناً ما در سیره پیچک از انبیا و امامان معصوم (ع) چنین چیزی را نمی بینیم، زمانی که امیر المؤمنین امام علی (ع) رهبر و امام بودند، امام مجتبی (ع) مأموم و تحت امر ایشان بودند و همچنین در سایر ائمه. مرحوم آیت الله خوشت نیز می فرمودند: در اسلام، پنج پستی در اداره شئون اسلام، شورایی نبوده است، نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید. ایشان در بیان مفاسد این نظریه می افزودند: اگر شورایی باشد، ممکن است میثاق اختلاف بیفتد، اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می شود، بنابراین مسأله شورای رهبری، اصلاً نباید مطرح شود.^{۱۰۸} آیت الله امینی نیز می فرماید: رهبری شورایی وجه شرعی نداشت، اتفاقاً در آن جلسه ای که برای شرط مرجعیت خدمت امام رسیدم، پس از صحبت های ممتد عرض کردم: اگر اجازه دهید، ما در کمیسیون که هستیم، رهبری شورایی را حذف کنیم، چون ماخذ شرعی ندارد^{۱۰۹}، از نظر پیشینه تاریخی، ولایت شورایی در متون اسلامی بی سابقه است و در دیدگاه اهل سنت، تنها در یک مورد بود (ستیفه) که آن هم برای تعیین رهبر بود، نه برای اداره و تدبیر امور، درباره رهبری شورایی، متون فقهی شیعه تا قبل از استقرار جمهوری اسلامی ایران، بکلی ساکتند و پنج فقهی پیش از آن به طرح این ایده نپرداخته است.^{۱۱۰} از قدیم گفته اند: آشپز که ۲ تا بشود، غذا یا شور و یا بی نمک می شود، در دنیا هم به این صورت است که یک رئیس جمهور، یک مدیر، یک مسؤل خانه (در) وجود دارد و اوست که حرف آخر را می زند، فرض ما در انتخاب یا بهتر بگوییم کشف ولی فقیه این است که وی دارای بالاترین نمره از ویژگی های ۴۳ گانه در بین فقها می باشد، اگر هر کسی نخواهد در کنار ولی فقهی که دارای قناعت، تقوا، مدیریت است حرفی بزند، نتیجه ی مطلوبی در پی نخواهد داشت، هر چند ماسک مشورت نیستیم، بحث بر سر تصمیم گیری و اعمال ولایت می باشد.

حضرت آیت الله مصباح زدی می فرماید: والی و حاکم حکومت اسلامی، همیشه و در همه زمانها یک نفر است. حضرت ولی عصر (ع) هم که ظهور نمایند، ولایت فقها سلب می شود. در زمان حضرت امیر (ع) هم، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) یکپیکدام ولایت بر مردم نداشتند. امام حسین (ع) زمان امام مجتبی (ع) به هنگام بیعت قیس بن سعد با امام مجتبی (ع) به وی فرمودند:

^{۱۰۷} همچنین در عیون الأخبار الرضاج، ص ۲، ص ۱۰۱ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۳ نیز روایاتی در این زمینه آمده است.

^{۱۰۸} پایگاه اطلاع رسانی مجلس خبرگان رهبری

^{۱۰۹} www.noormags.com.

^{۱۱۰} چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، مصطفی جعفر پیشه فرد، صص ۸۲ و ۸۳

يَا قَيِّسُ إِنَّهُ إِمَامِي يَعْنِي الْحَسَنَ^{۱۱۱}، یعنی ای قیس، ایشان (امام محجبی) امام و رهبر من است.^{۱۱۲} شهید محراب حضرت آیت الله عبدالحسین دستغیب (ره)، صاحب کتاب کناهن کبیره می فرمودند: کیست که این ناله مرابه گوش عامه به سرهای ایران برساند، هر کسی می خواهدی باش! خودت را بخت می دانی، مقدمات خون می دانی، نبی دانم، هر چه خودتان می دانید. بر تو امروز واجب است از یک نفر تبعیت کنی. تو حق نداری در مقابل رهبر حرنی بزنی؛ تا باید تبعیت کنی، هر عامه به سری که از رهبر کلام فاصله بگیرد، لعنت خدا بروی باد! تا می عامه به سر نباید مطیع یک رهبر باشند. امام (ع) یکی، نائب امام هم یکی؛ دیگری بیچ تقدم ندارد. همه باید فرمان ببرند، همه باید اطاعت کنند. طبقات دیگر هم به این قسم. دانشجویان عزیز! اگر کراها را از رهبر الهی جدایی نیندازد؛ شارا گروه گروه نکنند؛ وسیله شرف دشمن نشود. وای بر امتی که از رهبر الهی خود فاصله بگیرد، حلاک است، حلاک است. طعمه دشمن است. الان می دانید که آمریگا، انگلیس، شوروی همه در کمین هستند، همه منتظرند که کی این ملت بی سرپرست شود.^{۱۱۳}

شاید سؤالی مطرح کرده که در اکثر روایات آمده در باب ولایت فقیه، کلمه «فقیه» به صورت جمع یعنی (فقهاء) آمده است، که جواب این سؤال را آیت الله سید کاظم حائری فرموده اند: تعبیر فقهها، ناظر به تک تک فقیهان زمان های مختلف است؛ نه چند فقیه در هر زمان. مفاد اوله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی فرد فرد فقههای جامع الشرایط، منصوبند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آنها جعل شده باشد. پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور اوله است که نیازمند قرینه می باشد. در طول تاریخ اسلام و در عصرانمه اظهار عظیم السلام که رژیم های گوناگونی، به اقتدار رسیده اند، حکومت با فردی بوده است. اهل بیت (ع) هم که با حکومت با مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشه امامت پرداخته اند، اشکال های فراوانی را در اثبات ناشروعیت حکومت با مطرح کرده اند، ولی حرکت متعرض فردی بودن این دولت با نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده اند.^{۱۱۴}

شبهه نهم: اختیارات و وظایف رهبر و ولی فقیه در چه می باشد؟

در مفهوم شناسی ولایت، به بررسی انواع ده گانه ولایت های تشریعی پرداختیم، اکنون می خواهیم ببینیم با توجه به مفاد قضی عقل، آیات، روایات و طبق اجماع فقههای شیعه، چه مقدار از آنها برای ولی فقیه در عصر غیبت که نیت عامه از امام معصوم را دارد، ثابت می باشد؟

اولین مورد از ولایت تشریعی، ولایت در تشریح و وضع نمودن احکام و مسائل شرعی بود. در اسلام دو نوع احکام و باید و نباید های شرعی داریم: ۱- قوانین ثابت و مداری، به احکامی گویند که در همه زمانها و مکانها ثابت و غیر قابل تغییر می باشد، که خود این نوع از قوانین به دو دسته ای احکام اولیه و ثانویه تقسیم می گردد. احکام اولیه مثل: وجوب وضو و غسل، که در حالت عادی و اختیاری مکلف وضع و تشریح شده اند. احکام ثانویه در حالت غیر عادی و اضطراری وضع گردیده اند، مثل: وجوب تیمم در صورت نبودن شرایط وضو و غسل. ۲- قوانین منثلی و متغیر، که تابع شرایط زمانها و مکانها است و اینگونه نیست که از زمان صدر اسلام تاکنون یکسان است و ثابت باشد. این نوع از احکام در چارچوب قوانین نوع اول و با رعایت اصول و مبانی ارزش های اسلامی و با توجه به ضرورت ها و نیازمندی های جامعه اسلامی از سوی حاکم مشروع جامعه اسلامی تعیین می گردد، که به آن حکم ولایی و حکم حکومتی گویند.

^{۱۱۱} بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۶۱

^{۱۱۲} پاسخ به شبهات ولایت فقیه، سایت: www.hawzah.net

^{۱۱۳} www.ravayat.ir

^{۱۱۴} ولایة الأمر فی عصر الفیفة، صص ۲۴۶-۲۴۰

در قسم اول حق قانون‌گذاری مخصوص خداوند متعال و پیغمبر اکرم و ۱۲ امام می‌باشد و این حق ظاهراً به یکچکس حتی نایبان خاص هم واگذار نشده است، اما وظیفه فقیه جامع الشرایط فتوادادن و تشخیص و بیان احکام اولیه و ثانویه برای متدین و عموم مردم جامعه می‌باشد و ولی فقیه، علاوه بر ابقاء، مجری این احکام در جامعه است و تشخیص احکام اجتماعی-حکومتی، چه اولیه و چه ثانویه در مواقع تراحم احکام، بر عهده ولی فقیه جامعه است. اما قسم دوم که همان قوانین منثلی است در تشریح و قانون‌گذاری تنها مختص معصومین (ع) نمی‌باشد و همانطور که گفتیم بر عهده حاکم جامعه یعنی، ولی فقیه نیز می‌باشد که این قوانین متغیر نیز در حیثت و لزوم تبعیت همانند، احکام ثابت می‌باشد.

مورد دوم ولایات تشریحی که ولایت تبلیغ است، این هم از وظایف بدی فقهاء و بلکه وظیفه هر مبلغ دینی و طلاب عالم و باتقوا می‌باشد و قول آنها بر مردم حجت و لازم است سوین مورد از ولایت تشریحی، ولایت در قضاوت کردن است، ولی فقیه در جامعه، عهده دار نفع تخصصات بین مردم و اجرای احکام قضایی بین مردم می‌باشد و از این روست که در قانون اساسی هم تعیین فقیه و مجتهدی برای ریاست قوه قضائیه از وظایف ولی فقیه جامعه می‌باشد. مقام قضاوت از مسائل مورد اجماع علما شیعه و حتی اهل سنت برای فقیه می‌باشد و در آن اختلافی نمی‌باشد.

چهارمین مورد در اجرای حدود و تعزیرات می‌باشد، فلسفه و حکمت قوانین جزایی مثل: حدسارق، چه در اسلام و چه در سایر مکاتب توحیدی، جلوگیری از فساد و نابخاری های اجتماعی و ایجاد امنیت می‌باشد و رعایت این مصلحت در جامعه مختص حضور معصومین (ع) نمی‌باشد. در عصر غیبت ولی فقیه در جامعه مسئولین قضایی و انتظامی را برای اجرای حدود، منصوب می‌نماید. پنجمین مورد هم احکام و قوانین شرعی می‌باشد که لزوم تبعیت کردن و اطاعت نمودن مردم از ولی فقیه و سایر فقها لازم می‌باشد. با توجه به تقسیم بندی که از احکام و قوانین کتیم، با صدور فتوا از فقها علاوه بر فتوا، انشاء حکم از ولی فقیه بر همه مردم و امت اسلامی امثال امور لازم می‌گردد.

ششمین مورد از ولایت های تشریحی که قطعاً در حق ولی فقیه ثابت می‌باشد، ولایت در اطاعت نمودن امور عرفی و شخصی و موضوعی می‌باشد. در بررسی شبهه، هتتم به تفاوت های از حکم و فتوا پرداختیم و ذکر نکته ای اینجا لازم است، وظیفه مراجع تقلید بیان فتواست که امری کلی می‌باشد و تعیین مصداق را بر عهده مکلف می‌گذارد و ایجاد حکم که تطبیق مورد خاص بر احکام کلی است، مخصوص ولی فقیه می‌باشد، اما گاهی سایر فقها و مراجع تقلید هم حکمی فرودی (حکم اجتماعی، سیاسی و حکومتی) که منحصر در حق ولی فقیه است، به دلایلی که ذکر شد صادر می‌کنند مثل: حکم آیت الله ناصر مکارم شیرازی در حرام کردن یگار. صاحب جواهر می‌فرماید: اطلاق روایاتی مثل مقبوله که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: فإتی قد جعلته علیکم حاکماً دلالت می‌کند که حکم حاکم شرع در مطلق موضوعات، قضایی و غیر آن از قبیل: عدالت، فسخ، اجتهاد، نسب و غیره حجت می‌باشد. (برای تفصیل بیشتر به منبع شماره ۱۵، ص ۳۵۰ به بعد رجوع شود)

هفتمین نوع ولایت تشریحی، ولایت در جان با نفوس، اموال و سایر امور اجتماعی می‌باشد و همانطور که گفتیم دارای دو معنی می‌باشد، که قطعاً در معنای اول آن، یعنی سلطه و زعامت بر کشور اسلامی، دارای ولایت است. اما در معنای دوم آن که به معنای تصرف در خصوص نفوس و اموال شخصی افراد است، چونکه از خصیصه های خاص پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (ع) به دلیل ولایت تکوینی آنهاست، اکثر قریب به اتفاق علما قائلند که در حالت عادی (احکام اولیه) ولی فقیه دارای چنین ولایت و اختیاری نمی‌باشد، زیرا نیاز به دلیل مستقل می‌باشد مگر در احکام

ثانویه و ضرورتی اجتماعی و سیاسی مثل امنیت و دفاع از کشور که در این صورت قطعاً ولی فقیه دارایی چنین ولایت و اختیاری می باشد که در نفوس و اموال شخصی افراد تصرف نماید. هشتمین و نهمین نوع ولایت هم که به ترتیب اذن و نظارت دادن در امور اجتماعی و حکومت و زعامت سیاسی است، منحصر بر برای ولی فقیه قطعی و ضروری به حسب عقل و نقل می باشد.

اما مورد دهم و آخر از ولایت تشریحی، میثالی و امامت معنوی است بود. معنای امامتی که در ولایت تشریحی بحث کردیم، منصب خاص الهی است، که به خاطر ولایت تکوینی پیغمبر اکرم (ص) و ۱۲ امام بعد آن حضرت، به آنها از طرف خدای متعال اعطاء شده است و قطعاً این معنا از ولایت به احدی، حتی انبیاء الهی داده نشده است، چه رسد به فقهاء. اما امامت به معنای لغوی آن که رهبری و امامت است، شامل حال ولی فقیه می گردد، البته ولایت فقیه نیابت از امام معصوم در عصر غیبت است و در طول امامت به معنای اصطلاحی آنها نیز می باشد و هر چه قدر که ولایت تکوینی ولی فقیه که قبلاً کتیم بشکلی است) بالاتر برود، به آن مقام نزدیکتر می شود.

با توجه به استقرار جمهوری اسلامی ایران و تدوین قانون اساسی، وظایف و اختیارات رهبر و ولی فقیه در اصل ۱۱۰ آمده است که به شرح زیر می باشد:

۱- تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام ۳- فرمان همه پرسی ۴- فرماندهی و ریاست کلی نیروهای مسلح ۵- اعلان جنگ و صلح و سیج نیروها

ع- نصب و عزل و قبول استعفاء یا رد: قنای شورای نگهبان- ریاست قوه قضائیه- رئیس سازمان صدا و سیما- رئیس ستاد مشترک- فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی- فرماندهان

نیروهای نظامی و انتظامی ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای ۳ گانه ۸- حل مضللات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست

۹- تنفیذ و امضای حکم ریاست جمهوری منتخب مردم (صلاحیت و اوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید، باید قبل از انتخابات به تایید شورای نگهبان و در دور اول به تایید

رهبری برسد) ۱۰- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تحلف و وظائف قانونی یا رای مجلس به عدم کفایت وی

۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی با پیشنهاد قوه قضائیه (رهبری تواند بعضی از وظائف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض نماید)

مفهوم شناسی ولایت مطلقه فقیه و ولایت مقیده و امور حسبی

برای درک و فهم بهتر ولایت مطلقه و مقیده ابتدا می بایست با امور حسبه آشنا شویم. واژه «حسبه» به کسر حاء، اسم مصدر و از ماده «احتساب» گرفته شده و به معنای «اجر و ثواب» به کار

می رود و از آن جهت به آن حسبه گویند که شخص آنها را به خاطر ثواب انجام می دهد، اما در اصطلاح فقهی به اموری گویند که نظام اجتماعی و حیات جامعه در گرو آن می باشد و شارع مقدس در پیج

صورتی (چه حضور معصوم و چه غیبت آن) راضی به ترک و روی زمین ماندن آنها نمی باشد. همانند: امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود، قصاص و تعزیرات، فتوا دادن، حفظ نوامیس مسلمان

نگهداری از گمشده ها (اموال، انسان، حیوانات)، دریافت و مخارج میت المال و اموری از این قبیل، که آنگاه مهم هستند که بان بودن فقهی، مؤمنین باید عمده دار آنها گردند.

قبلاً گفته شد که در اصل ولایت فقیه در عصر غیبت، پیچ فقهی از شیعه بحث و اشکال ندارد و اگر اختلاف نظری سابقاً میان برخی فقها صورت گرفته، بر سر محدوده اختیارات و وظایف ولی فقیه می باشد، که این اختلاف با روی کار آمدن نظام اسلامی ایران بعد از انقلاب، ظاهراً وجود ندارد. اکثر فقها چه قبل و چه بیشتر بعد انقلاب، قائل به ولایت مطلقه فقیه بوده و هستند و ما نظرات برخی از آنها را خواهیم آورد، در مقابل عده ای از علما گذشته قائل به ولایت مشیته فقیه بوده اند. قائلین به ولایت مشیته، اختیارات و وظایف ولی فقیه را در حد امور حسیه مذکور می دانسته اند. با توجه به اهمیت شکل گیری و ایجاد حکومت و مبارزه با طاغوت و اینکه با حکومت است که اکثر امور حسیه دیگر قوت می گیرد، باید حکومت را جزء مهم ترین امور حسیه قرار داد پس بطلان و رد قول کسانی از قائلین به ولایت مشیته، که حکومت کردن و ایجاد آن را جزء امور حسیه و ضروری نمی بینند، واضح است.

قائلین به ولایت مشیته برای فقها، اختیارات و وظایف ولی فقیه را کمتر از اختیارات معصومین (ع) در عرصه امور سیاسی و اجتماعی می بینند و ولی فقیه را تنها در چارچوب امور حسیه و ضروری، دارای اختیاری می بینند و به عبارت دیگر بعضی از ولایات های تشریحی، که ما در شبهه قبل برای ولی فقیه بر شمردیم، آنها قائل نیستند، مانند تشریح و وضع احکام و قوانین منشری و متغیر. اما در ولایت مطلقه فقیه، مطلق و تمامی اختیارات و ولایات هائی که معصومین (پیغمبر و ائمان اثنی عشر) در عرصه حکومت داری و امور سیاسی و اجتماعی داشته اند، برای ولی فقیه در عصر غیبت ثابت است، مگر مواردی خاص، که بخاطر منزلهت و شان ولایت تکوینی و نیز به خاطر عصمت آنها، خارج از اختیارات و ولایات ولی فقیه می باشد، همانند آنچه که در شبهه قبل استنشاء شد، پس ولی فقیه در تمامی اموری که نیات بردار از معصومین (ع) است، تماماً مساوی داری ولایت می باشد.

أقوال و نظرات برخی از فقها راجع به ولایت مطلقه فقیه:

محقق کرکی: کسی نمی تواند بگوید که فقیه، فقط در زمینه فتوا برای عبادات و امثال آن منصوب از جانب معصومین (ع) است، زیرا این توهم در نهایت سستی است؛ بلکه ولی فقیه به عنوان نیات در همه مجاری امور مسلمین نصب شده است و بسیاری از أدله بر آن دلالت دارد.^{۱۱۵}

ملا احمد زراقی: دو اصل کلی برای ولایت فقیه وجود دارد: ۱- به دلیل اجماعی که از فقها نقل شده (ایشان ادعای اجماع دارند) و روایات هم دلالت بر آن می کنند، ولایت مطلقه برای فقیه در کلیه اموری است که رسول اکرم (ص) و ائمان معصوم (ع) به عنوان حاکمیت بر مسلمین و نگهبانی از اسلام، در آن ولایت داشته اند، به استثناء مواردی که به دلیل اجماع یا نصی یا غیر این دو خارج شده باشد، همانند: جهاد ابتدایی ۲- به دلیل آنکه شارع مقدس به ناچار باید برای مردم ولی و حاکم در عصر غیبت قرار دهد و نیز چونکه فقهای عادل بهترین خلق خدا بعد از معصومین هستند و مجاری امور به دست آنهاست، پس ولایت آنها بر کلیه اموری است که نظام زندگی مردم به آن وابسته است و این از دیدگاه عقل و نقل قطعی می باشد.^{۱۱۶}

^{۱۱۵}. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۳

^{۱۱۶}. عوائد الأیام فی بیان قواعد الأحکام، صص ۵۲۶ و ۵۲۹

صاحب جواهر جناب آیت الله شیخ محمد حسن نجفی، از ولایت مطلقه فقیه با عنوان ولایت عامه (عام و مطلق در همه اختیارات) یاد می‌کند و می‌فرماید: نصب فقیه، عام بوده و شامل کلیه مواردی است که در حیطه اختیارات امام می‌باشد، زیرا امام (ع) می‌فرماید: من فقیه را حاکم قرار دادم، که ظهور در ولایت عامه دارد... این کلام حضرت صاحب (ع) که فرموده: «در حوادث واقع به راویان ما رجوع کنید، دارای شمول و گستردگی است؛ چرا که حجت بودن فقیه بر مردم، برابر حجت بودن امام بر مردم قرار گرفته و این بدان معناست که در هر موردی که من بر کسی حجت خدایم، فقیهان نیز بر شما حجت اند، مگر در موردی که دلیل بر استثناء وجود داشته باشد.»^{۱۱۷}

آیت الله شیخ مرتضیٰ انصاری نیز می‌فرماید: حکم فقیه جامع الشرایط در تمام فروع احکام شرعی و موضوعات حجت و نافذ است؛ زیرا مقصود از لفظ «حاکم» که در مقبوله آمده است، نفوذ حکم او در تمام شؤون و زمینه‌هاست و منحصر در امور قضایی نیست؛ همانند آنکه سلطان وقت کسی را به عنوان حاکم معین کند که مستفاد از آن تسلط او بر تمام شؤون، مربوط به حکومت اعم از جزئی و کلی است. از این رو، امام (ع) لفظ «حاکم» را که مخصوص باب قضاوت است را به کار نبرده، بلکه به جای آن لفظ حاکم را برده تا عمومیت نفوذ سلطه او را برساند؛ با اینکه مناسب سیاق این مقبوله امام صادق (ع) این بود که امام بفرماید: فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَكَمًا؛ ایشان در ادامه می‌فرمایند: و از آن مرجعیت فقیه جامع الشرایط در تمامی شؤون عامه (مطلق) مرتبط با امت روشن می‌شود.^{۱۱۸} علامه محمد رضا مظفر و آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی هر یک در کتب خویش ولایت مطلقه فقیه را به ترتیب، چنین وصف نموده اند: ۱- ما معتقدیم مجتهد جامع الشرایط، نائب امام در زمان غیبت و حاکم و رئیس مطلق است، برای اوست، مجتهد جامع الشرایط تنها مرجع در فتوا و قضاوت نیست، بلکه ولایتش عمومیت دارد، اقامه حدود و تعزیرات جایز نیست مگر به فرمان او؛ رسیدگی و دخالت در اموال امام نیز از خصوصیات فقیه جامع الشرایط است و این موقعیت و این ریاست عامه ای که او از آن برخوردار است، از جانب امام به او اعطاء شده است. ۲- محدوده اختیارات فقیها، محدوده ای عام است که از اطلاقات اوله ای چون «الغلماء و رتة الانبیاء و خلفاء الرسول» دریافت می‌شود، به جز مواردی که

دلیل آن از اختصاصات ائمه شمرده شده. محدوده ولایت فقیه جامع الشرایط در امور مربوط به سیاست و اداره اجتماع، مانند محدوده اختیارات ائمه است، مگر موردی را که دلیل خارج کند.^{۱۱۹} حضرت آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی: یکی از امور مقرر در اسلام به اجماع علای اسلام و بلکه ضرورت دین، حکومت کردن است و حاکم را وظایف معینه ای می‌باشد، از قبیل: اجرای حدود و حفظ مرزها و نظم امور و اقامه عدل و اخذ حقوق مستحقین از مستحقین و... از اموری که تصدی آنها در جمیع ملل شان رئیس است و ثبوت این وظایف هم برای حاکم مسلمین و منصوب از قبل سلطان اسلام، محل اتفاق فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد.^{۱۲۰}

^{۱۱۷} جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۸- همان ج ۶، ص ۱۷۸

^{۱۱۸} القضاء و الشهادات، ص ۲۸

^{۱۱۹} الهدایه فی من له الولاية، ص ۷۹

^{۱۲۰} استفتانات حضرت آیت الله العظمی بروجردی، ج ۲، ص ۴۷۶، سؤال ۱۹؛ که سؤال کننده از ایشان پرسیده، آیا محدوده اختیارات ولی فقیه را در امور یقینی (امور جسیبه) تنها می‌دانید یا نه؟ اینگونه جواب فرموده اند.

حضرت آیت الله سید علی حسینی سیستانی: ولایت را در آنچه به اصطلاح فقها امور حسیه خوانده می شود، برای هر فقهی که جامع شرایط تقلید باشد، ثابت است و اما ولایت فقیه در امور عامه که نظم جامعه اسلامی بر آنها متوقف است، برای فقیه جامع شرایط ثابت است، مشروط به تأمین شرایطی هم در شخص فقیه و هم در شرایط به کار بستن ولایت از جمله مقبولیت عند المؤمنین حکم حاکمی که ولایت شرعی دارد در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم بر آن مبتنی است بر همه نافذ است حتی بر مجتهدین دیگر^{۱۳۱}. آیت الله العظمی خویی (استاد آیت الله وحید خراسانی) نظری مشابه ساگردشان (آیت الله سیستانی) دارند به این صورت که اختیارات و وظایف برای سایر فقها (غیر ولی فقیه) را در چارچوب امور حسیه می دانند، اما برای ولی فقیه و رهبر حکومت اسلامی شییه مطلقه و فراتر از امور حسیه می دانند و خیلی ها به اشتباه فتوایی که ایشان راجع به سایر فقیهان جامعه دارند را با اختیارات ولی فقیه خلط و اشتباه می کنند. «برخی ها یک اختلافی را به مرحوم حضرت آیت الله خویی نسبت می دهند در خصوص ولایت فقیه؛ ایشان در کتاب تکرار می گوید برای من مرز نشده است که فقیه غیر از ولایت در امور حسیه، افتاء و قضا ولایت دیگری هم داشته باشد، اما چون اسلام احکام اجتماعی دارد که لازم الاجرا نیز هست و جز فقیه توده مردم نمی توانند آن را اجرا کنند بر ولی فقیه اجرائی احکام واجب است. ایشان معتقد به وجوب تکلیفی اجرائی احکام اجتماعی اسلام برای فقیه است به عبارت دیگر ایشان حکم وضعی ولایت را برای اجرائی احکام قبول ندارد، ولی حکم تکلیفی را قبول دارد و متأسفانه برخی ها وقتی می خوانند دیدگاه ها و نقطه نظرات ایشان را مطرح کنند تنها به یک بخش توجه می کنند و بخش دیگر را را می کنند. ایشان می گویند که حکم وضعی ولایت برای ما ثابت نشده است، اما اجرائی احکام مخصوص فقیه است. میت آیت الله خویی امکانات لازم را در اختیار امام خمینی (ره) قرار داد، لذا وقتی مرحوم آیت الله خویی دستور انتقالش در عراق را صادر کرد، این همه عراقی در این کشور کشته شدند، اینها همه بر اساس چه حکمی بود؟ بر اساس وجوب حکم تکلیفی و حتی در این جریان احتمال شهادت خود این شخصیت بزرگوار هم بود و لذا وقتی امام راجل به عراق تبعید شدند میت آیت الله خویی امکانات لازم را در اختیار ایشان قرار داد.^{۱۳۲} اینک به فضل خداوند می خواهیم نظرات حضرت آیت الله العظمی امام سید روح الله خمینی (ره) را پیرامون ولایت مطلقه فقیه بررسی نماییم، ایشان در کتاب «البیع» شان می فرمایند: در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان بعد او محسوب می شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. البته لازمه این امر، آن نمی باشد که رتبه معنوی آنان (ولی فقیه) هم پایه رتبه پیامبران و امامان تملقی شود، زیرا چنان فغانی معنوی، خاص آن بزرگواران است، که هیچ کس در مقامات و فغانی با آنان هم رتبه نیست^{۱۳۳}. کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای معصومین (ع) مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عتلاً نیز نمی توان میان آن دو فرقی قائل شد^{۱۳۴}. کلیه اختیاراتی که امام (ع) دارد، فقیه نیز داراست، مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر اینکه فلان اختیار و فلان حق امام (ع) به سبب حکومت ظاهری او نیست، بلکه به شخص امام مربوط می شود و یا اگر چه

^{۱۳۱} پایگاه اطلاع رسانی دفتر معظم له به نشانی: www.sistani.org

^{۱۳۲} سخنرانی حجت الاسلام دکتر خسرو پناه، چهارشنبه همزمان با عید قربان، سالن همایش مؤسسه امام خمینی (قم)

^{۱۳۳} شتون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مجتهد ولایت فقیه از کتاب البیع حضرت امام خمینی، صص ۳۳ و ۳۴

^{۱۳۴} همان، ص ۳۵

مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی می‌باشد، اما مخصوص شخص امام معصوم (ع) است و سائل دیگران نمی‌شود.^{۱۲۵}

آیت الله عبدالله جوادی آملی می‌فرماید: ولی فقیه در عصر غیبت، متولی دین است و باید اسلام را در همه ابعاد و احکام کوناگون اجتماعی اش اجراء نماید. او برای اداره جامعه و اجرای همه جانبه اسلام، باید مسؤلان نظام را تعیین کند و مقررات لازم برای کشورداری را در محدوده قوانین ثابت اسلام وضع نماید؛ فرماندهان نظامی را نصب کند و برای حفظ جان و مال و نوامیس مردم و استقلال و آزادی جامعه اسلامی، فرمان جنگ و صلح را صادر نماید. کنترل روابط داخلی و خارجی، اعزام مرزداران و مدافعان حریم حکومت، نصب انجمنه جمعه و جهات، تعیین مسؤلان اقتصادی برای دریافت زکات و اموال ملی و صدقات برنامہ اجرایی و مقررات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی بگی از وظایف و مسؤلیت‌های مطلقه فقیه است که بدون چنین وظایفی، اجرای کامل و همه جانبه اسلام و اداره مطلوب جامعه اسلامی، به آن گونه که مورد رضایت خداوند باشد، امکان پذیر نیست.^{۱۲۶}

ولایت مطلقه فقیه در چارچوب دین است و اینگونه نیست که ولی فقیه احکام ثابت و مداری را تغییر دهد، یا آن را نسخ نماید، ولی فقیه گاهی اوقات به خاطر تراحم در احکام امرایی را بر مبنی مقدم می‌دارد و امر مهم یا غیر آن را موقتاً تعطیل می‌نماید. به عنوان مثال، در «وجوب نجات غریق» و «حرام بودن عبور بی اجازه از ملک شخصی» فرض کنید فردی در خانه‌ای در معرض مرگ است و در آن زمان، اجازه گرفتن از صاحب خانه ممکن نیست، هر دو حکم شرعی مذکور، قابل اجراء نیستند؛ زیرا اگر آن فرد را نجات دهیم، بدون اجازه وارد خانه دیگری شده ایم و اگر نخواهیم بی اجازه در خانه دیگران وارد شویم، باید آن فرد را رها کنیم تا بمیرد. تراحم به این معناست که در یک زمان، تحقق دو یا چند دستور دینی امکان پذیر نباشد و اجرای هر یک، سبب ترک دیگری گردد و چنین مواردی، جزفاً کردن دستور مهم و عمل کردن به دستور مهم‌تر، چاره‌ای وجود ندارد. حال ثانیاً فرض کنید در سبزی جامعه اسلامی، مانیا به یک فقیه جامع الشرائط که مصلحت‌سج و حکیم بوده و اینسارامتوجه باشد، داریم. بنابراین، وقتی که دستورهای اسلام در سطح جامعه پیاده گردد، به طور طبیعی مواردی پیش می‌آید که لازم است بعضی از قوانین به صورت موقت اجراء نگردد و با تعطیل شدن آنها، قوانین مهمتر تحقق یابند و این مسأله بیچ ربطی به تغییر احکام اسلامی ندارد. به عنوان مثال، در انقلاب اسلامی خودمان حضرت امام (رضوان الله علیه) در مقطعی حج ابراهیمی را که انجام ندادنش سبب کفر می‌شود را تا مدت موقتی برای مصلحت بزرگتر تعطیل کردند. امام خمینی (ره) در یکی از بیانات خود فرمودند: حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیّه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می‌تواند مسجد یا منبری را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منبر را به صاحبش رد کند؛ حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضراب باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند، حکومت می‌تواند از حج که از

^{۱۲۵} همان، ص ۷۷

^{۱۲۶} ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۴۹

فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقفاً حکومتی کند.^{۱۲۷}

جمع بندی بحث ولایت مطلقه این شد که، اولاً فقیه جامع الشرایط، همه اختیارات پیامبر (ص) و ائمه (ع) که در اداره جامعه نقش دارند، را داراست. این سخن بدان معناست که فقیه که حاکم اسلامی است، محدوده و مقیده بودن ولایت مطلقه اش تا آنجایی است که ضرورت نظم جامعه اسلامی اقتضای کند و ثانیاً به شأن نبوت و امامت و عصمت پیامبر و امام و بحث ولایت تکوینی آنها که واسطه فیض خدا بر خلائقند، مشروط نباشد و بنابراین، آنگونه از اختیاراتی که آن بزرگان از جهت عصمت و امامت و نبوت خود داشته اند، از اختیارات ولی فقیه، خارج است (ولایت مطلقه خود مقیده است). امام خمینی (ره) با همه بزرگی و عظمتی که داشتند و نظریه ولایت مطلقه فقیه را به عرصه ظهور (در خصوص انقلاب) رسانیدند، درباره ناز عید فطر و قربان، احتیاط می کردند و می فرمودند: «احتیاط آن است که در عصر غیبت، فرادی خوانده شود و به جا آوردن آن در جماعت به قصد رجاء و نه به قصد ورود، اشکالی ندارد».^{۱۲۸}

شبهه دهم: تفاوت ولایت مطلقه فقیه با دیکتاتوری در چه می باشد؟

برای ورود به این بحث، حتماً بایستی مطلب قبلی را که مربوط به مفهوم شناسی ولایت مطلقه است به صورت کامل مطالعه نماید. دیکتاتوری «dictatorship» یا استبداد، عبارت است از: حکومت بی قید و بندیک فرد یا گروهی بدون رضایت مردمی که از ویژگی های آن، نبودن قانون و قاعده ای که حاکم دیکتاتور، بر طبق آن پانگلو باشد، هست. دیکتاتور بر اساس هوا و هوس و امیال خود حکمرانی می کند و مردم در حکومت وی هیچگونه نقشی ندارند.

ولی فقیه در ولایت مطلقه، به هیچ وجه دیکتاتور و مستبد نمی باشد، زیرا بنا بر آنچه گفته شد، دیکتاتور بر طبق میل و خواست خویش عمل می نماید و ضمناً مردم هم در حکومت وی هیچ نقش ندارند، اما در ولایت مطلقه فقیه، اولاً وی باید فقیه در دین و عادل (باتقوا) و کارآمد در عرصه حکومت داری باشد. فقیه باشد تا با قانون قرآن و سنت آگاه باشد (پس در ولایت فقیه، قانون الهی وجود دارد، به خلاف حکومت دیکتاتوری) نیز باید باتقوا باشد تا بر اساس امیال و خواہش های نفسانی خویش عمل نکند، ثانیاً ذکر است که در همه دنیا در ریاست جمهوری ها، پادشاهی ها و... دارای مدت خاصی از حکومت هستند، مثلاً ۴ سال؛ اما در سیستم ولایت فقیه مطلقه ای است، یعنی به محض ارتکاب یک گناه صغیره یا کوتاهی در انجام وظایف یا فقدان شرایط دیگر، یا حتی وجود فقیه با مجموع ویژگی های سه گانه بالاتر از ولی فقیه فعلی، از ولایت ساقط می شود و فوراً در این محله خبرگان رهبری وی را که قبلاً عزل شده از جانب امام معصوم و خداست، شناسایی و فقیه بهتری را جایگزین وی می کنند. در کجای دنیا ایگنونه است؟! در دموکراسی هم اگر کسی را مثلاً به ریاست جمهوری برگزیدیم، تا چهار سال باید وی را تحمل نماییم. ثانیاً بانظور که در پانچ شبهه چهارم گذشت (و آن هم مقدمه این بحث است)، مردم در تحقق و ایجاد حکومت ولایت فقیه (در جهت مقبولیت، نه مشروعیت) دارای نقش صد درصدی هستند، مقصود و مفهوم ولایت مطلقه را هم که در شبهه نهم بررسی نمودیم. پس اگر

^{۱۲۷} صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰

^{۱۲۸} تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۱۸

مطالب این تحقیق به دقت و با ترتیب خوانده شوند، می‌بینیم که یچگونه دیکتاتور و حکومت دیکتاتوری وجود ندارد و این بسیار به خاطر دست تبیین نکردن مسأله می‌باشد. نابر فرمایش امام خمینی (ره) این ولایت فقیه است که از سوی خدا آمده، تا جلوی دیکتاتورها را بگیرد و نگذارد تا رئیس جمهور دیکتاتوری کند، قوامی نظامی کودتا نکند... بنابراین بانظری که گفتیم و باز تکرار می‌کنیم با خواندن و فمیدن پنج شبهه چهار در صفحه ۳۶ و مفهوم شناسی ولایت مطلقه در صفحه ۴۵ و نیز با توجه به شرایط ولی فقیه بالاخص عدالت و تقوا، در می‌یابیم که یچگونه از مؤلفه‌های دیکتاتوری وجود ندارد و هر انسان آزاد فکر و بدون تعصبی هم آن را تصدیق می‌ناید.

شبهه یازدهم: شبهه دور قانون اساسی در خبرگان رهبری را چه می‌کنید؟

برای ورود به این بحث نیازمند بحث نقش مردم در حکومت که در شبهه چهارم گفتیم، هستیم. از برکات زیاد انقلاب اسلامی ایران، تأسیس شورا و مجلسی مردمی به نام خبرگان رهبری است، که با وجود آن کارشناسی و تشخیص ولی فقیه جامعه را آسان تر نموده است. اصل ۱۰۷ قانون اساسی به این نکته اشاره دارد: تعیین رهبر به عده خبرگان مردمی است، خبرگان رهبری درباره همه فقهی‌های واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و اصل صد و نهم (که ذکر آنها در صفحه ۳۹ گذشت) بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل ۱۰۹ تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند.

این نهاد مقدس جایگاه بسیار خطیر و حساسی در جمهوری اسلامی ایران دارد و دشمنان هم برای نفوذ در آن و تضعیف و نهایتاً انحلال آن شب و روز نمی‌شناسند؛ نمونه واضح از دخالت دشمنان کافر ملت ایران، در انتخابات اوایل سال ۹۵ بود، که رسانه‌ها و مهره‌های داخلی آن تلاش کردند لیست مورد امید آنها در تهران رأی بیاورد.

خبرگانی که در نهایت می‌خواهند ولی فقیه را معین کنند، خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند. یکی اینکه در هر شهری که چند فقیه وجود دارد، آنان از میان خودشان، یک نفر را که شایسته‌تر است، معرفی کنند و در مرحله بعد این کار در سطح استان و بهینطور، تا اعضای شورای خبرگان، مشخص گردد. راه دیگر این است که در هر شهر یا استان، این افراد را از طریق مردم مشخص نماییم. نظیر اینکه بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم، که اگر چه خودمان متخصص قلب نیستیم، اما می‌توانیم با مراجعه به پزشکان و خلاصه تحقیقی در محل زندگی مان و بیمارانی که به آنها رجوع کرده‌اند، متخصصان قلب مشخص شوند و آنها هم بین خودشان اصلح و بهترین را (چون که متخصص بستند) مشخص نمایند، پس انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله‌ای از متخصصین بهتر است.

خبرگان منتخب در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های مستقل از هر نهادی، حتی خود ولی فقیه می‌باشند. وظیفه اصلی خبرگان بانگونه که در قانون آمده است، تعیین رهبر یا عزل وی است، البته محتمر از عزل، نظارت بر اقدامات و کارهای رهبر و ولی فقیه است تا کار به عزل وی کشیده نشود. مجلس خبرگان با تعیین «هیأت تحقیق» کار کنترل و نظارت را انجام می‌دهد، از دیگر وظایف

مجلس خبرگان آن است که با ایجاد کمیونی به مطالعه دقیق و جدی افرادی که می‌توانند ولایت مسلمین را به عهده بگیرند، می‌پردازد تا همیشه افرادی را که شرایط تصدی ولایت را دارند، شناسایی شده باشند و در صورتی که رهبر از دنیا رفت و یا به خاطر فقدان شرایط از مقام خود برکنار شد، سریعاً از بین آن افراد شناسایی شده، اصلاح را برای رهبری معرفی کنند، پس لزوماً رهبر و ولی فقیه نیازی نیست، که از خود مجلس خبرگان باشد، بلکه ملاک آن است که فقیهی در جامعه از لحاظ صفات و ویژگی‌های مورد نظر، مجموعاً بالاتر از بقیه باشد که او نصب عام از جانب معصومین و خدا دارد و خبرگان هم وی را شناسایی و معرفی می‌کند.

قبل از انتخابات اعضای خبرگان رهبری، صلاحیت ابتدایی کاندیدها بر عهده عقیقه شورای نگهبان است و این عقیقه منصوب از طرف ولی فقیه هستند و اصل ۹۱ قانون اساسی هم به این مطلب اشاره دارد. البته طبق اصل ۹۹، شورای نگهبان علاوه بر تأیید صلاحیت خبرگان رهبری می‌بایست به تأیید صلاحیت کاندیدهای ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی نیز بپردازد. اینجا است که به نظر اشکالی مطرح می‌گردد، که رهبر را خبرگان، تعیین می‌کنند و خبرگان را باید شورای نگهبانی تأیید کند که خود منصوب رهبر هستند، فلذا دور پیش می‌آید، در واقع اساس دور به این صورت می‌شود که: ولی فقیه اعتبار می‌دهد به شورای نگهبان و شورای نگهبان هم اعتبار می‌بخشد به مجلس خبرگان و مجلس خبرگان هم اعتبار می‌دهد به ولی فقیه!

این به ظاهر دور در خبرگان رهبری به نوعی در تمامی نظام‌های دموکراتیک و مردمی دنیا وجود دارد، زیرا قبل از انتخابات مردمی برای مجلس قانون‌گذار یا ریاست جمهوری که مجری قانون است، قوانین قبلی و اولی در جامعه موجود و در حال اجرائی است، بدون آنکه نظر مردم راجع به آنها پرسیده شود، مثل سن رأی دهنده‌گان و... بنابراین اگر اشکالی بخوانند وارد نمایند ابتدائاً به خودشان بدتر و شدیدتر آن وارد است، زیرا دارای حکومت مشروعی نمی‌باشند، هر چند به ظاهر مردمی باشد.

در جواب نقضی بایستی گفت که در قانون اساسی، دوری نیست. زیرا از ابتدا حضرت امام خمینی (ره) رهبر و ولی فقیه بودند، پیش از آنکه خبرگان و شورای نگهبانی باشد و بعد انقلاب حضرت امام عقیقه را به شورای نگهبانی منصوب نمودند و آنها صلاحیت کاندیدهای مجلس خبرگان را تعیین نمودند، که این مجلس خبرگان حضرت آقا، امام‌خانه‌ای را تعیین کردند، بلکه اگر فقهاء منصوب امام خمینی (ره) خبرگانی را تأیید می‌کرد که آنها دوباره خود امام را تعیین می‌کردند، در اینجا دور بود؛ اکنون هم تعیین فقهای شورای نگهبان توسط ولی فقیه برای تعیین رهبر بعدی است نه ابقاء رهبر فعلی، زیرا آنها مستقل هستند و خود نظارت بر ولی فقیه دارند، پس دوری در کار نیست. مثل اینکه ما ابتدا شمع روشنی داشته باشیم و با این شمع کبریتی را روشن کنیم و با آن کبریت شمع دیگری را روشن کنیم، که اینجا دور نیست، بلکه اگر همان شمع اول را روشن کنیم اینجا دور است و متلزم تناقض.

در جواب علی و برهانی نیز باید گفت که منشا و سرچشمه بروز این اشکال از آن جهت است که ما به مسأله ولایت فقیه از دید «بچه» انتخاب» بنگریم، نه از دید «بچه» انصاب». با توجه به بحث‌هایی که در پانچ به شهبه چهارم داشتیم، این مردم می‌فهمند که با انتخاب فقهای احتمالی مجلس خبرگان، مشروعیت ولی فقیه را پی‌ریزی نمایند. نظریه «انتخاب» ولی فقیه توسط مردم برای مشروعیت و حقانیت

رهبر نظریه ای غیر اسلامی و اساساً غیر عقلی است و کوچکترین اشکال وارد بر آن این است که اگر بپذیریم که مشروعیت و حقانیت را مردم با انتخاب اعضای مجلس خبرگان به ولی فقیه می دهند، پس تکلیف آن اقلیت که یا اساساً به خبرگان رای نداده اند یا با ولی فقیه منتخب به هر دلیل بیعت نمی کنند، چه می شود؟ حکومت کردن ولی فقیه بر آن افراد چه مشروعیتی دارد؟ البته اگر ملاک حقانیت و مشروعیت حکومت را مردم بدانیم و قائل به دموکراسی باشیم، همین اشکال وارد می گردد. این نظریه ساقطه فقهی ندارد و برخلاف مفاد آیات و روایات و سیره معصومین می باشد کسانی از علما و فقها که دم از این نظریه می زنند، بی شک یا غافلند و یا در غیر این صورت خان به اسلام هستند و باید در علم و فقهت آنها شک نمود.

آنچه که به ولی فقیه مشروعیت و حقانیت می دهد، انصاب عاشر از جانب معصومین (ع) و خدای متعال است، نه رأی و نظر مردم؛ پس اگر کسی دارای سه شرط اصلی ولایت فقیه بود، اما مردم مثلاً به خاطر نداشتن رویکرد اسلامی اساساً با حکومت ولایت فقیه مخالف باشند و او را نخواستند، وی عطلاً و شرعاً و حقاً ولی فقیه است و نقش مردم تنها در مقبولیت وی و به حکومت رسانیدن او می باشد. متأسفانه در قانون اساسی به صراحت نیامده که ایجاد مجلس خبرگان مبتنی بر نظریه «انتخاب» است یا «انصاب» که این به ظاهر اشکال پدید نیاید، هر چند شواهد دلالت بر انصاب دارد.

اما اینکه نظریه «انصاب» چگونه مثل راعل می کند و مثل دموکراسی در کل نمی ماند به این صورت است که در این اشکال یک نوع مغالطه است، مغالطه موجود این است که گفته شده ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می نماید و این غلط و نادرست است، زیرا ولی فقیه منصوب و نائب عام از طرف امام عصر (ع) و در واقع انصاب از جانب خدای متعال است. خب سؤالی که مطرح است این است که پس خبرگان چه کاره است؟! که ما در جواب می گوئیم نقش خبرگان همانطور که گفته شد، کشف کردن و شناسایی این نائب و جانشین منصوب امام عصر است، نه اینکه نخواهد به شخص ولی فقیه، اعتبار و مشروعیتی بدهد. اگر کسی در واقع به سه شرط اساسی ولایت فقیه برسد پیش از آنکه اصلاً خبرگانی در کار باشد (مثل پیش از انقلاب اسلامی ایران) آن شخص رهبر مشروع و حق و ولی فقیه زمان می باشد، حال که به برکت انقلاب اسلامی و دستور امام خمینی (ره) مجلس خبرگان ایجاد شده، این مجلس ولی فقیه را که منصوب و مشروع از جانب امام عصر و نهایتاً خداست را شناسایی، معرفی و مکشوف برای تمامی مردم و بلکه دنیا می کند، نه اینکه تازه نخواهد به آن مشروعیت و حقانیت بدهد؛ دقیقاً همین مسأله در زمینه عزل ولی فقیه و رهبر است، یعنی قبل آنکه مجلس خبرگان نخواهد در واقع عزل انجام دهد، این شخص از جانب معصومین (ع) و در نهایت خدای متعال عزل شده است و آنها فقط نقش شناساگر و کاشفیت را دارند. آنچه گفته شد عمق واقعی و نه تویمی بحث تعیین و بهتر بگوئیم انصاب ولی فقیه است. نتیجه گیری اینکه مردم به فقهی مورد نظر برای خبرگان رهبری رای می دهند و خود فقها از بین خودشان یا خارج مجلس خبرگان آنکس را که جامع و اصلح و دارای بالاترین امتیاز در همه ۳ شرط اصلی باشد و قبلاً منصوب بوده را کشف، شناسایی و معرفی می نمایند. کشف و شناسایی ولی فقیه توسط خبرگان رهبری، کاری کارشناسانه و تخصصی است و مردم اصلاً نمی توانند که این شناسایی را انجام دهند، زیرا همه مردم که فقیه نیستند، تا بتوانند اصلح را کشف نمایند.

شبهه دوازدهم: اگر ولی فقیه خبرگان رهبری را قبول نداشت و خبرگان رهبری هم ولی فقیه را، چه باید نمود؟

فرض در این است که اگر مجلس خبرگان رهبری، ولی فقیه را فاقد صلاحیت تشخیص داده و او را بخواند عزل نماید و در همان صحن هم ولی فقیه، مجلس خبرگان را فاقد صلاحیت ببیند، چه کنیم؟ روشن است که اگر یکی از فروع (نه بهمان) پیش آید مشکلی رخ نمی دهد و هر یک می توانند دیگری را عزل کنند. خبرگان که وظیفه اش اساساً همین است و بحثی در آن نیست که اگر روزی ولی فقیه جامعیت خویش را از دست داد مثلاً قهابت در دین را یا عدالت از گنایان کبیره و صغیره را یا اصلاً اداره کردن و مدیریت را، این کار مجلس خبرگان است که این رهبر را که دیگر منسوب خدا و امام زمان (ع) نیست، عزل نماید و در قانون اساسی هم آمده است. ولی فقیه هم اگر روزی دید که اکثر اعضای خبرگان یا همه دچار انحراف شده اند و این مسأله قابل اثبات بود، این ولایت را دارد، چون که علاوه بر اینکه از طرف خدا و ائمه منسوب و دارای اختیار می باشد، معقول هم این می باشد که در صورتی که امکان تعویض اعضاء نباشد برای حفظ اساس اسلام و انقلاب آن را منحل نماید و این سلیقه و میل شخصی نیست، بلکه برای حاکمیت دین است، هر چند در قانون اساسی هم این مسأله ذکر نشده باشد.

فرض مسأله جایی است که این امر بهمان از هر دو طرف صورت پذیرد و اصطلاحاً پارادوکس یا تناقض عزل انجام شود، که اولاً این معاد بحث ولایت فقیه نیست بلکه در هر جایی که دو قدرت یا دو دستگاه بتوانند صلاحیت و کیفیت دیگری را رد و بپذیرد را عزل کنند این مسأله پیش می آید. ثانیاً اگر در بحث ولایت فقیه و مجلس خبرگان رهبری، چنین فرض نادر و شاذی پدید آید، حرکتی که زودتر حکم به عزل دیگری نموده، آن حکم نافذ و لازم الاجرا است. البته اگر بهمان با اعلام نداشتن صلاحیت رهبر از سوی خبرگان ائمه و اثبات این مسأله، رهبر نیز بخواند مجلس خبرگان را منحل کند، منحل کردن رهبر تأثیری ندارد، زیرا وی به علت از دست دادن شرایط امکان دیگر منسوب عام از جانب امام زمان (ع) نیست و خود به خود عزل شده، بنابراین مشروعیت و ولایتی ندارد که بخواند خبرگان را عزل نماید.

شبهه سیزدهم: اگر ولی فقیه خطا و اشتباه نماید، چه کنیم؟ آیا می شود به ولی فقیه انتقاد نمود؟

ولی فقیه در جامعه اسلامی، مؤلفه بانی دارد که از آنها عدالت و تقوا است و همین ملکه تقوا او را از گنایان کوچک هم حفظ می کند و در بحث خطا هم، خداوند حافظ است؛ البته امکان خطا و اشتباه است، اما جایگاه ولایت فقیه جایگاهی خفیه و حساس است و امام عصر (ع)، هم در تعیین این نائب عام و هم حفظ وی مدیریت و نگهبانی می کند و مصیبت می بخشد. نباید این مقام نیابت و انصاف را با مثلاً ریاست جمهوری و... مقایسه و سنجش نمود. از فوایدی که برای امام غائب ذکر می کنند، علاوه بر بحث واسطه فیض بودن و ولایت معنوی و تکوینی که ربطی به ظهور یا غیبت امام مهدی (ع) در جامعه ندارد، بحث حفظ کیان شیعه و موافقت خاص از این مذهب حقه در زمان غیبت است، که احادیثی از خود آن حضرت در این زمینه وارد شده است. جایگاه حاکمیت و ولایت فقیه از اساس مطالب حفظ دین و مذهب در عصر غیبت است. در قضیه مشهوری که نقل شده است در نزدیکی های انقلاب اسلامی ایران، وقتی که توسط رژیم شاهنشاهی حکومت نظامی اعلام می شود و امام خمینی (ره) دستور قیام و شستن آن را می دهد، مرحوم آیت الله طالقانی با امام تماس می گیرند و می گویند که با این وضع مردم کشته می شوند

و از امام می‌خواهند که از این حکم صرف نظر کنند، امام (ره) می‌فرماید که حکم همین است. بعد از اصرار آیت‌الله طالقانی، امام می‌فرماید: آقای طالقانی، از کجا معلوم که حکم حضرت (ع) نباشد؟ قضیه سگت آمریکایی‌های ملعون در طیس از امداد‌های الهی بود، دفاع مقدس، ۸۸ تیر ۷۸، وقایع قنده ۸۸... بجای قطعاً از عنایت‌های متعال و امام زمان (ع) می‌باشد، البته تداوم همه اینها در صورتی است که امت حزب‌الله ایران، قدردان و همواره حامی و پشتیبان ولایت فقیه باشند. امام رضا صلوات‌الله علیه می‌فرماید: إِنْ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلذِّكْرِ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ أَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَعْىَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَلِّدٌ مُؤَيَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَا وَالزَّلَلِ خَصَّةً بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّتَ عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^{۱۲۹}. به راستی چون خداوند بنده‌ای را برای اداره امور بندگان خود انتخاب کند، به او شرح صدر عطا کند و در دلش چشمه‌های حکمت بجا کند و دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد، که در پاسخ بیچ سوال و پرسشی نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند مشمول کجک و تمایید اوست، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خداوند او را بدین صفات اختصاص داد تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقش باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

بیان این سخنان برای این بود که گفته شود، معصومین (ع) به این جایگاه ولایت فقیه نگاه ویژه دارند و اولاً هر کسی نمی‌تواند و یاقوت ندارد که به این منصب برسد (مگر بعد امام خمینی (ره) قرار نبود قائم مقام ایشان که اسناد به‌کارهای اش با منافقین و لیبرال‌ها وجود دارد، ولی فقیه شود، اما خداوند چطور ذخیره خودش را حفظ کرد و بعد از امام (ره) چنین رهبر حکیم و با عظمتی را بر ما بدیده داد) و ثانیاً هم، خود معصومین حافظ و پشتیبان این مقام هستند و نمی‌گذارند که به انحراف کشیده شود. مقام معظم رهبری می‌فرماید: خداوند آن رهبری را که از سوی اوست، دست می‌گیرد و هدایت می‌کند و او را از مشکلات عبور می‌دهد، رهبر جامعه نقشه را از خدا می‌گیرد (خداوند به واسطه امداد‌های غیبی به خودش یا افرادی به او کمک می‌رساند) راه و روش را خدا می‌آموزد و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ^{۱۳۰} وقتی رهبری الهی شد، کار خوب را هم از خدا یاد می‌گیرد^{۱۳۱}.

در هر صورت با بودن مجلس خبرگان رهبری نظارت بر عملکرد و رفتارهای رهبری وجود دارد و خبرگان منتخب حق سوال کردن و بررسی سیاست‌های رهبری را دارند و البته این نکته هم نگفته‌اند، که ولی فقیه دارای مشاوران و متخصصانی است که او را یاری می‌دهند، که خطاهای احتمالی کاهش و صفر کرد.

مسئله بعدی، انتقاد کردن از ولی فقیه می‌باشد، در این خصوص نکات جالبی از حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی می‌باشد که به صورت خلاصه عرض می‌کند: ۱- قبل از انتقاد کردن اصل موضوع باید قطعی و یقینی باشد، نه اینکه بر اساس شایعه و اخبار حدسی باشد. ۲- به منظور سازندگی و اصلاح باشد و بر اثر دل‌سوزی و خیرخواهی باشد، نه عیب‌جویی و رسوا کردن ۳- بدون هیچ گونه توپین و جسارت مؤذبان و همانند اهدای هدیه‌ای باشد. امام صادق (ع) می‌فرماید: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَىَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيْشِ عَيْبِي^{۱۳۲}؛ محبوب‌ترین برادرانم کسی است که عیوب و

^{۱۲۹} کافی، ج ۱، ص ۲۰۱ - تحف العقول، ص ۴۳۹ - احتجاج، ج ۲، ص ۴۳۶ - امالی شیخ صدوق، ص ۶۸۰ - عیون الأخبار الرضای، ص ۲۲۰

^{۱۳۰} آیه ۷۳ از سوره انبیاء

^{۱۳۱} بیانات در تفسیر سوره مجادله، ۱۷/۲/۶۱

^{۱۳۲} بحار الأنوار، باب ۲۳، روایت ۱۰۸، ج ۱، ص ۷۸، ص ۲۴۹

اشکالاتم را به من بده کند. (این سه نکته در مورد مطلق انتقاد کردن از حر کسی بود) غیر از ۱۴ معصوم و انبیاء الهی که علاوه بر عصمت از مطلق گناهان، عصمت از خطا و اشتباه و سهو و نسیان نیز دارند بیچکس ادعای کند که ولی فقیه عصمت از خطا و اشتباه دارد، از این روی می توان به ولی فقیه انتقاد نمود و حتی یکی از حقوق رهبر مردم لزوم دلوزی و خیرخواهی برای اوست و بنابراین انتقاد بجای، به موقع و طبق آداب و رسوم، نه تنها جایز بلکه در مواردی تکلیف می باشد؛ ولی نکته ای که نباید از آن غفلت نمود این است، که انتقاد از ولی فقیه با انتقاد دو دوست و برادر یازن و شوهر و بلکه انتقاد نگردد از استاد فرق می کند، جایگاه ولایت فقیه، جایگاه انتصابی امام زمان (عج) است، بنابراین می بایست، با احترام و تواضع فوق العاده نسبت به نائب حضرت انتقاد نمود و باید به گونه ای انتقاد باشد که موجب سوء استفاده دشمنان دین و مملکت واقع نشود. بهترین راه، نوشتن نامه به دبیرخانه خبرگان رهبری و کیسویی است که وظیفه نظارت بر اقوال و افعال رهبری را دارند، هر چند مقام معظم رهبری آقدر سه صدر دارند که در محضر خودشان هم، امثال دانشجویان به راحتی نظراتشان را مطرح می کنند و ایشان استقبال می کنند.

حضرت آیت الله خامنه ای می فرمایند: انتقاد معنایش چیست؟ انتقاد اگر معنایش عیب جویی است، این کار خیلی بهر زیاده و اطلاعات نمی خواهد؛ بلکه انسان با بی اطلاعی، بهتر هم می تواند، انتقاد کند... انتقاد به معنای عیب جویی اصلاً لفظی ندارد. شامشین از بنده عیب جویی کن، من هم از شما، چه فایده ای دارد؟ تعدی یعنی عیار سنجی؛ یعنی یک چیز خوبی را انسان ببیند که خوب است و بد بودن یک چیز بدی را ببیند، اگر این شد، آن وقت نقاط خوب را که دید، با نقاط بد جمع بندی می کند و باید دید که از جمع بندی چه حاصل می شود. وقتی انسان می خواهد به یک مسئول ایراد بگیرد که چرا در حوزه کاری تان، خطا افتاد، بایستی تمام موانعی را که در اجرای صحیح کار بر سر راه یک انسان، معمولی وجود دارد، در نظر بگیرد و ببیند که آیا با محاسبه اینها، آیا او کوتاهی کرده یا نه؛ اگر کوتاهی کرده، نباید از او صرف نظر کرد و گذشت؛ این اعتقاد من است. در حوزه اختیارات مستقیم من هم همین طوری عمل می شود. من اگر از کسی کوتاهی بنمیم و بضمیم تقصیر داشته، چشم پوشی و اغماض نمی کنم. در مورد مسئولان هم همیشه سفارش می کنم و می گویم که اغماض نکنید^{۱۳۳}

ناگفته نماند بیشتر انتقادهایی که بین مردم و خواص مطرح می گردد، ناشی از عدم درک صحیح از اسلام و قوانین همه جانبه آن، در دست متوجه نشدن شرایط و مصلحت ها، آشنا نبودن به وظایف و کارهای ولی فقیه و امثال اینها می باشد. در خصوص انتقاد به سایر دستگاه ها مثل قوه مجریه، قضاییه و... در اصل ۹۰ قانون اساسی مطالبی ذکر گردیده است.

شبهه چهاردهم: جامع الشرایط بودن آقا (حضرت آیت الله امام سید علی خامنه ای) و رفع شبهات مربوط به ایشان را چگونه اثبات می کنید؟

بحث ولایت فقیه، یک بحث مفهومی و ذهنی صرف نیست، بلکه دارای مصادیق و افرادی در بیرون هست؛ در زمان مآیت الله العظمی امام سید علی حسینی خامنه ای ولی فقیه و حاکم جامعه اسلامی می باشد و بالطبع هاگونگی که راجع به بحث ولایت فقیه و مباحث پیرامون آن شبهات و سوالات متنوعی مطرح می گردد، راجع به شخصیت و ویژگی های نمونه عینی آن در جامعه نیز، مسائلی به ذهن می رسد و بیشترین تلاش دشمن در این است، که مقام معظم رهبری را به هر نحو ممکن تضعیف نماید و قطعاً اگر الان هر کس دیگری به جای ایشان بود، این مباحث راجع به وی مطرح می شد؛ پس طرح این بحث ضرورت دارد و بایستی بصیرت و بینش خود را بالاتر ببریم و فریب دشمنان اسلام و ولایت را نخوریم.

ما ابتدا شرح بید مختصری از زندگانی ایشان را مطرح می‌کنیم و به ذکر نکاتی از ویژگی‌ها و خصوصیات می‌پردازیم و برخی از شبهات مطرح شده را پانچ می‌دسیم. سید علی خامنه‌ای (حفظه الله) فرزند مرحوم آیت الله حاج سید جواد حسینی خامنه‌ای، در فروردین ماه سال ۱۳۱۸ شمسی برابر با ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس چشم به جهان گشود. پدرش سید جواد خامنه‌ای از علما و مجتهدان عصر خود بود که در نجف متولد شد و در کودکی همراه خانواده اش به تبریز آمد. سید جواد پس از اتمام دوره‌ی سطح، در حدود ۱۳۳۶ ق به مشهد مهاجرت کرد و در فقه و اصول از محضر بزرگانی چون حاج آقا حسین قمی، میرزا محمد آقا زاده خراسانی (کفای)، میرزا مهدی اصفهانی و حاج فاضل خراسانی و در فلسفه از محضر آقا بزرگ حکیم شهیدی و شیخ اسدالله یزدی بهره‌مند گردید. سپس در ۱۳۴۵ ق به نجف رفت و در درس خارج میرزا محمد حسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی کسب فیض کرد و از سه نفر مذکور اجازه‌ی اجتهاد گرفت. مرحوم سید جواد به سلطان العلماء احمد، معروف به سلطان سید احمد می‌رسد که با پنج واسطه از نوادگان امام سجاد (ع) است. سید علی خامنه‌ای طبق شجره نامه موجودی و چهارمین فرزند بلا واسطه امام حسین (سلام الله علیه) می‌باشد. بانو میردلامادی (۱۲۹۳ ش - ۱۳۶۸ ش)، همسر سید جواد و مادر سید علی، بانویی زاهد، متشعر، آشنا با آیات قرآن، احادیث، تاریخ و ادبیات بود. او در جریان مبارزه با رژیم پهلوی با فرزندان مبارزش، به ویژه آیت الله سید علی خامنه‌ای به کام بوده است. بانو میردلامادی به محمد دیباج فرزند امام جعفر صادق (ع) نسب می‌رساند. خانه‌ای که خانواده‌ی سید جواد در آن زندگی می‌کردند در یکی از محله‌های فقیرنشین مشهد بود، مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «منزل پدری من که در آن متولد شده‌ام، تا چهار پنج سالگی من، یک خانه‌ی ۶۰-۷۰ متری در محله‌ی فقیرنشین مشهد بود که فقط یک اتاق داشت و یک زیرزمین تاریک و خنثی‌ای! هنگامی که برای پدرم میمان می‌آمد بود، همه‌ی ما باید به زیرزمین می‌رفتیم تا همان برود. بعد عده‌ای که به پدر ارادت داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریدند و آن اضافه کردند و مادر ارای سه اتاق شدیم». بعد از مسوئیت‌های مقام معظم رهبری، خانواده ایشان، همچنان در همان خانه محقر زندگی می‌کردند.

امام خامنه‌ای هم زمان با تحصیل در کلاس پنجم دبستان، تحصیلات مقدماتی حوزوی را نیز آغاز کرد. شوق وافر ایشان به تحصیلات حوزوی و تشویق والدین سبب شد که وی پس از اتمام دوره‌ی دبستان، وارد دنیای طلبگی شود و تحصیل علوم دینی را در مدرسه‌ی سلیمان خان ادامه دهد. وی بخشی از مقدمات را نیز نزد پدر طی نمود. سپس به مدرسه‌ی نواب رفت و دوره‌ی سطح را در آن به پایان برد. هم زمان با تحصیلات حوزوی دوره‌ی دبیرستان را تا سال دوم متوسطه ادامه داد. معالم الاصول را نزد آیت الله سید جلیل حسینی سیستانی و شرح لمعه را نزد پدر و میرزا احمد مدرس یزدی فرا گرفتند. رسائل، مکاسب و کفایه را نیز نزد پدر و آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی آموخت. در سال ۱۳۳۴ ش، در درس خارج فقه آیت الله سید محمد مهدی میلانی حاضر شد.

ایشان در ۱۳۳۶ ش طی سفر کوتاهی همراه خانواده به نجف اشرف مشرف شد و در دوس مدرسان بنام حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، از جمله آیات سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی میرزا باقر زنجانی و میرزا حسن بجنوردی حضور یافت، ولی به دلیل عدم تمایل پدر برای اقامت در آن شهر به مشهد بازگشت و به مدت یک سال دیگر در درس آیت الله میلانی حاضر شد. سپس در سال ۱۳۳۷ ش به شوق ادامه دوس عازم حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد. در همین سال و پیش از غزیت به قم، آیت الله محمد مهدی میلانی به وی اجازه‌ی روایت و اجتهاد داده بود. در قم نزد بزرگانی چون آیات عظام حاج آقا حسین بروجردی، امام خمینی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، سید محمد مصطفی دالاد و علامه طباطبائی تلمذ نمود. در مدت اقامت در قم اکثر وقت خود را به تحقیق، مطالعه و تدریس می‌گذراند. در ۱۳۴۳ ش به دلیل عارضه‌ی مینیایی پدر و کجک به وی به ضرورت از قم به مشهد بازگشت و بار دیگر در جلسات درس آیت الله میلانی حضور یافت که تا سال ۱۳۴۹ ادامه داشت. او از ابتدای حضور در مشهد، به تدریس سطوح عالی فقه و اصول (رسائل، مکاسب و کفایه) و برگزاری جلسات تفسیر برای عموم و دانشجویان همت کاشت. در جلسات تفسیر خود، مهم‌ترین پایه‌های فکری اسلام و اندیشه

اسلامی را از خلال آیات قرآن استخراج و بیان می نمود و به تعمیق بنیان های اندیشه مبارزه و براندازی حکومت طاغوت می پرداخت. یکی از اهداف اصلی او از تفسیر، انتقال مبانی انقلاب اسلامی به جامعه بود. از سال ۱۳۴۷ درس تخصصی تفسیر را نیز برای طلاب علوم دینی شروع کرد که این دوس و جلسات تفسیر تا سال ۱۳۵۶ و قبل از دستگیری و تبعید به ایران شمر ادامه داشت. ایشان از سال ۱۳۶۹ ش تدریس خارج فقه را آغاز کرد و تاکنون به تدریس ابواب جهاد، قصاص، مکاسب محرمه و صلاة مسافر پرداخته اند.

مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی خطاب به مقام معظم رهبری: ایجناب که از سال ها قبل انقلاب با جنابعالی (حضرت امام خاندی) ارتباط نزدیک داشته ام و همان ارتباط بحدتہ تاکنون باقی است، شمار از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می دانم و شمارا چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متمهده آن، هستی و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدآ جانب داری می کنید، می دانم و در بین دوستان و متمهدهان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افرادی نادری، هستی که چون خورشید روشنی می دهید.^{۱۳۴}

مرحوم آیت الله فاضل لکنرانی می فرمودند: ایجناب با توجه به سابقه آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی، اعتراف و اذعان به اجتهاد مطلق ایشان دارم. سی سال پیش وقتی در مسجد کوه رشاد مشهد با ایشان ملاقات کردم آن موقع ایشان از مدرسان محترم مشهد بودند، من از ایشان پرسیدم، چه تدریس می کنید؟ فرمودند: مکاسب شیخ. علاوه بر اشاره و بلکه تصریح حضرت امام (ره) در موارد متعدده به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان، خود دلیل عمده بر اجتهاد معظم له است، ایشان فقیه و مجتهدی مسلم است. مرحوم آیت الله فاضل در جایی دیگر فرمودند: آیت الله خاندی، ستون خیمه مرجعیت هستند، اگر ایشان نبوده، ما هم نبودیم، هنگامی که دفتر آیت الله فاضل لکنرانی قصد برپایی ناینگاهی از آثار ایشان را در یکی از کشورهای عربی داشتند، ایشان فرمودند: رساله های توضیح المسائل ایجناب را بنویسید، وقتی مسئولین دفتر اصرار کردند، فرمودند: آیت الله خاندی به احترام مزاج داخلی از دادن رساله خود در داخل کشور خودداری کردند، ما هم به احترام ایشان در خارج کشور رساله نمی نویسیم.^{۱۳۵}

آیت الله محمدزوی می فرمایند: آیت الله خاندی، فقهی والا مقام و مجتهدی عالی رتبه هستند که بر علوم موثر در استنباط، تسلطی در حد بسیار بالا دارند. ایشان علاوه بر لغت، ادبیات، اصول، حدیث و تفسیر در رجال و درایه که در استحکام فوائقش به سرا دارد، استاد هستند و در استنباط و رد فروع بر اصول و فواید، مبانی محکی دارند و در مسائل مستحده مورد نیاز جامعه اسلامی با اطلاعات وسیع و نظرات دقیق، فتاوی جالب و محکی صادر فرموده اند.^{۱۳۶}

آیت الله مؤمن می فرمایند: هنگام رای گیری در مجلس خبرگان برای رهبری حضرت آیت الله العظمی خاندی، اجتهاد معظم له با قیام بینه شرعی نزد ایجناب ثابت بود، ولی بعداً به واسطه حضور در جلسات مباحثه فقهی، شخصاً به اجتهاد ایشان پی بردم و اکنون شهادت می دهم که معظم له مجتهدی عادل و جامع الشرائط می باشد.^{۱۳۷}

آیت الله سید جعفر کریمی: بدین وسیله اعلام می دارم با توجه به شرایط اهلیت نیات از وجود مقدس حضرت بقیة الله (ع) در امور فقهی، دینی، اجتماعی و سیاسی امت اسلامی، ایجناب تقلید فقیه است اسلامی رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت مستطاب آیت الله خاندی را بی اشکال و بلائع و مجزبی و مبرری الذمه می دانم. همچنین آیت الله سید عباس خاتم زودی که حدود

^{۱۳۴} صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۳

^{۱۳۵} مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه قم، ص ۷۲ - ولایت فقیه، کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۲۸۹

^{۱۳۶} پرتوی از خورشید، ص ۲۱

^{۱۳۷} مرجعیت از دیدگاه فقها، ص ۷۲

عضو شورای استفتائات امام خمینی و آیت الله ارکانی بوده اند؛ فرمودند: با توجه به اهمیت مقام نیابت از صاحب امر حضرت حجت (ع) با توجه به فراوانی تأییدات شرعی موجود برای مرجعیت و تقلید در شخص زعیم امت و رهبر انقلاب اسلامی، علامه مجاهد، فقیه خبره و صاحب نظر، آیت الله سید علی حسینی خامنه‌ای، تقلید از معظم له، بلا اشکال و مجزی و بریء الذمّه می‌باشد.^{۱۳۸}

مرحوم آیت الله سید حسن موسوی قزوینی (شالی) «که از ساگردان خاص و امین آیت الله خوبی بوده اند و از ایشان جواز اجتهاد دارند و نیز نگارنده علامه اینی، کپانی و شیخ عباس قمی بوده اند: استنباط مسائل حکومتی، به علت در دسترس نبودن همه ادله، کاری سخت و دشوار است، اما در مسائل فردی از قبیل طهارت، صلاوة، نکاح و... دستری به ادله راحت تر است. پس وقتی ما قائل هستیم که تشخیص آیت الله خامنه‌ای در مسائل سخت تر و مهم تر، بهتر از سایر مراجع است، احساس می‌کنیم در مسائل دیگر نیز بهتر از بقیه استنباط می‌کند»^{۱۳۹}. مرحوم آیت الله هادی روحانی: اگر بنا باشد ما به دنبال اعلم باشیم و مرجعیت را با تمام جوانب، هم قهت و هم سیاست و هم اجتماع و هم مدیریت بخوابیم در نظر بگیریم، آنگونه که حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: «مرجع باید کسی باشد که به مکان و زمان مسلط باشد» حضرت آیت الله خامنه‌ای جامع است، دیگری را نمی‌یابیم که به این جامعیت باشد و ایشان قدرت مدیریت خودش را بر همه مسلمین ثابت کرده است.^{۱۴۰}

حضرت آیت الله محمد تقی مصباح یزدی: هوش و فراست فوق العاده مقام معظم رهبری، از دوران کودکی زبانزد خاص و عام بود. مرحوم آیت الله حائری (از اساتید ایشان در قم)، ساعتها وقت خود را صرف پاسخ دادن به سوالات مقام معظم رهبری و بحث و گفتگوی با ایشان می‌نمودند؛ همه اینها عواملی بودند که نبوغ فکری و علمی مقام معظم رهبری را عیان کردند و ایشان قبل از اینکه به ۲۰ سالگی برسند به مقام بالایی از علم و قهت رسیدند و در آغاز جوانی، درجه اجتهاد را دریافت نمودند.^{۱۴۱}

حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی: بنده مدت هاست در خدمت مقام معظم رهبری در بحث‌های فقهی مفصل و بسیار سخت که در مسائل مستحده و محل ابتهای نظام انجام می‌گیرد، حاضر بوده‌ام؛ معمولاً در مسائل مستحده که فقها هم بحثی را ارائه ندادند یا کمتر ارائه داده‌اند، آن قابلیت‌ها و ویژگی‌های اجتهادی یک مجتهد مطلق وارد مسأله می‌شوند. در نوع اوله‌ای که در مسأله بایستی به آنها استناد شود، متأخر از این ادله تعیین شود، کیفیت جمع بین ادله روشن شود و خلاصه بیچ‌کمی و کاستی از ایشان دیده نمی‌شود. هرگونه شک و گمان در این مسأله ناشی از جهل یا غرض است و غیر از ضربه زدن به اسلام چیز دیگری نیست. اضافه بر تسلط بر مبانی اجتهادی که هر فقیه و مجتهدی می‌بایست بر آنها مسلط باشد، دارای ویژگی‌های علمی و فقهی خاص خودشان هم هستند، یکی اینکه در مسائل رجالی دارای معلومات بسیار خوبی هستند و در رجال واقعا کار کرده‌اند و جزء مجتهدینی هستند که به مسائل رجالی اهمیت می‌دهند؛ تفوق چشم‌گیری در مسائل رجالی دارند که این خود یکی از موجبات اعلمیت یک فقیه است. امتیاز دیگر ایشان، فهم سالم و ذوق سلیمی است که در فهم آیات و روایات دارند، مسأله استظهار و استقاده از ادله لفظی در استنباط بسیار مهم است؛ بلکه اساس قهت است، من در این مدت دیده‌ام که ایشان بسیار جالب استظهار می‌کنند. نکات ادبی را خوب بررسی و حلاجی می‌کنند و از آنها دلالت‌های جالبی را به دست می‌آورند. همچنین نظم منطقی و دقیق ذهن ایشان معمولاً در تدوین و نتیجه‌گیری بحث‌های پیچیده علمی بسیار مهم و کارساز است.^{۱۴۲}

^{۱۳۸} همان، صص ۷۷ و ۸۱

^{۱۳۹} ماهنامه جانباز، مرداد ۸۳، صص ۵۹ و ۶۲

^{۱۴۰} پرتوی از خورشید، علی شیرازی، ص ۲۱

^{۱۴۱} همان

^{۱۴۲} درس خارج فقه ۷۶/۸/۲۸ و ولایت فقیه، کنون عزت و اقتدار، ج ۴، صص ۲۹۳-۲۹۴

آیت الله امامی کاشانی: رهبر معظم انقلاب، از نظر دک فقهی در سطح بالایی قرار دارند و با برخورداری از ذوق سرشار در حدیث و رجال و اهتمام به سند احادیث، حقیقتاً در مقام فتوایک مفتی به تمام معنا مقدر و در عین حال محتاط هستند، ایشان به تمام رموز سیاست و حکومت آگاه بوده و شخصی با تقوا، محبوب، مخلص، عالم و دارای نبیه فقهی هستند.^{۱۴۳} مرحوم آیت الله مشکینی: به تصدیق و تأیید عده زیادی از فقههای خبرگان، علما و مجتهدین که من از آن اطلاع دارم و خاصه تصدیق حضرت امام (ره) که بارها فرموده بودند: ایشان شایسته رهبری جامعه هستند. در اجتهاد و قهات معظم له، بیچ تردیدی وجود ندارد. ایشان استعداد فم و قدرت استنباط حکم را از کتاب و سنت داشته و دارند و خدشه در این مساله غیر از غرض ورزی چیز دیگری نیست.^{۱۴۴}

حضرت آیت الله جوادی آملی: اجتهاد و عدالت آیت الله جناب آقای حاج سید علی خامنه ای مورد تأیید می باشد. تردیدی نیست که مقام معظم رهبری همچون امام خمینی (ره) جلوه ها و شونات زنده و کارآمد نظام ولایت فقیه را به زیبایی ارائه کردند، لازم است امت اسلامی در تقویت رهبری معظم له در بذل نفس و نفیس (جان و مال) در هر کوزه نثار و ایثار دین نفریاند.^{۱۴۵}

آنچه که گذشت، بخشی از سخنان علما و مراجع در خصوص مقام قهات و مرجعیت حضرت امام خامنه ای بود، اما به بیان سخنانی دیگر راجع به مقام تقوا، معنویت، مدیریت و به ولایت رسیدن مقام معظم رهبری می پردازیم:

۱- عارف بالله و دلسوخته حضرت بقیه الله (ع) مرحوم آیت الله سید رضا بهاء الدینی: از همان زمان، رهبری را در آقای خامنه ای می دیدم؛ زیرا که ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام (ره) بوده است. بید او را در اهدافش یاری کنیم، باید توجه داشته باشیم که مخالفت با ولایت فقیه، کار ساده ای نیست. بهنگامی که میرزای شیرازی بزرگ، مبارزه با دولت انجمن را از طریق تحریم تنباکو آغاز کرد، یک روحانی با او مخالفت کرد و میرزا با شنیدن مخالفت او، وی را نفرین کرد؛ همان نفرین باعث شد که نسل او از سلک روحانیت محروم شوند، پسر جوانش جوان مرگ شد و حسرت داشتن فرزند عالم به دل او ماند.^{۱۴۶} جمعی از علما که اکنون برخی از آنان زنده اند، چند سال قبل از رحلت امام خمینی (ره) محضر آیت الله بهاء الدینی می رسند و ایشان می فریاند: مساله قائم مقامی (مقری) سر نمی گیرد، خیال می کنند می توانند برای شیعه از جانب خود رهبر و مرجع دست کنند، و بخشی ما به آیت الله خامنه ای است.^{۱۴۷} شیعه همین مطلب به نقل از آیت الله فاطمی نیا در جمع دیگری از علما: من این مطلب را به جامی گویم و شما هم به جا حکم بگویید. ۴ بزرگ به من فرموده اند و هر ۴ نفر هم زنده اند. سخنان این بزرگواران را هم ضبط کرده ام. من این مطلب را جدا جدا از این ۴ بزرگوار پرسیده ام و با هم نبوده اند. این ۴ نفر حضرات آیات، آیت الله بهاء الدینی، حاج آقا احمد، جناب آقای احدی از علما و حجت الاسلام و المسلمین حیدری کاشانی هستند. سال ۶۱ آقای مقتری قائم مقام می شود و هر ۴ نفر نگران می شوند، همان سال این با خدمت آیت الله بهاء الدینی می روند و از ایشان در مورد بهر آینده می پرسند. این مطالب که از آیت الله بهاء الدینی نقل خواهم کرد عین عبارت هست و کسانی که مکتوب نیز می خوانند به کتاب سیری در آفاق مراجعه کنند. آیت الله بهاء الدینی در جواب این ۳ عزیز فرماید: «آقای مقتری رهبری می شود، همه می امید ما فرزند عزیز زهر اسید علی خامنه ای است. ایشان را اطاعت و حیات کنید» بعد از رحلت امام (ره) و ولایت رسیدن مقام معظم رهبری در سال ۶۸

^{۱۴۳} روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۶/۹/۱ - سایت farsnews.com

^{۱۴۴} خطبه های نماز جمعه قم، ۷۶/۸/۳۰

^{۱۴۵} مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، ص ۷۲

^{۱۴۶} آیت بصیرت، خاطراتی از زندگی عارف بزرگ آیت الله بهاء الدینی، ص ۱۳۱

^{۱۴۷} صبح صادق ۸۴/۳/۱۶ - خبرنگار رهوا از یک منبع آگاه

ایشان به دیدار آیت الله بهاء الدینی می روند، آیت الله بهاء الدینی با آن کمولت سن اصرار داشتند که دست ولی فقیه را بوبند و حضرت آقا هم نمی گذاشتند، این عالم بزرگوار وقتی امتناع رهبر انقلاب را می بیند، می فرماید: اجازه دهید تا من دستتان را بوسم تا فردا که به محضر جده ام زحرا (س) مشرف شدم، به ایشان عرض کنم، دست ولی خود را بوسیدم^{۱۴۸}. از زبان داماد این عالم ربانی: آیت الله بهاء الدینی از این دیدار بسیار به وجد آمدند و به مقام معظم رهبری با عنوان «السلام علیک یا ودیة الله» سلام دادند این در حالی بود که مقام معظم رهبری از نظر سنی جای پسر آیت الله بهاء الدینی به حساب می آمدند آیت الله فاطمی نیا فرمودند: بنده روی نبر امام حسین (ع) در خانه خدا آن هم در مجلس حضرت زحرا (س) اگر چیزی را یقین نکنم، نمی گویم بدانید و آگاه باشید، هر کس کوچکترین حرف در تضعیف مقام رهبری بزند هر کس اندیشه ای داشته باشد که ضد مقام رهبری باشد، خدا او را نخواهد بخشید، این را یقین بدانید، اگر انظار پاشیده و پوسیده به شما عرضه کردند، قبول نکنید؛ این مرد بزرگ عز اسلام است و هر کس که با این مرد بزرگ با مقام معظم رهبری مخالفت کند، خداوند از او نمی گذرد^{۱۴۹}.

۲- مرحوم عارف بالله آیت الله محمد تقی بخت: برخلاف چیزی که از ایشان متصور است، شخصی سیاسی نیز بوده اند و ساگردیست ساله ایشان آیت الله مصباح یزدی نقل می فرمودند که مشوق و توصیه کننده من به امور سیاسی و حکومتی آیت الله بخت بوده اند. حجت الاسلام مرتضی آقا ترانی (نایب مردم تهران در مجلس) نقل می کند که آیت الله بخت فرمودند: باید وقت شود که جلسیان در نهایت به نظری ولی فقیه برسند و مانند گان ابتدا به نظرات ولی فقیه در زمینه های مختلف آشنا شوند، ولایت فقیه در همه امور می تواند دخالت نماید. حجت الاسلام شیخ کاظم صدیقی فرمودند: از قبل انقلاب هم آقا و هم آقای بخت نسبت به هم ارادت داشتند و بعد از رهبری ایشان، آنچه از خلوت آنها یادم هست، این بوده که آقای بخت حامی انقلاب و شخص رهبر عزیزمان بودند، یکی از دوستان نزدیک که مثل من به حضور آیت الله بخت رفت و آمد داشتند، نقل کردند که در یک جلسه دوسه نفره ای که خدمت آیت الله بخت بودیم، یک کسی خواستند مطلبی انتقاد گونه به مقام معظم رهبری بازگو کنند که آقای بخت با یک نگاه تندی به او فرمودند: شما بهتر از ایشان سراغ دارید؟ من که بهتر از ایشان سراغ ندارم. حاج آقا صدیقی همچنین می فرمایند: وقتی مقام معظم رهبری را خطری تهدید می کرد، ایشان رهبری را از آن مطلع می کردند و خیلی دعای کردند، آیت الله بخت بخت سیر و حادثان این بود که در امور مدیریتی کشور دخالت نمی کردند، این خودش تقویت مدیریت کشور و رهبری بود، ولی دلسوزی ایشان را داشتند و در خلوت با آنچه لازم خیرخواهی بود، نسبت به آقای فرمودند. آیت الله بخت به بنده فرمودند که در خواب دیدم که حضرت صاحب الزمان (ع) در مجلسی حضور داشتند، علای بزرگ اسلام هم در خدمت حضرت بودند، آیت الله خانم ای وارد شدند و حضرت مهدی اروا خاندان جلوی پای ایشان، تام قد بلند شدند و برای ایشان جایی برای نشستن باز کردند^{۱۵۰}. فرزند آقای بخت (علی بخت) نقل می کند که در اواخر عمر شریف پدر که مقارن با سفر مقام معظم رهبری به کردستان در سال ۸۸ بود، مرحوم پدرم ختم صلوات بانی برای سلامتی ایشان گرفته بودند. حجت الاسلام فهیمی اصفهانی از اساتید حوزه علمیه قم: یکی از رقابا به نام آقای رحالی، که خیلی رفت و آمد داشت از قدیم با حضرت آیت الله بخت و درس ایشان را خیلی شرکت می کرد و خیلی آدم با صفا و سالم و خوبی است، ایشان چند مورد از آیت الله بخت را برای ما نقل می کرد؛ یکی اینکه می گفت، آیت الله بخت، به این راحتی هر کسی راز را نمی داند برای ملاقات، آن هم برای ملاقات های طولانی و این حرف ها، ولی مقام معظم رهبری مرتب به خانه آقای بخت می رفتند

^{۱۴۸} به نقل از آیت الله فاطمی نیا

^{۱۴۹} بر اساس برداشت دقیق از فایل صوتی سخنرانی ایشان

^{۱۵۰} گفتگوی روزنامه وطن امروز با حجت الاسلام صدیقی راجع به آیت الله بهجت ۸۹/۲/۳۰

و این بایک رابط صمیمی داشتند. زیاد و به طور مختصانه آقامی آمدنم و می رفتند خدمت آیت الله بجهت. یکی از زمانهایی که ایشان می گفت زمان ملاقات این دو بزرگوار بوده است، سحر بود و ساعت ناه به اذان صبح. ایشان می گفت که آیت الله خانم ای کبابی سحر می آمدند. در آن موقعیت حساس می آمدند خدمت آیت الله بجهت و می رفتند. خوب این نشانۀ علاقه شدید آیت الله بجهت به مقام معظم رهبری است که در این موقع شب و سحر آقارامی خوانند و با هم بودند و صحبت می کردند. بعد از ایشان می گفتند چند سال پیش که آیت الله خانم ای یک هفته ای تشریف آوردندم، جمعیت زیادی برای استقبال آمده بودند در خیابانها، آیت الله بجهت هم آمدند جزء جمعیت استقبال کنندگان. حالیکه مرحومی در سن حدود نود سال! ایشان هم آمدند در جمع استقبال کنندگان آیت الله خانم ای. ایشان می گفت که یک شخصی به ایشان گفت که حاج آقا شهاب این سن و سال آمدید و وسط این جمعیت استقبال کنندگان؟ آیت الله بجهت فرمودند: «اگر مردم می دانستند که استقبال این سید چقدر ثواب دارد هیچ کس در خانه نمی نشست». شش ماه قبل از فوت آیت الله بجهت ایشان فرموده بودند که: آقا را بگوئید باینجا ایشان کار دارم. آقارا خواسته بودند و آیت الله امام خانم ای آمده بودن این جاقم. صحبت با بی با هم داشتند از جمله آیت الله بجهت فرموده بودند: «خطری به سمت شما دارم می آید و من این خطر را احساس می کنم و من آن چه باید برای شما انجام بدهم، برای سلامتی شما انجام داده ام (حالاتی باشد یا هر چیز دیگر)» و فرموده بودند: «خودتان هم همکاری می توانید انجام بدهید». (بعید نیست که امثال حوادث قندهار باشد). آقا زاده آیت الله بجهت نیز می گفت که یک موقعی آیت الله خانم ای تشریف آوردندم، بعد آیت الله بجهت فرمودند: همه از اطلاق بروند بیرون، من با آقا حرف خصوصی دارم؛ که پسر آقا و بعضی های دیگر هم حضور داشتند و بعد تا مدتی با هم بودند و به طور خصوصی و ما به رفیق بودیم بیرون از اطلاق، این قدر با هم صمیمی بودند. حجت الاسلام احدی، از شاگردان علامه حسن زاده آملی و آیت الله بجهت (ره) در یکی از سخنرانی های خود، خاطره ای را از آیت الله بجهت (ره) نقل کردند که مضمون آن در زیر آمده است: روزی یک جوان دانشجو نزد آیت الله بجهت رفت و جلوی همه با محنی تند گفت: آقای بجهت! اعلم کیست؟ ظاهر هدف آن جوان این بوده است که از آیت الله بجهت بشود که کسی غیر از آیت الله خانم ای اعلم است. آیت الله بجهت (ره) فرمود: دنبال اعلم نگرید. ببینید علم دست کیست؟ روزی هم فرد دیگری بعد از انصاب آقا، به رهبری خدمت مرحوم آیت الله العظمی بجهت می رسد و می گوید: آقای خانم ای انسان بزرگوار است؛ اما برای رهبری و جانشینی امام (ره) جوان است. . . آیت الله بجهت با فراستی کم نظیر در جوابش می فرماید: یک بار گفتند علی (سلام الله علیه) جوان است، برای هفت پستان بس است!

۳- مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی (ره): شما اگر محکم می کنید که در تمام دنیا (میان) رئیس جمهورها، سلاطین و امثال اینها یک نفر را مثل آقای خانم ای پیدا کنید که معتقد به اسلام باشد و خدمتگزار و بنای قلبی اش این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی کنید ایشان را من سالهای طولانی می شناسم^{۱۵۱}. امام خمینی (ره) خطاب به مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری ایشان: هر موقعی که شاه سفر می رود، من مضطرب، تسم تا بر کردید. خیلی سفر نرود^{۱۵۲}. مرحوم حجت الاسلام سید احمد خمینی بعد از انصاب آقا به ولایت فرمودند: اگر شما مردم پشت سر رهبری باشد و مثل من که بعد از امام با خدای خود و امام عهد کرده ام که کوچکترین قدمی را علیه رهبری و برخلاف حتی میل رهبری برندارم، شما هم چنین پیانی را امروز بکنید که اول داشته اید امروز تجدید کنید، مطمئن باشید که ما در تمام زمینه با آمریکا پیروزی می شویم اگر روزی حرکت ما با ولی فقیه نخواهد، بدانید نقض از ماست، هر کس بگوید که اطاعت از امام خمینی غیر از اطاعت از آیت الله خانم ای است در خط آمریکا است، من به عنوان فرزند امام (ره) از اینجا به رهبر خودم (امام خانم ای) خطاب می کنم، رهبر من مرید شما، تسم و هر چی شما بکنید من هم بکنم (من سخنرانی + وصیت نامه)

^{۱۵۱} صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۷۱

^{۱۵۲} کیهان ۸۶/۴/۲۶

حاج آقا احمد پنجمین فرمودند: حضرت امام (ره) بارها از جناب عالی به عنوان مجتهدی مسلم و بهترین فرد برای رهبری نام برنده انتخاب شایسته و بسیار خداپسندانه حضرت عالی باعث شادی تمام دوستداران اسلام و انقلاب اسلامی در جهان گردید. حضرت عالی از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و همیشه مورد تأیید و تکریم امام عزیزمان بوده اید.^{۱۵۳} از زبان احمد آقایی خمینی: وقتی که داشت تلویزیون آقایی کیم ایل سونک را با آقایی خانم ای که در کره بودند نشان می داد رنگ امام (ره) به صدا درآمد دیدم به طرف اطاق امام و دیدم که دو زانو نشسته نزدیک تلویزیون و به تلویزیون خیره شده فکر کردم سکه کرده، داد زدم، دیدم برگشت گفت: یاباشین؛ نشستم، گفت احمد آقایی بینی این غنمخت را وقتی که عصایش را برمی دارد و قدم برمی دارد حیث نیست ایشان بعنوان رهبر آینده نباشد من هم بشما (احمد آقا) گفتم هم به اکبر آقا (هاشمی رفسنجانی) تکلیف من تمام است من اگر بگویم اختلاف ایجاد می شود. در قسمتی دیگر می فرمود: امام وقتی که آقایی خانم ای را می دید چهره اش باز می شد مانند حالتی که آدم عشقش را می بیند و خوشحال می شود دست خودش نیست. امام ابرو و چهره اش باز می شد بلند می شد و به طرف آقایی خانم ای به راه می افتاد و حالا هر چند نفر حضور می داشتند. من ده بار بیشتر خودم می دیدم این موارد را. اکبر هاشمی رفسنجانی: در جلسات آخر عمر حضرت امام خمینی (ره) برای مقام معظم رهبری کلمه «رهبر برادر» را بکار می بردند که قطعاً این تعبیری معنای خود و در همان لحظه هم امام بر شایستگی آیت الله خانم ای برای رهبری تأکید داشتند.^{۱۵۴} ۴- آیت الله العظمی اراکی (ره): ملت ایران، قدر این نعمت الهی را می داند و اکنون از وارث امام خمینی (ره) تبعیت می کنند، انتخاب شایسته جناب عالی به مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران باید دلگرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است.^{۱۵۵}

۵- آیت الله حسین وحید خراسانی: آیت الله محمد مهدی شب زنده دار در درس خارج فقه خود که در مسجد اعظم قم برگزار شد، با اشاره به حیات آیت الله وحید خراسانی از مقام معظم رهبری گفت: آیت الله العظمی وحید خراسانی که ما بایت و چند سال خدمت ایشان مشرف می شدیم و تلمذ کردیم، چندبار در جلسات مختلف فرمودند «کارهای آیت الله خانم ای بر اساس موازین است و ایشان ضوابط شرعی را مراعات می کنند و اصل در این است که هوا و هوس ندارند و وقتی تشخص می دهند که این حکم، حکم خداست به آن عمل می کنند و این یک شهادت بزرگی است». استاد درس خارج حوزه علمیه قم گفت: در جلسه دیگری هم آیت الله وحید خراسانی از آیت الله خانم ای و پدر ایشان تعریف کردند و درباره رهبر معظم انقلاب اسلامی گفته است: من ایشان را از قدیم می شناسم و در سلیم القس بودن ایشان تردیدی ندارم، من به آیت الله خانم ای ارادت کامل دارم تضعیف نظام را حرام می دانم و به ولایت ایشان (رهبر معظم انقلاب) التزام دارم. بهنگامی که آیت الله آملی لاریجانی برای مشورت به خدمت آیت الله وحید خراسانی رسیده بودند تا نظرات ایشان را در خصوص پست ریاست قوه قضاییه جویا شوند ایشان فرمودند به هر طریق که می توانید این سید را کمک دهید ایشان تنها است اگر شما او را کمک نکنید پس چه کسی به ایشان یاری رساند. آیت الله وحید خراسانی، در دیدار با جمعی از اساتید حوزه با تأکید بر پشتیبانی دائمی از جمهوری اسلامی گفت: حفظ این نظام از اوجب واجبات است. (هر چند ایشان به عملکرد مسئولین و دولت تقدیر جدی دارند)؛ روزی یکی از طلبه ها خدمت آیت الله وحید خراسانی می رود و از اوضاع و احوال کشور گلایه می کند و ایشان خطاب به این طلبه جوان می گویند آیا من می توانم کشور را اداره کنم؟ این طلبه جوان بعد از مدتی تکلم می گوید؛ خیر شما نمی توانید این کشور را اداره کنید آیت الله وحید می گویند: به راستی چه کسی بهتر از مقام معظم رهبری می تواند این کشور را اداره کند و اگر این نظام اسلامی نباشد، معلوم نیست چه درمی آید؛ بدتر از گذشته می شود. حمایت از این نظام را لازم و واجب می دانم.^{۱۵۶}

^{۱۵۳} ولایت فقیه، کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۲۹۷ - روزنامه رسالت ۶۸/۳/۱۶

^{۱۵۴} پرتوی از خورشید، علی شیرازی، ص ۳۸

^{۱۵۵} مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان - روزنامه جمهوری اسلامی ۶۸/۳/۲۲

^{۱۵۶} پایگاه اطلاع رسانی تبیان ۸۷/۲/۱ و سایت پرسمان دانشجویی

۶- شهید آیت الله مرتضی مطهری: من از اخلاص آقای خانم‌ای تعجب می‌کنم، ایشان بیچ به دنبال خودنمایی نیست که بخواهد خودش را مطرح کند و خودش را نشان دهد، من در جریان کیمتة استقبال از حضرت امام خمینی (ره) بیشتر به تقوای ایشان پی‌بردم، سید علی خانم‌ای از نمونه‌های ارزنده‌ای است که برای آینده موجب امیدواری است.^{۱۵۷}

۷- حضرت آیت الله صافی گلپایگانی: بنده در تمام ملاقات‌های خصوصی با مسئولان و ائمه جمعه سفارش می‌کنم که تقویت آقای خانم‌ای تقویت نظام و انقلاب است، خدا را شکر کنید که ایشان در تمام مسائل و تمام خطرات پیشقدم بوده‌اند و واقعا نخدای خوبی است در این دریای طوفان زده. شما خیال نکنید اگر ما اعتراض داریم، مخالف روند نظام و انقلاب هستیم، نه بلکه از روی دلسوزی برای نظام و تقویت رهبری حرف می‌زنیم و در تمام مراحل، پشتیبان هستیم. ما چه حکومتی را بپذیریم که در رأس آن مثل آیت الله خانم‌ای را پیدا کنیم؟ کسی بهتر از ایشان که با تمام وجود مقابل دنیای زورگو و بی‌منطق ایستاده است و دنیا هم حساب می‌برد و ما باید او را کج کنیم. ایشان (رهبر معظم انقلاب) نعمت بزرگ خداست؛ اگر قدر ایشان را ندانیم چوب می‌خوریم. پس از دیدار بارهبر معظم انقلاب: بایدهن ایشان تمام غم‌های من فروریخت.^{۱۵۸} آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره): حجت الاسلام راشد زیدی می‌فرماند که مرحوم آیت الله گلپایگانی بعد از انصاب حضرت آقا به رهبری، عبا ی ظریفی برای رهبری هدیه فرستاد و فرمودند: اگر دیدم کاری را شما انجام می‌دهید و از نظر من خلاف بود، بنده تذکر می‌دهم، اگر تغییر ندادید، دیگر صحبتی نمی‌کنم و تضعیف شما را حرام می‌دانم، عده غطت شماست. شما رهبر مسلمین هستید و نمی‌خواهم در یک فرعی صحبتی کنم که باعث تضعیف شما شود.

۸- شهید آیت الله دستغیب: چیزی که بنده نسبت به این شخص بزرگ (آیت الله خانم‌ای) فهمیده‌ام این است که فردی است خدایی، هوپرست نیست، مقام نمی‌خواهد، قدرت نمی‌خواهد به دست بگیرد؛ امتحان خودش را قبل پیروزی و بعد پیروزی داده است، در هر پستی که بوده امتحان خودش را داده است، کسی که امام جمعه تهران باشد، آن وقت در جهه‌ها برود، در سگرها از اسلام دفاع کند. این مرد بزرگ مقامی برای خودش قائل نیست؛ به عین مثال رهبر عظیم‌الشان امام خمینی (ره) که فرمودند: به من خدمتگذار بگویید بهتر از رهبر است، آیت الله خانم‌ای هم ایگونه هستند.^{۱۵۹}

۹- آیت الله سید علی حسینی سیستانی: همواره پشت سر رهبر انقلاب (مقام معظم رهبری) حرکت کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید.^{۱۶۰} حزب مؤتلفه اسلامی و جمعی از طلاب و روحانیون ایرانی در سفری که به عراق و دیدار با آیت الله سیستانی داشته‌اند، نقل می‌کنند که ایشان فرموده‌اند: امروزه در دنیا عزت تسبیح و اسلام، عزت جمهوری اسلامی ایران و عزت ایران اسلامی در کربلا عزت مقام معظم رهبری است، من هر روز برای سلامتی آیت الله خانم‌ای دعای می‌کنم؛ تمامی افراد مدین باید پیرو و مدافع ولایت فقیه باشند (شهید بهین نقل از دلادانان حجت الاسلام شمرسانی). روزنامه جمهوری اسلامی از دیدار آقای هاشمی رفسنجانی با آیت الله سیستانی در عراق حکایت می‌کند، که آیت الله سیستانی به هاشمی رفسنجانی به خاطر اختلافاتشان با ولی فقیه انتقاد می‌کنند و به او می‌گویند: شما اگر خودتان در ایران متحد باشید همه مشکلات حل خواهد شد. آقای هاشمی رفسنجانی گفت: ما اختلاف نداریم، من و رهبری با هم خیلی خوب هستیم و بیچ مشکلی نداریم. البته گاهی اختلاف نظرهایی پیش می‌آید ولی هر جا توانیم حل کنیم من کوتاه می‌آیم و از ایشان تبعیت می‌کنم آیت الله سیستانی فرمودند: بلد خبردارم که شما گفته‌اید نظر ایشان برایتان حجت است و تبعیت می‌کنید

^{۱۵۷} ولایت فقیه، کانون عزت و اقتدار، ج ۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۷ - خاطرات سبزو، ص ۷۷

^{۱۵۸} دفتر ایشان و مجموعه سخنرانی‌ها

^{۱۵۹} سید علی اصغر دستغیب و rajanews.com

^{۱۶۰} هفته‌نامه پرتوش، ۵۳۸، ص ۳، ۱۳/۵/۸۹

ولی مصاحبه آقای زیباکلام با شما را که خواندم دیدم شما هم اختلاف زیادی دارید. این کتاب (هاشمی بدون روتوش) برای من مهم بود و من آن را دوبار خواندم. هاشمی رفسنجانی گفت: این ما مهم نیست چون مباحث فکری است. آن چه مهم است این است که در عمل ما متحد عمل می‌کنیم و به نظر رهبری عمل می‌شود. این بحث هر چه ادامه پیدا کرد آیت الله سیستانی قانع نشدند و حدود نیم ساعت به همین مطالب گذشت تا این که آقای افشار مسئول تشریفات از همه حضار خواست آنها را تنها بگذرانند تا صحبت باره به طور خصوصی ادامه دهند.^{۱۶۱}

حضرت آیت الله مکارم شیرازی: اگر مقام معظم رهبری حرمت نداشته باشند امروز بیچ کلام از ما ایرانی‌ها حرمت نخواهیم داشت، تبعیت از حکم حکومتی ولی فقیه بر مباح تقلید هم واجب است. حضرت آیت الله نوری همدانی: آیت الله خامنه‌ای حسین (ع) زمان است و دشمن نخواهد توانست یک ولی فقیه دیرمدیر، شجاع، فصیح و زمان شناس را تحت تاثیر قرار دهد. آن قدر ویژگی و شایستگی از جمله شجاعت، تدبیر، فربنگ، فقه، زمان شناسی و معلومات در وجود آیت الله خامنه‌ای هست که بعد از امام راحل بیچ کس نمی‌توانست این خلا را پر کند. خامنه‌ای کوثر است، دشمن او ابراست، اگر دوستان و مؤسسان امنیتی اجازه دهند برای استقبال از رهبر انقلاب شخصاً به عوارضی قم می‌روم. آیت الله حق شناس (ره): برخی می‌پرسند (اعلم) کیست؟ بنده می‌گویم: ببینید علم (رحم) دست کیست؟ اگر خدای ناکرده علم بپتند آن وقت نه اعلم می‌ماند غیر اعلم. آیت الله مصباح یزدی: زیر سوال بردن ولایت فقیه در حد شرک به خداست (طبق حدیث شریف امام صادق علیه السلام) و احترام به مقام معظم رهبری، احترام به امام زمان (عج) است، اگر امثال بنده شانه روز تسبیح به دست بگیرم و فقط خدا را شکر کنم که چنین رهبری به ما داده است و الله معتمد که از عمده شکر این نعمت بر نمی‌آیم، رهبر عزیز ما تالی تلو مصوم (ع) است؛ سخنان بسیار زیاد دیگری از علما و مؤسسان هست که وجود دارد و ما واقعاً مختصر گفتیم.

آیات عظام جوادی آملی، مصباح یزدی، احمد خاتمی و... و بسیاری از مؤسسان اعتراف دارند و با چشم خود دیده‌اند که زندگی و وسائل خانواده حضرت امام خامنه‌ای بسیار ساده و حقیقتاً در حد مستضعفین جامعه و بلکه پایین تر است و بیچ یک از فرزندان ایشان وارد کار اقتصادی نشده‌اند و بسیار پاک و طلبه‌ای ساده هستند و شیاعیات جز دروغ چیزی نیست، برای اثبات این امر کافی است به عین سخنان عطاء الله مهاجرانی (وزیر فراری دوران اصلاحات که این سخن را در جمع ضد انقلاب و دشمنان در خارج از کشور بیان کرده است و ویدئو آن موجود است) دقت کنیم: لا اقل خود من که از آغاز انقلاب در مجلس بودم و دولت و آیت الله خامنه‌ای را می‌شناسم، به عنوان منتقد ایشان اقرار می‌کنم که یک نقطه خاکستری حتی نه تاریک در زندگی ایشان و خانوادش نمی‌شود پیدا کرد، من هنوز روی این سخن خودم هستم، بیچ نکته سیاهی در کارنامه زندگی ایشان و خانوادش (دیدم، دیدم، دیدم) مصطفی و دیدم، دیدم، دیدم) که اشتباه فردی به نام تجتبی خامنه‌ای که هم نام فرزند آقا و دارای برایی هست با ایشان اشتباه می‌گیرند. به لحاظ اقتصادی نمی‌توان پیدا کرد. من چهار سال با آقای خامنه‌ای، همسایه روبرو بودیم، یعنی من مانده مجلس بودم توی خونه نزدیک پارلمان زندگی می‌کردم، ایشان رئیس جمهور بودند، توی همون کوچه‌ای که ما زندگی می‌کردیم، خونه‌ای که ایشان ۴ سال به عنوان رئیس جمهور توش زندگی کردن، ۳ تا اتاق بیشتر نداشت، ما شاید بودیم در نوع زندگی و نوع رفتار و... اتفاقاً مشکلی که من دارم با دوستان (= منافقین و ضد انقلاب) اینکه گاهی یک سری اطلاعات اشتباهی رو مطرح می‌کنن، این اطلاعات اشتباه ممکنه در درجه اول خود اونهارو فریب بده، بعد دیگری رو فریب بده. بنابراین نباید فریب امثال مستند های bbc و ماهواره‌ها را بخوریم، آیت الله جوادی در درس تفسیرشان فرمودند: بی بی سی و امثال آن مصداق این آیه شریفه است: یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسقٌ بنبأٍ فتنبئوا^{۱۶۲}. حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند: از این ترس نداشته باشیم که فلان رادیو یا دولت خارجی چه می‌گوید، رادیو باید به ما فاش بدهند، آن روزی

^{۱۶۱} روزنامه جمهوری اسلامی، صفحه داخلی، ۸۸/۳/۹.

^{۱۶۲} آیه ۶ از سوره حجرات

که آمریکا را تعریف کند باید عزا گرفت... آنها باید نقش دهند و ما هم باید محکم کارمان را انجام دهیم.^{۱۶۳} در خصوص پیم یا یگار کشیدن رهبری قبل از به ولایت و رهبری رسیدن هم باید گفت که این کشف تازه ای نیست و باید گفت که ایشان همانطور که گفتیم از سنین جوانی به حکم آیت الله میلانی بزرگ در مشهد، مجتهد بوده اند و دارای تقوا و طهارت کاری که حرام قطعی شرعی باشد را ترک می کنند و خیلی از بزرگان مثل علما قدیم نجف، مانند: آیت الله قاضی یگار می کشیده اند یا امثال آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی، آیت الله بهاء الدینی و... (مزاج: البته یگار و پیم آن موقع طبیعی بوده) ضمناً جریان یگار و پیم مخصوص قبل از به ولایت رسیدن ایشان و زمان ریاست جمهوری و اینها بوده و بعد از انتصاب به ولایت فقیه و رهبری مراقبه نفس ایشان از مکر و هت یا حتی غیر عرفیات بسیار زیاد شده، به حدی که وقتی علامه حسن زاده آملی در پیش ایشان دو زانو نشسته و قصد داشتند دست ایشان را بوسند و آقا نگذاشتند به آقا فرمودند: اگر یک مکروه از شما سراغ داشته ام این کار را نمی کردم. استاد رحیم پور از خدی می گوید: بعد از انتصاب آیت الله خامنه ای به عنوان ولی فقیه در سال ۶۸، ایشان را به طور خصوصی ملاقات کردم. در این دیدار به ایشان کمی تحولات تعارف کردم که ایشان از خوردن آن امتناع کردند؛ وقتی علت را پرسیدم، توضیح دادند که بعد از قرار گرفتن بار مسئولیت جدید (ولایت) استفاده از تحولات را نیز برای خود ممنوع کرده اند.

شبهه آخر را که می خواهیم بررسی کنیم این است که خبرگان رهبری بعد از رحلت امام خمینی (ره) گنج بوده اند و نمی دانستند که چه کسی جانشین امام می شود و یکنه اکبر هاشمی رفسنجانی با ذکر خاطره ای نقش به سزایی در رهبردن حضرت آیت الله خامنه ای ایفا می کند. در پاسخ ابتدایی به این سخن کزاف و سیویده باید گفت که اگر نگاه ما به ولایت فقیه و تعیین آن زمینی باشد، باید هم چنین شهادتی پیش بیاید حال آنکه اگر مباحث ما را از اول تا به الان دنبال کرده باشید، اثبات نمودیم که مسأله تعیین ولی فقیه، انتصاب عام از جانب امام زمان (عج) است نه انتخاب خبرگان (در همین تحقیق به شبهه دور در خبرگان رجوع شود) از این بحث ما هم که بگذریم با بازخوانی روایت های تاریخی نشریافته از روزی که خبرگان به کشف و شناسایی حضرت آقامی رسد، نشان می دهند با توجه به شناخت قبلی خبرگان از آیت الله خامنه ای، قبل از بیان خاطره هاشمی، اکثریت مجلس به سمت امام خامنه ای گرایش داشته اند، نه اینکه بایان خاطره راست آقامی هاشمی نظرشان به حضرت آقا بر کرده. اکنون اصل فقیه:

در ابتدای جلسه خبرگان در سال ۶۸ بعد از قرأت وصیت نامه حضرت امام خمینی (ره) مذاکراتی درباره رهبری شورایی مطرح می شود. برای شورایی رهبری این سه ترکیب مطرح شد: ۱- آقایان خامنه ای، مسکنی و موسوی اردبیلی ۲- آقایان خامنه ای، مسکنی، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و سید احمد خمینی ۳- آقایان خامنه ای، مسکنی، موسوی اردبیلی، فاضل لکنرانی و جوادی آملی که نهایتاً با اکثریت آراء رأی نمی آورد (ما هم در بحث شبهه مربوط به رهبری شورایی در این تحقیق بطلان آن را ثابت کردیم) و بحث بر سر رهبری فردی ادامه می یابد. برخی از آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی برای این کار نام بردند و محور استدلالشان قید مرجعیت بود، نه صلاحیت مرجعیت و این قبل از سخن امام خمینی (ره) درباره حذف قید مرجعیت و صرف داشتن صلاحیت مرجعیت بود (مرجعیت اخص از اجتهاد است) ضمناً همین افرادی که نظرشان به آیت الله گلپایگانی بود، به علت ضعف جهانی ایشان، آیت الله خامنه ای را به عنوان جانشین و معاون ایشان پیشنهاد کردند. پس می بینید که چه در رهبری شورایی و چه در رهبری فردی، آیت الله خامنه ای به عنوان گزینه احتمالی مطرح بوده است و همه اینها قبل از نقل قول هاشمی رفسنجانی می باشد؛ ضمناً این سخن امام (ره) که باره از ایشان صادر شده بود، را حفظ هاشمی از امام (ره) نشنیده بود، بلکه افرادی مثل سید احمد هم بلاواسطه از امام خمینی (ره) شنیده بودند و نکته قابل توجه این است که هاشمی رفسنجانی هم در ابتدا سخن امام (ره) را نقل نمی کند و با اصرار عده ای که آقامی هاشمی رفسنجانی، جلد امام را بگو، سرانجام می گوید. اجتهاد آقا از قبل همانطور که گفتیم برای عده ای که ایشان و اساتیدشان را می شناختند، محرز بود و بحث بر سر مرجعیت بود که حضرت آقا بایک صلاحیت آن را داشتند ولی اقدامی برای آن انجام نداده بودند. نهایتاً هاشمی رفسنجانی خاطره را نقل می کند و اکثریت قریب به اتفاق مجلس خبرگان که از قبل هم امام عصر (عج) به دلشان انداخته بود، با ذکر این خاطره به

آیت الله سید علی خامنه‌ای رأی می دهند. (بنابران اگر سخن باشی هم نبود، با توجه به قیال اولیه مجلس خبرگان به آقا و اینکه افراد دیگری هم، نظر امام خمینی (ره) را از ایشان شنیده بودند و ضمن اینکه بحث ولایت فقیه انتصابی است، نهایتاً به لطف خداوند و عنایت مصوبین اصلاح رانسانایی و معرفی میکردند و وی (حضرت آقا) رأی می دادند، هر چند از آقای باشی در این زمینه باید شکر کرد، ولی امثال فائزه باشی که در خیابان در سال ۸۸ در جمع قده کران می گوید که: پدرم باشی (آیت الله امام) خانزای را بر سر کرد، باید گفت که: هنوز آتدر گرفتار اوام و نکلمات غیر توحیدی هستی که این چیزها را ننمشی). اولین کسی که مرجعیت و اجتهاد داشته‌ی (ثوباً) مقام معظم رهبری را علنی و آشکار و اثبات می کند آیت الله محمد زودی در خطبه های نماز جمعه است.

برخی همانند bbc فارسی شبهه می کنند که شیخ علی تهرانی و آقای منتظری از استادان پیشین آیت الله خامنه‌ای او را فاقد صلاحیت علمی و مرجعیت می دانسته اند، اولاً شیخ علی تهرانی پنج گاه استاد آقا نبوده و او فردی است که بعد انقلاب به منافقین (جهادین خلق) پیوست و در سال های جنگ تحمیلی ضمن فرار به عراق، مصاحبه های متعددی را با رادیو بغداد علیه جمهوری اسلامی و شخص امام (ره) داشته است و شهید آیت الله دکتر بهشتی ۱۵ سال زودتر از دروغ های علی تهرانی در بی بی سی جواب وی را داده است و در سال ۵۸ از آیت الله خامنه‌ای با عنوان «فقیه جهاد خامنه‌ای» یاد می کند. آقای منتظری هم استاد رسمی ایشان به حساب نمی آمده است. اتفاقاً آقای منتظری به فاصله کمتر از ۱۰ روز از به ولایت رسیدن حضرت آیت الله امام خامنه‌ای در تاریخ ۶۸/۳/۲۳ پیام تبریک به آقا می دهد که متن تبریک وجود دارد و در آن آقای منتظری، آیت الله خامنه‌ای را با اوصاف متعبد، لایق و دلسوز خطاب می کند و خلاصه بیعت می کند. اما اینکه بعداً در سال ۷۶ آقای منتظری بی تقوایی خویش را بعد از قضیه حیات از منافقین و لیبرال ها کامل تر می کند و با توپین کردن به مقام معظم رهبری و اینکه «تو اصلاً مرجع نیستی» که فیلم آن هم موجود است، بایستی گفته شود که در امثال وی و آقای صانعی کینه های شخصی بوده که به مرور زمان خود را بروز داد و مساله مرجعیت بهانه آنها بوده و بلا در بیان سالهای ۶۸ می بایست با پیام صادر شده اجتهاد و مرجعیت مقام معظم رهبری را زیر سوال می بردند، نه اینکه پیام تبریک بدهند. آقای صانعی نیز در مورد مقام اجتهاد و واجب الاتباع بودن آیت الله خامنه‌ای می گوید: «اجتهاد حضرت آیت الله خامنه‌ای مد ظله العالی ثوباً و اثباتاً نیاز به نظردادن نداشته و ندارد و نه تنها مجتهد مسلم می باشد، بلکه فقیه جامع الشرائط و واجب الاتباع است. امید آنکه سایه اش بر سر مسلمان مستدام باشد. اما همین صانعی نیز مثل منتظری نفاق و کینه اش با مرور زمان به ویژه در ۸۸ روشن تر می شود. انسان به یاد یک سری قضایای تاریخی می افتد، مثل جریان آن ۵ نفر در اواسط صفحه ۷ از همین تحقیق. مرحوم حاج سید احمد خمینی ساعاتی پس از انتصاب حضرت آیت الله خامنه‌ای به رهبری با ارسال پیام تبریکی به ایشان اظهار داشت: «حضرت امام بارگاز جنابعالی به عنوان مجتهد مسلم و نیز بهترین فرد برای رهبری نظام اسلامی هان نام می بردند. من و تمامی اعضای میت امام از حضرات آیات خبرگان محترم صمیمانه شکر می نمایم؛ چرا که معتقدیم روح امام عزیزمان از این انتخاب شاد و آرام شده است. من بار دیگر خون برادی کوچک او امر آن ولی فقیه را بر خود لازم الاجرامی دانم.

علاوه بر اشخاص کمی که نام آنها و سخنان را منی بر مرجعیت و قهاست مقام معظم رهبری ذکر کردیم، این اشخاص هم مرجعیت ایشان را تمایز کرده اند: آیت الله حاج شیخ رضا اسادی آیت الله حاج شیخ احمد حسینی کرکانی، شهید آیت الله حاج سید محمد باقر حکیم، مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، مرحوم آیت الله حاج سید اسماعیل باشی، مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی بنی فضل مرحوم آیت الله سید حسن موسوی بهدانی، حاج سید جلال الدین طاهری، آیت الله حاج شیخ محمد ابراهیم جتائی، آیت الله حاج سید کمال فقیه ایامی، آیت الله حاج شیخ هادی روحانی، آیت الله حاج شیخ عباس واعظ طبسی، آیت الله شیخ هادی باریک بین، آیت الله حاج شیخ احمد صابری بهدانی، آیت الله حاج سید علی شنبلی، آیت الله حاج سید محمد علی موسوی، آیت الله حاج شیخ محمد حسین زرنزدی و مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالرحمن غروی.

«آنچه که ضروری و مهم به نظر می رسد، مطرح و پانخ داده شد و باقی را باید به تاریخ انقلاب رجوع کرد و از روی بصیرت و تقوا فهمید.»

شبهه پانزدهم: چرا با وجود حاکمیت ولایت فقیه، هنوز در کشور مشکلات داریم و کشور ما اسلامی نشده است؟

این یک سؤال اساسی می باشد، که ما انقلاب کردیم تا رژیم طاغوتی شاهنشاهی از بین برود و کشور و جامعه، اسلامی شود و به واسطه اجرای تمامی احکام اسلام، ریشه تمامی فسادها (اقتصادی، اخلاقی و...) در جامعه از بین برود و مشکلات مادی و معنوی محو گردند و سؤال دیگر که برخی مطرح می کنند، چرا هر دو ملی فقیه مستقیم مشکلات جامعه را حل نمی کند و خودش با فساد مبارزه نمی کند؟

در پاسخ به قسمت اول سؤال، می گوئیم: بله، هدف و غایت نهایی انقلاب و نظام اسلامی این است که جامعه به صورت کامل اسلامی گردد، اما تحقق این هدف به صورت یک فعه ای نیست یعنی برای تشکیل کشوری اسلامی، فرآیند فرسنگ اسلامی، زمینه سازی برای ظهور ولی عصر (عج) و در یک کلمه تمدن اسلامی، مانیا زمندی یک فرآیند و زنجیره بستیم و این زنجیره دارای ویژگی هایی است: اولاً منطقی و دقیق است، یعنی بر اساس روندی عقلی می باشد که ناکزیر از آن، بستیم و ثانیاً قدری طولانی است و نیازمند زمان است و بارسیدن به هر مرحله از این زنجیره ما قدمی به هدف اصلی نزدیکتر می شویم. این زنجیره عبارتست از: ۱- انقلاب اسلامی * ۲- نظام اسلامی * ۳- دولت اسلامی * ۴- جامعه اسلامی * ۵- تمدن اسلامی (غایت و هدف نهایی).

انقلاب اسلامی با درگونی بنیادی و ریشه ای، نظام و سیستم حکومت قبلی طاغوتی را سرنگون و زمینه و بستر را برای تشکیل نظام جدید اسلامی فراهم می کند و این کار با انقلاب ۵۷ در ایران انجام شد؛ مرحله دوم که نظام اسلامی است، یعنی طرح و مهندسی کلی اسلامی در جامعه پیاده و اجرایی بشود، که این هم با تحقق جمهوری اسلامی و نظام مشروع ولایت فقیه در سیستم کلی جامعه تحقق پیدا کرده است. اکنون ما مانده ایم و ۳ مرحله پیش رو و در واقع دو مرحله، زیرا اگر مرحله چهارم که ایجاد جامعه و کشور اسلامی است، محقق شود، خود به خود مرحله نهایی صورت می پذیرد. در مرحله سوم، باید دولت (مقصود تنها خود دولت که یکی از قوای سه گانه است نیست، بلکه شامل همه قوا و بلکه هر سؤلی که در جامعه است، می باشد) و تمامی کارگزاران نظام اسلامی جهت گیری ها، رفتار اجتماعی و فردی و رابطه شان با مردم را با معیارها و دستورات اسلامی تطبیق دهند؛ بعد هم آن جهت گیری ها را در مد نظر خودشان قرار داده و به سرعت به سمت آن حرکت نمایند. با این نگاه می بینیم که ما هنوز در مرحله سوم مانده ایم، مسئولین که افراد همین جامعه هستند، به صورت کامل اسلامی نیستند؛ به نظری آید از مختصرین اصلی این امر ما مردم، بستیم که در انتخابات مجلس، دولت و... به خوبی دقت نمی کنیم تا افراد صالح، متخصص و متمدد بر سر کار بیایند و کسانی باشند که دارای ایمان، نگاه و عملکردی اسلامی باشند. مرحله چهارم هم یعنی اینکه کشور، جامعه و آحاد مردم دارای سبک زندگی اسلامی شده و دین به طور کامل در زندگی فردی و اجتماعی مردم اجرایی شود، آن وقت است که تمدن اسلامی و زمینه سازی برای ظهور انسان کامل محقق می شود، یعنی هر قدر که از مرحله ۳ به پیش برویم، ما به هدف نزدیکتر می شویم و در آن صورت تمامی بشریت دارای فرهنگ اسلامی می شوند. نه حضرت امام (ره) و نه اکنون مقام معظم رهبری هیچ کدام معتقد نیستند که دولت و جامعه ما اسلامی شده است و می فرمایند که باید در این عرصه حرکت جدی نمود.

بنابراین نباید از انقلاب و نظام و دین مدام انتقاد کنیم که چرا فلان شده، انقلاب، دین و نظام ما کاملاً اسلامی و بی نقص و پاشکوی نیازهای ماست و ثمره خون هزاران شهید و استقامت علمای اسلام و مردم قدرشناس است، مثل تحقق نیافتن ۲ مرحله بعدی است، به این صورت که اگر تمامی فرامین دین اسلام ناب و تمامی آرمان های انقلاب و نظام در مسئولین و مردم عملی نشود، ما همچنان مشکلات داریم؛ مسئولینی در دولت (به معنای عام) داریم که بی تقوایی کرده اند از مصادیق بی تقوایی: خدا مد نظرشان نبوده، منافع جمعی را مقدم بر شخصی نکرده اند، دستورات و انتظارات نظام و ولایت را بر زمین گذاشته اند و اجرایی نکرده اند و خلاصه دستورات دین از واجبات و محرمات چه در عرصه فرهنگی، چه اقتصادی، چه سیاسی و... را انجام نداده اند و مردم هم به این عملکرد مسئولین بی توجهی کرده و در انتخاب آلمان، نظارت بر آلمان و مطالبه گری کوتاهی کرده اند، نقش نخبگان و خواص هم در بیداری و دادن آگاهی و بصیرت به توده های مردمی بسیار زیاد است و متأسفانه کوتاهی فراوان شده است. اگر بیماری بر طبق نسخه دکتری حاذق و دلسوز عمل نکند و بیماری اش روز به روز بدتر شود، آیا وضعیت بیمار، تقصیر پزشک یا نسخه وی است یا عمل نکردن بیمار؟!

مرحوم آیت الله احمد جتهدی در رابطه با انتقاد نسبت به انقلاب می فرمودند: «اگر نواختی در کشور و جامعه وجود دارد، با دعا و توسل و تاس با شخصیت ما و تذکر دادن به نماینده ما و مسئولین بایستی آن را رفع نمود و نوع نواقص هم به خاطر عملکرد ماست، مثلاً نماز اول وقت نمی خوانیم یا پدر و مادر از ما راضی نیست یا کسب و کار حرام داریم و... فلذا گرفتار شده و کارمان پیچیده می شود و اینها را به حساب انقلاب می گذاریم یک شخصی چند میلیون اموالش در بند عباس کم شده بود، مادر این شخص آمده بود به یکی از علما گفت: علت اینکه پسر من این ضرر بهش خورده، چند روز قبل پیش عیالش اود و به من گفتم: ما خسته شدیم چند روز هم برود پیش اون پسرست، حالا اون این کم شدن مال در بند عباس رو به حساب این میذاره که مادرش رو رنجونده و به حساب انقلاب می ذاره، که چه وضعیه؟»

بنابراین اگر قرار است اصلاحی بشود باید از مرحله سوم و چهارم شروع کنیم، در همین راستا این نکته باید گفته شود، همانطور که اشاره شد، با توجه به تاریخ بعد انقلاب تا همین الان، هر جا که ما از لحاظ های گوناگون فرهنگی، اقتصادی، سیاسی ضربه خورده ایم، وقتی علت را جویای شویم، می بینیم که فلان مسئول یا نماینده یا رئیس جمهور توصیه ما و بهادرهای قبلی امام خمینی یا امام خاندان ای را گوش نکرده و اجرایی ننموده است و با این بی تقوایی بزرگ به کشور و مردم ضربه وارد کرده است؛ در ظاهر می گویند: مثلاً اقتصاد مقاومتی یا مبارزه با مفاسد اقتصادی، اما در عمل کار و سیاست غلط خود را پیش می بندند پس اگر نخواهیم واقع بینانه بنگریم، برای داشتن کشور و دولتی اسلامی و آباد، همه مسئولین از ریز تا «دشت از یک نانوا تا رئیس جمهور» باید به وظایف خویش دقیق عمل کنند و ولی فقیه در سبب جامعه را یاری دهند. مشخصه مردم و مسئولین در تحقق این امر بسیار مهم است به نحوی که حتی اگر رهبر جامعه پیغمبر یا امام معصوم هم باشد ولی کارگزاران نالایق و خان یا مردمی بی وفادار باشد، جامعه که اصلاح نمی شود بیچ بکله که بلافاصله خواهد داد، مگر در حکومت امیرالمؤمنین این همه جناب به حضرت تحمیل نشد و مگر ایشان را در تحقق اهداف اسلامی یاری کردند؟ یا در زمان خود پیغمبر اکرم (ص) کارگشایی ما و خیانت بیانی رخ داد که پیغمبر را در تحقق نهایی اهداف اسلامی موفق نکرد، مثل یاری نکردن لشکر اسامه بن زید بن حارثه یا ممتز مسأله جانشینی بعد آن حضرت (ص).

مردم همواره باید در صحنه باشند و با انتخابات سالم از حیث انتخاب فرد اصلح و حمایت کردن، دفاع و کوشش دادن به او امر رهبری (از روی عشق، نه اکراه) در سرنوشت خود سهیم باشند، مگر این آیه را نخوانده ایم: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**^{۱۶۴} خداوند سرنوشت و آینده هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه خودشان چنین اراده ای کرده باشند، پس طبق این سنت الهی اگر غربی ما در زمینه صرفاً علوم تجربی و تکنولوژی از ما جلوتر هستند، به خاطر تلاش آنها در این زمینه است، یک سبب را که به بجا میزنید، پامین می آید خواه یک کافر آن را بالا اندازد یا یک مسلمان. ولی فقیه به ما و بالانحصار مسئولان نظام دستور به اقتصاد مقاومتی، مقابله با تهاجم و ناتو فرهنگی، تولید علم و دانش و پیشرفت علمی، معنوی و مادی کشور را داده است، آیا ما مطیع هستیم؟

پانچ قسمت دوم سوال هم مهم است، اشکال کنندگان می گویند که ولی فقیه آیت الله امام خاندان ای مشکلات جامعه را بهتر از هر کسی می داند و ضمناً هم دارای قدرت است، چرا شخصاً آنها را حل نمی کند؟ جواب این سوال با مسائل قبلی، تا حدی مشخص شد، به این صورت که بسیاری از مشکلات جامعه به خود مردم برمی گردد، در انتخابات مجلس، ریاست جمهوری، شورای شهر و... به کسانی رأی می دهند که با بی تقوایی ما، بی تدبیری ما، بی تخصصی ما، انسانی یا کشور را دچار بحران می کنند. این مسأله چه ربطی به ولی فقیه دارد؟ آیا رهبر باید جای مردم اندیشه کرده و تقسیم بگیرد؟ آیا باید خرابکاری بیانی را که با اختیار خود ایجاد کرده اند، او به زور اصلاح کند. این کار را بیچ پیغمبر یا امام معصومی هم نکرده است که بازور و سرنیزه کاری کنند؛ مگر امیرالمؤمنین (ع) کوفیان را دعوت به جهاد به معاویه نمی کرد، حال باید حضرت به زور آنها را به جهاد بفرستد، اگر اینطور باشد که باید به خدا اشکال کرد که چرا فساد و بدی در دنیا هست؟ وظیفه رهبر جامعه این است که مردم در حکومتش از هر حیث رشد کنند و نباید از مردم جلوبند صد البته که در جاهایی قاطعیت نیاز است، ولی فقیه قاطعیت نشان داده و با خائنین برخورد می کند اما مردم و مسئولان نظام هم در قبال حکومت و وظایفی دارند و قرار نیست که همه کارها را رهبر انجام دهد، وظایف

رهبر و ولی فقیه طبق شرع مقدس و قانون اساسی مشخص و معین است، می‌بایست از خود سپریم که چرا به فلان مسئول فاسد رأی داده ایم که اینگونه دچار مصیبت و گرفتاری شده ایم. همچنین باید نهادی نظارتی و بازرسی قوی تر عمل کنند و قوه قضاییه با قاطعیت بیشتر عمل نماید، پس نباید همه کارها را کردن رهبری انداخت.

از رهبری توقع نیست که فرض بنمایید مشکلات شهرداری را حل بکند، یا مشکلات فلان وزارت خانه را درست کند، یا اینکه با نانوالی که به مردم گران فروشی کرده برخورد کند، این کار با توجه به حکومت وسیع و پیچیده امروز، نسبت به صدر اسلام عطلاً و عقلاً قابل اجرائیت است، هر قسمت مسئول مربوطه ای دارد. مسائلی که دولت های گوناگون انجام می دهند، مسئولین و وزیران و قوه قضاییه انجام می دهد، همه یک طرف قضیه است، طرف دیگر جهت دادن به اینها و خط مشی تعیین کردن برای اینهاست و این بسیار مهم و اساسی تر از طرف اول قضیه است. ممکن است که آدم های خوبی مثلاً در دستگاه قضایی باشند، اما جهت دستگاه قوه قضاییه و سیاست های کلان و کلی آن اسلامی و در جهت رضای الهی نباشد، رهبری باید اینها را تنصیف کند و لو ممکن است در یک گوشه ای خطا و اشتباه قضایی هم رخ دهد. در قوه های مجریه و قانون گذاری هم بهینطور است. پس رهبری مهمترین کارش طبق قانون تعیین سیاست های کلان کشور است، یعنی آن چیزهایی که جهت گیری کشور را مشخص می کند که همه قوانین و مقررات و عملکردها باید در این جهت باشد، حضور رهبری در همه بخش های کشور به معنای حضور سیاست های رهبری است که باید با دقت انجام شود و هر جایی که این سیاست ها اجرائی شده است کشور سود کرده است و هر جایی که تخلف از این سیاست ها شده است، کشور دچار زیان و ضرر گردیده است که گاه این ضرر را بعداً متوجه می شویم. ۱

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

منابع و مأخذ این تحقیق

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اصول کافی، تألیف مرحوم محمد بن یعقوب کلینی، ۲ جلدی عربی
- ۳- کمال الدین و تمام النعمه، تألیف مرحوم شیخ صدوق، ۲ جلدی عربی فارسی
- ۴- منتهی الآمال، تألیف مرحوم شیخ عباس قمی، ۲ جلدی فارسی
- ۵- تحف العقول عن آل الرسول، تألیف مرحوم ابن شعبه، عربی فارسی، ترجمه مرحوم محمدباقر کمره ای
- ۶- احتجاج، تألیف مرحوم شیخ طبرسی، ۲ جلدی عربی فارسی
- ۷- غیبت، تألیف مرحوم ابی عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب (معروف به ابن ابی زینب)، ترجمه محمد جواد غفاری
- ۸- المعجم الوسیط، ۲ جلدی، ترجمه محمد بندر ریگی "محدث"
- ۹- ولایت فقیه، تألیف مرحوم امام خمینی، انتشارات دفتر حفظ و نشر آثار امام خمینی (ره)
- ۱۰- کشف الأسرار، تألیف مرحوم امام خمینی (این کتاب اکنون چاپ مستقل ندارد و در جوابیه کتاب منحرف کننده اسرار هزار ساله، قبل انقلاب در نجف نوشته شده)
- ۱۱- ولایت فقیه، سایه حقیقت عظمی، دفتر فرهنگی فخرالائمه
- ۱۲- ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، تألیف آیت الله عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء
- ۱۳- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، تألیف آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه امام (ره)
- ۱۴- پرسش ها و پاسخ ها، ۵ جلدی، تألیف آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه امام (ره)
- ۱۵- حاکمیت در اسلام و ولایت فقیه، تألیف آیت الله سید محمد مهدی موسوی خلخالی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ۱۶- تا ظهور، ۲ جلدی، تألیف استاد آیت الله نجم الدین طبری، انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)
- ۱۷- درسنامه مهدویت (دوره تکمیلی مهدویت) ۴ جلدی، تألیف حجت الاسلام خدامراد سلیمیان، انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)
- ۱۸- مهدویت، حکومت دینی و دموکراسی، تألیف حجت الاسلام رحیم لطیفی، انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)
- ۱۹- پیشینه تاریخی نظریه ولایت فقیه، تألیف احمد جهان بزرگی، انتشارات کانون اندیشه جوان
- ۲۰- مجموعه مقالات ولایت فقیه و سایت مقام معظم رهبری: www.farsi.khamenei.ir
- ۲۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران